

شماره ۶۴  
سال نهم  
آذر و دی ۱۳۹۱

# میلتانت

گرایش مارکسیست های انقلابی ایران



فهرست موضوعی مطالب:

تغییر قانون کار و موضع  
مارکسیست های انقلابی

فعالیت علنی و مخفی

مسأله جنگ و مارکسیست های  
انقلابی

کنترل و مدیریت کارگری

اعتصاب کارگری

گزارش های «انجمن همبستگی  
بین المللی کارگران» در ترکیه

سوسیالیسم و دوران گذار

آنارشیزم

مسأله ملی

مسائل بین المللی

بحران سرمایه داری

نقد

بحث آزاد

انتشار کتاب

سوسیالیسم

صفحات ۲۳ تا ۴۱

## فهرست:

- ۱ ..... سرمقاله: قانون کار آن ها و مطالبات و سازماندهی ما
- ۴ ..... بحث آزاد: نکاتی درباره کار علنی
- ۷ ..... انترناسیونالیست ها در دوره جنگ
- ۹ ..... مفهوم کنترل کارگری
- ۱۱ ..... مدیریت و کنترل کارگری
- ۱۴ ..... اعتصاب کارگران صنعت نساجی شهر لارنس آمریکا در سال ۱۹۱۲
- ۱۵ ..... کارگران «شیشه جام» ترکیه و تجربه اشغال کارخانه
- ۱۷ ..... بر ترس غلبه کنید، از قطب‌بندی های ساختگی دوری کنید!
- ۱۹ ..... مذاکرات و چانه زنی دسته جمعی در صنعت فلزات
- ۲۰ ..... چه کسی از بودجه ۲۰۱۳ منتفع می شود؟ و چه چیزی عاید کارگران می گردد؟
- ۲۳ ..... سوسیالیسم
- ۳۱ ..... سوسیالیسم و کشورهای عقب مانده
- ۳۵ ..... آیا هر انقلاب سوسیالیستی الزاماً راه شوروی را خواهد پیمود؟
- ۳۷ ..... اقدامات اولیه برای گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم
- ۳۸ ..... تدارک انقلاب به چه حزبی نیاز دارد (بخش دوم)
- ۴۱ ..... انباشت اولیه



- ۴۲ ..... بلشویسم چیست؟
- ۴۵ ..... بیانیه کارگر زندانی، شاهرخ زمانی
- ۴۷ ..... پیام تشکر شاهرخ زمانی از حمایت های CFMEU
- ۴۸ ..... نقد: «سوء استفاده و انکار، هر دو دشمنی با لنینیسم است» (رفیق محمد اشرفی)
- ۵۵ ..... نوشته تروتسکی پس از فوت لنین
- ۵۶ ..... درباره آنارشویسم
- ۵۹ ..... دروغ گوهای فرانسه
- ۶۱ ..... انتخابات ژاپن: کم ترین میزان مشارکت از زمان آغاز ثبت داده ها
- ۶۳ ..... بیانیه سوسیالیست های انقلابی مصر
- ۶۴ ..... بحث آزاد: مسأله ملی
- ۶۸ ..... ناچیز پنداشتن مطالبات دموکراتیک
- ۷۲ ..... تکامل و زوال سرمایه داری
- ۷۵ ..... اقتصاد جهانی: چشم انداز سال ۲۰۱۳
- ۷۸ ..... نگاهی دیگر به نرخ سود در ایالات متحده
- ۸۴ ..... ایالات متحده: مشکل «سرمایه گذاری» و نه «مصرف»
- ۸۶ ..... بحران مائوئیسم در چین
- ۹۰ ..... انتشار کتاب: موانع تاریخی رشد سرمایه داری در ایران (دوره قاجاریه)



## قانون کار آن ها و مطالبات و سازماندهی ما

صبح روز ۲۷ آذر ۱۳۹۱، سومین طومار کارگران ایران در اعتراض به اصلاحیه قانون کار به دفتر وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی، تحویل داده شد. به گزارش رسانه ها، امضاکنندگان این طومار، قانون هدفمندی یارانه‌ها را قانون «قطع یارانه‌ها» خوانده و خواستار افزایش دستمزد خود بر اساس تورم موجود شده‌اند. در طول سه ماه اخیر دو طومار اعتراضی دیگر نیز از سوی کارگران به مقامات رژیم فرستاده شده است. در بیست و هفتم خردادماه، اول مهرماه سال جاری نیز طومارهای جداگانه‌ای که هر کدام امضای ۱۰ هزار نفر از کارگران نقاط مختلف کشور را در پای خود داشت، به وزیر کار ارسال شد.

در متن نامه جدیدی که به وزیر کار تسلیم شده، با اشاره به مرحله اول طرح هدفمند سازی یارانه‌ها و افزایش قیمت کالاهای اساسی آمده است: «میانگین دستمزد کارگران بر روی هم در سال ۹۰ و سال جاری نسبت به سال‌های قبل از اجرای فاز اول قطع یارانه‌ها حتی کاهش نیز پیدا کرده است.»

در این نامه آمده که در این مدت مالیات بر ارزش افزوده بر روی کلیه کالاهای مصرفی حدود ۴ تا ۵ درصد افزایش پیدا کرده و عملاً حدود ۵ درصد از دستمزد روزانه کارگران به خزانه دولت سرازیر شده است. کارگران در طومار اعتراضی اخیر به وجود تعویق و بی‌نظمی در پرداخت حقوق خود اعتراض کرده‌اند. در طومار آمده است: «توأم با چنین وضعیت اسفبار و غیر قابل تحملی در مورد دستمزدها، اصلاحیه‌ای بسیار ضد کارگری بر روی قانون کار که امنیت شغلی و معیشت کارگران را نشانه رفته، تهیه شده و قرار است به‌زودی به مجلس ارائه شود.» در نامه همچنین نوشته شده است: «مبنای میانگین حقوق دو سال آخر کارگران برای تعیین حقوق بازنشستگی به میانگین حقوق ۵ سال آخر آنان تغییر پیدا کرده و باعث افت شدید حقوق بازنشستگان شده است.» کارگران همچنین می‌گویند، تلاش آن‌ها در رابطه با بیمه به رغم ثبت نام و تحمل هزینه‌ها به فرجام نرسیده است. آن‌ها نوشته‌اند: «شرکت‌های پیمانکاری هم-

چنان مشغول چپاول دسترنج کارگران هستند و ناامنی، اخراج و تعطیلی کارخانه‌ها در بدترین وضعیت چند سال گذشته خود قرار دارد».

کارگران معترض خواستار ایجاد ساز و کاری قانونی و قاطع در پرداخت به‌موقع دستمزدها شده‌اند. آن‌ها همچنین بر ضرورت تعقیب قضایی کارفرمایانی که بدون قرارداد یا با قراردادهای سفیدامضا و دستمزدهای معوقه، کارگران را وادار به کار می‌کنند تأکید کرده‌اند.

نمایندگان کارگران پس از تحویل این نامه به دفتر وزیر کار به مقابل مجلس شورای اسلامی رفته و اعتراض خود را به گوش نمایندگان رساندند.



۲۷ آذرماه، نامه دو هزار کارگر شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه نیز در اعتراض به اصلاحیه قانون کار به مجلس شورای اسلامی تحویل داده شد.

بدیهی است که ارزیابی کارگران معترض از اصلاحیه قانون کار به طور کلی درست است. کارگران به درستی این اصلاحیه را «ضد کارگری» دانسته‌اند و می‌گویند، امنیت شغلی و معیشتی آنان با آن به خطر افتاده است. این اصلاحیه محققاً برای بهتر کردن وضعیت کارگران



(و حتی خانواده های آنان) در طول این سال ها، اگر فرای شجاعت و استحکام تک تک افراد درگیر این مبارزات نگاه کنیم، باید قبول کنیم که امروز وضعیت جنبش بسیار وخیمتر از زمان خاتمی است. تعداد کارگران بیکار، تعداد کارگران زندانی، تعداد کارگرانی که هنگام کار کشته و یا مجروح شده اند، تعداد کارگرانی که ماه ها حقوق خود را دریافت نکرده اند (و در بسیاری موارد از خود دولت!)، و میلیون ها کارگری که با وجود اشتغال و دریافت حقوق هنوز نمی توانند غذا و دیگر کالاهای ابتدایی مورد نیاز خانواده خود را تأمین کنند، هر روز رو به افزایش می باشد.

اصلاحات اخیر قانون کار به وضوح در زمینه ای طرح شده است که تناسب قوای طبقاتی شدیداً علیه طبقه کارگر تغییر کرده است! در چنین چارچوبی ادامه همان سیاست ها، همان چشم انداز، همان تاکتیک ها و همان نحوه سازماندهی سابق، راه برون رفتی را به وجود نخواهد آورد!

سؤالات مبرم جنبش کارگری، همه حول این محور می چرخند که راه برون رفت از این بحران چیست؟

ثانیاً، فعالین جنبش کارگری که دست اندرکاران این سومین طومار اعتراضی کارگران هستند، به وضوح کلی توان و وقت صرف کرده و زحمت کشیده اند تا بتوانند امضای هزاران هزار کارگر را جمع آوری کنند. در عین حال که ما از زحمات خواهران و برادران هم-طبقه ای خود از این بابت قدردانی می کنیم، از آن ها درخواست می کنیم که بیلان دو طومار قبلی را برای جنبش ارائه دهند.

آیا درسی را که جنبش کارگری از نگاشتن، امضا کردن و فرستادن طومار اول و دوم به رژیم گرفت این بود که طومار سومی را نیاز داریم؟ چند طومار دیگر باید بفرستیم تا رژیم از اصلاح قانون کار دست بکشد؟ آیا به تاکتیک های دیگری (در هماهنگی با طومارنویسی) نیز نیاز داریم؟ و آیا اصولاً در وضعیت کنونی طومارنویسی پاسخگوی مسائل بسیار بغرنج کارگران و بحران جنبش کارگری می باشد؟

تدوین نگاشته، بلکه هدف آن راضی نگه داشتن سرمایه داری بومی و همچنین صندوق بین المللی پول و امپریالیست ها است. این اقدامات مذبحانه زیر لوای بهبود وضعیت کارگران نمی تواند مورد حمایت کارگران قرار گیرد. از این رو مارکسیست های انقلابی در این اعتراضات کارگری خود را سهم دانسته و از مبارزات کارگران با هر روشی در مقابل نظام سرمایه داری حمایت می کنند. اما در عین حال، بحث در میان کارگران پیشرو را برای تدقیق مطالبات کارگران و شیوه مبارزه دامن زد.

قانون کار و زمینه طبقاتی آن

قبل از این که به مطالبات مشخص کارگران در این مقطع تاریخی، و محتوای این طومار سوم بپردازیم، باید بینشی کلی از زمینه طبقاتی تدوین قانون کار و یا هر نوع قانونی و مقرراتی که برای کنترل و نظارت بر طبقه کارگر نگاشته می شوند، نگاهی بیاندازیم.

اولاً، چه قانون کار ۱۳۶۹، یا ترمیمات ۱۳۷۹ (در رابطه با کارگاه ها) و یا ترمیمات دیگر در آن، همه بیانگر تناسب قوای طبقاتی بین کارگران و کارفرمایان (و دولتشان) در یک مقطع تاریخی هستند و این امری است که در سراسر جهان نیز مصداق دارد. حکومت های ضد کارگری (حال چه رسماً راستگرا باشند یا به-اصطلاح «سوسیالیست» و یا حتی «کارگری»!) در کشورهای مختلف، به خصوص در کشورهای اروپایی که حدود پنج سال است به بحران اقتصادی عظیمی دچار شده اند، کوشش می کنند که به هر طریق ممکن با کاهش و محدودتر کردن قوانین حفاظت کارگران، حقوق و محدودیت های فعالیت اتحادیه ها (به خصوص حق اعتصاب) و غیره، از جمله امور حیاتی چون استانداردهای بهداشتی و ایمنی (!)، بهای سنگین برون-رفت از بحران را به دوش کارگران بیاندازند! (البته، این اقدامات تحت لوای «اصلاحات»، «بهبود خدمات» و یا «کاهش حیف و میل» به عمل گذاشته می شود!)

نگاهی اجمالی به عملکرد هشت سال اخیر فعالین کارگری در داخل ایران نشانگر شکست سیاست های آنان است. با وجود فداکاری های عظیم از سوی فعالین

کنند.

اما این مورد نیز باید تحت کنترل خود کارگران صورت گیرد. در ماه های گذشته مهره های «کارگری» رژیم مانند علیرضا محجوب، چنین مطالباتی را مطرح کرده اند و خود را به عنوان نمایندگان کارگران و مدافع آنان جلوه می دهند. برای نمونه ایشان در مصاحبات خود اعلام کرده است که: «باید حداقل دستمزد کارگران با توجه با نرخ تورم و سبب هزینه ای کالاهای مصرفی کارگران» تعیین گردد. این گفتار فریب کارانه نمی تواند مورد پذیرش کارگران قرار گیرد. زیرا اولاً نرخ تورم دولتی (۲۳ درصد) کذب محض است و تورم در جامعه ایران به مراتب بالاتر از آن است. ثانیاً آیا این «کارشناسان» و خود «شورای عالی کار» منتخب کارگران هستند و یا زائده همان «خانه کارگر»؟ ثالثاً حتی اگر قرار باشد این اقدام «دلسوزانه» انجام گیرد، ضمانت اجرایی نخواهد داشت.

کارگران در مقابل این اجحافات نمی توانند تنها با اتکا به طومار نویسی اقدامی انجام دهند. باید روش های دیگری نیز مورد بازنگری و اجرا قرار گیرد. برای نمونه کارگران با «کنندکاری» و از کار انداختن ماشین آلات کهنه و دست کشیدن از کار و اشغال کارخانه ها، می توانند توطئه های کارفرمایان را خنثی سازند. کارگران باید مبارزه ای اخص برای جلوگیری از اخراج کارگران و کاهش ساعات کار سازمان دهند. کارفرمایان به بهانه عدم داشتن کار کافی و عدم داشتن درآمد و یا نداشتن وسایل یدکی؛ دست به اخراج کارگران زده اند. این روند در چند سال گذشته شدت یافته است. اخراج هر کارگری به هر علتی ممنوع باید اعلام گردد. بررسی اختلاف بین کارفرما و کارگران تنها باید از طریق نمایندگان خود کارگران در کارخانه که به صورت دمکراتیک و بدون اعمال نفوذ جاسوسان رژیم در کارخانه (مانند انجمن های اسلامی) انتخاب می گردند، صورت بگیرد. کار برای همه در کارخانه موجود است کارفرمایان می توانند با کاهش ساعت کار برای همه کارگران کار ایجاد کنند.

اگر کارفرمایان سخن از عدم سوددهی کارخانه و شرکت به میان می آورند، پاسخ کارگران این باید باشد که

قبل از این که بتوانیم تصمیمی در مورد چشم انداز، سیاست ها، تاکتیک ها و نحوه سازماندهی بگیریم، می بایست که تحلیلی مشخص از تکالیف و مطالبات مشخص کنونی داشته باشیم.

مطالبات اساسی کارگران کدامند؟

قانون کار از همان سال ۱۳۶۹، بیانگر نحوه کلی استثمار کارگران ایران از سوی سرمایه داران کشور بوده است. در واقع سندی است که قرار بود از طریق آن دولت سرمایه داری از زیاده روی های این یا آن سرمایه دار جلوگیری کند. ولی قانون کار در اصل سندی است برای تداوم استثمار کارگران و پنهان کردن آن استثمار با استفاده از عبارات قانونی و حقوقی.

در وضعیت کنونی هر تحلیلی باید نکات زیر را در نظر بگیرد:

اول، کارگران برای تضمین اجرای قانون کار باید قادر به تشکیل نهاد مستقل خود باشند (مستقل از دولت و تمام حزب های سیاسی موجود). تنها با ایجاد یک تشکل مستقل کارگری، بدون دخالت دولت و کارفرمایان است که قانون کار معنای واقعی پیدا می کند. اما، رژیم همواره «خانه کارگر» و شعبات وابسته به آن مانند «شوراهای اسلامی کار»، «انجمن های صنفی»، «انجمن های اسلامی»، «مجمع نمایندگان» و «حزب کارگران اسلامی» را به عنوان نهادهای کارگری معرفی کرده است. در صورتی که این ها در بهترین حالت همه نهادهای «زرد» و وابسته به دولت هستند و هیچ یک معرف منافع کارگران نیستند (حتی اگر در مواردی انعکاس دهنده مطالبات کارگری باشند).

دوم، کارگران خواهان افزایش دستمزدها خود متناسب با افزایش نرخ تورم هستند. با حداقل دستمزد تعیین شده از سوی شورای عالی کار، کارگران قادر به رفع ابتدایی ترین هزینه های خود، اعم از اجاره منزل، خوراک، پوشاک، ایاب و ذهاب، درمان، آموزش فرزندان و غیره، نیستند. تورم در جامعه ایران بی داد می کند. تنها از طریق افزایش دستمزدها متناسب با تورم واقعی خواهد بود که کارگران به یک دستمزد حداقل دست پیدا می

## بحث آزاد:

### نکاتی درباره کار علنی

شجاع ابراهیمی

۱۳ آذر ۱۳۹۱

من در این جا مشخصا به عنوان یک فعال کارگری کمونیست، و کسی که در مجموع چندین سال در سنج، بوشهر، تهران، همدان، زنجان و بیجار و شهرهای دیگر مشغول کار و در عین حال فعالیت کارگری بوده ام و در حد توان و فعالیت هایم درس هایی، ولو کوچک، آموخته ام، می خواهم به یکی از مسائلی بپردازم که تاکنون به بحث های زیادی در جنبش کارگری و میان فعالین کمونیست دامن زده، و شاید به همین اندازه یا بیشتر منشا بدفهمی و تحریف بوده است: مسأله "فعالیت علنی".

من تاکید کردم که به عنوان فعال کارگری کمونیست، صحبت می کنم. یعنی اولاً مخاطبین خاص من در این نوشته، فعالین کمونیست هستند، و نه کسانی که این چشم انداز را بسیار دور یا ناممکن می دانند، و ثانیاً من رک و راست خواهان به قدرت رسیدن طبقه کارگر، برچیده شدن سیادت بورژوازی و نابودی سرمایه داری، و در یک کلام سرنگونی طلب هستم. من در یک جنگ طبقاتی هستم و در این راه به کوچکترین سازشی تن در نمی دهم. در نتیجه، این "اهداف"، "ابزار" های خاص خودش را می طلبد و بنابراین وقتی می خواهم از مفهوم فعالیت علنی صحبت کنم، این مفهوم ناچار "تابع" هدف من است و بنا به هدف من، تعریف می شود.

در ابتدا باید یادآوری کنم که صحبت کردن از فعالیت علنی، به صورت کلی و بدون در نظر داشتن شرایط زمانی و مکانی، یک بحث تماماً انتزاعی و بی معنا است. بنابراین من می خواهم به طور مشخص در مورد این مفهوم در جامعه ایران و شرایط خاص سیاسی-اجتماعی آن صحبت کنم. این را از همین ابتدا گفتم تا راه را برای انواع سوء استفاده ها و قیاس های بی ربط و اشتباهات احتمالی که بعضاً در این مورد می شود، ببندم.

در این بحث کاملاً اهمیت دارد که مثلاً ما در شرایط

«دفترهای حساب و کتاب را باز کنید!» بگذارید همه کارگران مشاهده کنند که چه قدر کارخانه تولید کرده، حقوق و مزایای مدیران چه بوده و به کارگران چه قدر پرداخت شده است.

اگر کارفرمایان و دولت سرمایه داری قادر به سازماندهی تولید و استخدام کارگران نیستند، باید کنار روند و سازماندهی را به خود کارگران بسپارند. کارگران با کارایی بالاتری قادر به تولید و توزیع کالاهای کارخانه خواهند بود. کنترل کارگری بر تولید و توزیع یکی از مطالبات محوری کارگران در مقابل کارفرمایان و رژیم است.

حق اعتصاب یکی از خواست های به حق کارگران ایران است. قانون کار سابق و اصلاحیه جدید فاقد این نکته اساسی است. مبارزه در راستای اخذ حق اعتصاب و سازماندهی اعتصاب تنها راه مقابله با اجحافات کارفرمایان و دولت سرمایه داری است. اگر دولت به چنین خواستی تن ندهد، راهی جز سازماندهی اعتصاب از طریق هسته های مخفی کارگری باقی نمی ماند. کارگران ایران تنها با سازماندهی اعتصاب کارگری است که می توانند اعتماد به نفس بیابند و خود را برای مدیریت کارگری آماده کنند.

اما برای تحقق مطالبات کارگری، کارگران پیشرو همراه با متحدان خود نیاز به تدارک برای ایجاد حزب کارگری دارند. در وضعیت کنونی که کوچکترین اقدامات کارگری سرکوب و خنثی می گردد، در سطح سازماندهی نمی توان تنها متکی به کار علنی و نامه نگاری و طومار نویسی کار خود را محدود کرد. تجربه نشان داده است که کارگران پیشرو تنها با ایجاد کمیته های مخفی عمل و تدارک برای ایجاد حزب خود قادر به پیشبرد مطالبات به حق خود هستند.

شورای دبیری گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

دی ماه ۱۳۹۱

عینی خاص اروپا مشغول فعالیت هستیم یا در شرایط یک کشور به شدت عقب مانده سرمایه داری مانند ایران (که کارنامه سی و چند سال گذشته اش، شاهد سرکوب کردستان، ترکمن صحرا، اهواز و آمل و ... بعدها کشتارها و قتل عام زندانیان سیاسی در دهه ۶۰ به ویژه در سال ۶۷، قتل های زنجیره ای در دوره "اصلاحات" یا فجایع ۳ سال پیش در وقایع پس از ۲۲ خرداد بوده است). ماهیت رژیم سرمایه داری ایران در سی سال گذشته هیچ تغییری نکرده و اتفاقا در چند سال گذشته به خاطر وضعیت بحرانی خود رژیم- چه در سطح داخلی و چه خارجی- موج شناسایی مخالفین و سرکوب افزایش پیدا کرده است.

بعد از این نکته، باید به این موضوع اشاره کنم که در ایران و طی چند سال گذشته انواع کتب مارکسیستی کلاسیک، از جمله مجموعه آثار لنین، را خود رژیم به چاپ رسانده است. رژیم جمهوری اسلامی همایش ها و نشست هایی را با مضمون مارکسیسم، آنارشیزم، جنبش اشغال وال استریت و غیره برگزار می کند و بعد کسانی را به عنوان "متخصص اقتصاد سیاسی" و آکادمسین "مارکسیست" علم می کند و می گذارد که با خیال آسوده حرف بزنند. تا چند سال پیش، به اصطلاح فعالین مارکسیستی بودند که در دانشگاه تهران ضد لنین صحبت می کردند و کوچک ترین مشکلی برایشان پیش نمی آمد و اتفاقا با استقبال از طرف حراست و اطلاعات هم رو به رو می شدند. اما برعکس شما وقتی بخواهید به افزایش قیمت مرغ اعتراض کنید، با نابوری می بینید که به خاطر شرایط حاد جامعه، ماجرا سیاسی می شود و کار به جایی می کشد که وزیر اطلاعات هم در این مورد حرف می زند! وقتی می خواهید به طور مستقل و با سازمان یابی مردمی به یاری هموطنان زلزله زده در آذربایجان بشتابید، بلافاصله رژیم نگران می شود و می خواهد شما را تمام و کمال شناسایی کند. وقتی می خواهید "تشکل" ایجاد کنید (مانند "سندیکای شرکت واحد"، یا "شورای کارگران بیکار" و نظایر این ها)، آن وقت همه چیز فرق می کند و از زمین و هوا به شما یورش می آورند. اگر بخواهید مانند کارگران خاتون آباد برای ابتدایی ترین حقوق خود اعتراض کنید، با هلیکوپتر می آیند و سرکوب می کنند. یعنی سرمایه داری ایران، بنا به ماهیت و منطق درونی خودش همان طور رفتار

می کند که سرمایه داری جهانی (لازم به یادآوری کشتار اخیر کارگران معدنچی در آفریقای جنوبی و سرکوب هایی که امروز در کشورهای اروپایی و آمریکا می شود نیست)؛ ولی این واکنش ها و سرکوب ها در مقیاسی بسیار شدیدتر از کشورهای پیشرفته سرمایه داری صورت می گیرد. بنابراین سرمایه داری چه در کشورهای با دموکراسی بورژوازی باشد، چه در سیستم های سرکوبگر و ارتجاعی که حتی فاقد همان دموکراسی نیم بند هستند، از هر نوع تشکل و سازمان یابی کارگری و اعتصاب به شدت وحشت دارد و تمام نیروی خود را صرف شناسایی و خفه کردن آن می کند. درحالی که با محافل صرفا روشنفکری و بی ارتباط با جنبش کارگری، یا "مارکسیست" های ضد لنین و ضد حزب و تشکیلات، کار چندانی ندارد، و می گذارد که "مارکسیسم منهای حزب و عمل" را تبلیغ کنند. اما واقعیت این است که هیچ فعال سیاسی مارکسیستی نمی تواند به صورت انفرادی، پراکنده، بدون سازمان یافتن، بدون دیسیپلین حرکتی انجام دهد. بنابراین فعالیت، همیشه دو بخش اصلی دارد. یک بخش، سازماندهی درونی است و بخش دیگر ارتباط گیری، آموزش، تبلیغ، شرکت در تظاهرات و اعتصاب و غیره. رژیم بخش عمده خود را به کار می برد تا کسانی را که به خصوص در بخش اول فعال هستند شکار کند و به این ترتیب، یک هسته مخفی اولیه را که درحال شکل گیری است، در نطفه خفه نماید. از این جا اهمیت سازماندهی درونی و البته طریقه علنی شدن و نشان دادن خود به کارگران اهمیت پیدا می کند.

روشن است که یک جنبش و یا خط سیاسی را نمی توان پنهان کرد. اما سازماندهی و تشکیلات آن قابل پنهان سازیست و باید باشد. جوهر تلفیق کار مخفی و علنی در همین نکته نهفته است: سازماندهی و تشکیلات باید کاملا مخفی باشد و هیچ کسی خارج از تشکیلات هم از آن باخبر نباشد. حتی این اطلاعات باید درون تشکیلات هم رده بندی شده باشد، یعنی همه افراد نیازی ندارند که به تمامی اطلاعات دسترسی داشته باشند. تحت چنین شرایطی، ضربه پذیری گروه پایین می آید. اما در برابر آن، جنبش و گرایش سیاسی، علنی است، آکسیون ها (مثلا اول ماه مه) در روز روشن و در دید دیگران انجام می شود، شعارها را دیگران می شنوند، نشریات و پلاکارها را می بینند و خلاصه حضور جنبش، هم زمان



با مخفی بودن سازماندهی و تشکیلات آن، علنی است. مثلا خود من را هم بسیاری به عنوان فعال کارگری در ایران می شناختند، من به صورت علنی در آخرین مراسم اول ماه مه در سندانج حاضر شدم، ولی تا زمان خروج اجباری ام از کشور، هیچ کسی مطلقا از گرایش سیاسی من مطلع نبود.

به طور خلاصه، این دو بخش فعالیت، اولاً با هم معنا پیدا می کنند؛ ثانیاً، وزن و اهمیت هر کدام با توجه به شرایط زمانی و مکانی، یعنی با در نظر داشتن توازن قوا در جامعه و تحلیل مشخص از شرایط مشخص، و همین طور با توجه به اهداف شما (این که کمونیست انقلابی هستید یا یک رفرمیست "خجالتی") تعیین می شود.

بنابراین من وقتی از "علنی" بودن صحبت می کنم، منظورم آن دسته از فعالیت هایی است که به موازات سازماندهی اکیدا مخفی، برای نشان دادن حضور خود در میان کارگران، ارتباط گیری با آن ها و کسب اعتماد متقابل انجام می دهید. همین و همین. در این جا مشت کسانی باز می شود که از یک طرف خودشان را "مارکسیست" می دانند، اما از طرف دیگر، "علنی" بودن را معادل نامه نگاری با انواع و اقسام نهادهای رژیم، اتکا به فعالیت "قانونی" و معرفی کردن "ماهیت" خودشان می دانند و حتی با افتخار اعلام می کنند که ما چیزی برای پنهان کردن نداریم و هدفمان فقط احقاق حقوق کارگران است! (و لابد جمهوری اسلامی هم می گوید: عجب هدف والایی! بگذارید ما هم به شما کمک کنیم!). با این رویکرد ساده لوحانه، اول "وجود" یک تشکیلاتی که باید مخفی و پنهان باشد، برای جمهوری اسلامی آشکار می شود، و بعد به قول اخوان ثالث "ز آن سپس دیگر، یار اهل و کارها سهل است". از این جا به بعد، جمهوری اسلامی، قدم به قدم شروع به شناسایی ماهیت این تشکیلات، عناصر و رهبران اصلی آن، حوزه فعالیت، مرتبترین به آن و غیره می کند. بنابه تجربه می گویم که کسانی که این رویکرد را دارند، از فرط ناآگاهی این خط را ادامه نمی دهند. مساله این است که عرصه فعالیت کارگری، برای این افراد ظاهرا به یک دکان برای نان درآوردن تبدیل شده است. آن ها به دلیل این که کمونیست های حقیقی و انقلابی نیستند و در محیط سیاسی نادرستی تعلیم دیده اند، اهداف واقعی را به کناری

گذاشته و فقط به دنبال کسب "شهرت"، "رهبری"، "تعداد اعضای زیاد" و غیره در سطح جنبش کارگری هستند (در یک کلام می خواهند خود را "چهره" کنند) و با این کار خود، دیگران را هم با خطرات امنیتی دنبال می کنند و به جنبش کارگری لطمه می زنند. برخی از آن ها هم ظاهرا فعالیت سیاسی را با "خبرنگاری" اشتباه گرفته اند؛ وظیفه ما فقط اطلاع رسانی و تهیه خبر برای نشان دادن "میزان ارتباط" با کارگران نیست. وظیفه ما مارکسیست های انقلابی سازماندهی و ایجاد هسته های مخفی کمونیستی کارگری است و این که چهار کارگر پیشرو را پیدا کنیم، به آن ها آموزش دهیم، فعالیت مشترک انجام بدهیم، خط صحیح را بین کارگران ببریم، و نهایتاً چند قدم به سمت پایه ریزی حزب انقلابی طبقه کارگر برداریم. در این مورد، جا دارد اشاره کنم که حدود دو سال پیش در زمان تشکیل مجمع عمومی و انتخاب نمایندگان کارگری از سوی حدود ۲۵۰ کارگر اعتراضی در محلی، حضور پیدا کردم. در این بین، یکی دو نفر از این نوع "فعالین کارگری" که در بالا توصیف شد، با دوربین تصاویری را از جمع تهیه و سپس همان تصاویر را به نام "تشکل کارگری" خود علنی کردند. نتیجه این شد که فردای آن روز تعداد شرکت کنندگان به ۶ نفر رسید! این در حالی است که وقتی من خودم وارد یک جمع کارگری می شدم، هرگز نه دوربینی همراه داشتم، و نه موبایل، و نه گزاشی تهیه می کردم. ابتدا با کارگران دوست می شدم. با آن ها به پارک، قهوه خانه و جاهای دیگری می رفتم. سعی می کردم اول صداقت خودم را به آن ها اثبات کنم و نشان بدهم که قصد من به هیچ وجه سوء استفاده از آن ها نیست (چرا که صمیمیت و اعتماد متقابل، برای تحکیم کردم دوستی و رفاقت و احترام متقابل، یکی از شاخصه های فعالیت یک کمونیست انقلابی است). در این مدت، ارتباط حضوری خودم را با کسانی که پتانسیل بالاتری داشتند، بیشتر می کردم. سعی می کردم در مورد موضوعات مختلفی که سؤال می کنند، با آن ها بحث کنم، تا حد امکان خط درستی را به آن ها منتقل کنم، و مهم تر این که آن ها را ترغیب می کردم تا خودشان درگیر بحث و تهیه گزارش و دخالتگری و غیره شوند.

و نکته آخر؛ یکی دیگر از کج فهمی هایی که از مفهوم "علنی" بودن در بین فعالین رایج است، این است که فرد

## انترناسیونالیست ها در دوره جنگ



ترجمه: پوریا مزدک

مارتین مورات که با نام پل ویدلین هم شناخته می شود، یک تروتسکیست آلمانی بود که تلاش کرد با دوستی با سربازان آلمانی در بلژیک تحت اشغال نازی ها، هسته های انقلابی به وجود آورد.

ویدلین در سال ۱۹۱۳ در آلمان متولد شد و در ۱۵ سالگی شروع به فعالیت در *هاشومر هاتزائیر*<sup>۱</sup>، یک جنبش جوانان سوسیالیست-صهیونیست، کرد. به عنوان یک یهودی و سمپات حزب کمونیست آلمان، ویدلین یکی از اهداف مسلم برای گشتاپو بود که با به قدرت رسیدن نازی ها، تشکیل شده بود. بنابراین ویدلین اقدام به مهاجرت به بلژیک نمود.

در بلژیک به تروتسکیسم روی آورد. او خیلی زود به عضویت کمیته اجرایی شاخه اروپای سازمان بین المللی تروتسکیست ها (انترناسیونال چهارم) در آمد.

وقتی که جنگ آغاز شد، او به سازماندهی مأموریت ویژه

باید در تمامی حوزه های فعالیت سیاسی، از تشکلات حقوق زنان و کودکان کار گرفته تا تشکلات کارگری، حضور داشته باشد. اما ایراد اساسی این کار، دو چیز است: اول، این که فرد نمی تواند در تمامی این حوزه ها تأثیر گذار باشد و باید توان خود را برای کار مستمر در یکی از این حوزه ها صرف کند. دوم، در صورت شناسایی و دستگیری، تمامی ارتباط او با این تشکل ها، لو می روند و دیگران را هم بی دلیل به خطر می اندازد. مثلا ما کسانی را داشته ایم و داریم که همزمان در شش تشکل مختلف عضو بوده اند، هیچ گونه تأثیر به خصوصی هم نگذاشته اند، هیچ نوع سازماندهی انجام نداده اند، بارها هم به زندان افتاده اند و از طریق این نوع "علنی گرایی" (یعنی حضور در همه جا و هیچ جا!)، تمامی ارتباط ها و حوزه های دیگر را هم بی دلیل قربانی کرده اند.

به عنوان جمع بندی باید بگویم که: اول، صحبت کردن از فعالیت "علنی" به شکل کلی و بدون در نظر داشتن شرایط مشخص (این که آیا توزان قوا به نفع طبقه کارگر است یا به ضرر آن)، کاملا انتزاعی است و به اتخاذ تاکتیک ها و استراتژی های نادرسی منجر می شود. دوم، "علنی بودن"، بخشی از فعالیت است که تنها می تواند به موازات و در کنار بخش "مخفی" معنا پیدا کند. علنی بودن یک کمونیست انقلابی، صرفا در نشان دادن حضور خود به کارگران، ارتباط گیری با آن ها و کسب اعتماد متقابل و بردن خط سیاسی به درون آن ها معنا دارد. سازماندهی درونی برای انجام کار، باید در بخش تماما مخفی جای بگیرد. سوم، همان طور که توضیح داده شد، هدف نهایی یک کمونیست انقلابی، ایجاد هسته های مخفی در راستای سرنگونی نظام سرمایه داری است و در این جا علنی بودن تا جایی معنا دارد که در اختیار این هدف باشد. کسانی که "علنی" بودن را به معنای کار قانونی معرفی می کنند، فرمیست هایی هستند که شهادت اعتراف به این را ندارند، و ضمنا این را هم متوجه نیستند که واقعا کوچک ترین تهدیدی برای رژیم محسوب نمی شوند.

منبع: نشریه اکتبر

<http://www.october-online.com>

<sup>1</sup> Hashomer Hatzair



نشریه از فرانسه، از نقطه ای که به صورت زیر زمینی چاپ می شد، به سوی بلژیک و خود آلمان و حتی پادگان های سربازان آلمانی در دور دست ترین نقاط ایتالیا پخش شد.

نشریه از ژوئیه ۱۹۴۳ شروع به انتشار یافت و اگرچه موقتاً به وسیله گشتاپو سرکوب گشت، بعد از چند ماه در آوریل ۱۹۴۴ به عنوان ارگان بخش آلمان انترناسیونال چهارم ظاهر گشت.

ویدلین در به وجود آوردن یک هسته سربازان آلمانی در برست همکاری داشت. مقامات نازی آن قدر در مورد این مسأله نگرانی داشتند که زمانی که گشتاپو یکی از میتینگ های این هسته را در سال ۱۹۴۳ کشف کرد، ۱۷ سرباز آلمانی و یک تروتسکیست فرانسوی به نام رابرت کرو را تیرباران نمود.

در ژوئیه ۱۹۴۴، ویدلین و یکی از رفقاییش به نام مارگریت باژه، به وسیله بریگادهای ویژه فرانسه - نیروهای مزدور پلیس فرانسه که مسئولیت پیگرد «دشمنان داخلی» را داشتند- دستگیر شدند. بعد از تحت شکنجه قرار گرفتن، تحویل گشتاپو داده شد و در ۲۲ ژوئیه به قتل رسید.

در سال ۱۹۴۶، باژه ضمن اشاره به روحیه انترناسیونالیستی ویدلین و هم چنین جنبش تروتسکیستی زمان جنگ، نوشت:

«چه سمبولی! ویدلین آلمانی، به وسیله گشتاپوی فرانسوی زیر یوغ آلمان، شکنجه و دستگیر شد.»

میکائیل مک اوین - ۵ دسامبر ۲۰۱۲

مقاله فوق نخستین بار در [وب سایت آزادی کارگران](#) منتشر شد.

ای به منظور دوستی و نزدیکی میان کارگران بلژیکی و فرانسوی و نیروهای اشغالگر نازی گماشته شد. در مه ۱۹۴۳ ویدلین برای کار کردن با حزب کارگران انترناسیونالیست<sup>۲</sup> و هم چنین رهبری گروه تروتسکیستی آلمانی، به پاریس فرستاده شد.

روی هم رفته، سوسیال دموکرات ها و بعدها در پی اشغال قسمتی از شوروی به دست آلمانی ها در ژوئن ۱۹۴۱، استالینیست ها، این ایده را که جنگ جهانی دوم جنگی مابین نیروهای «دموکراسی» و «فاشیسم» است، پذیرفتند. نتیجتاً حزب کمونیست فرانسه (PCF) ضمن شناسایی همه سربازان آلمانی به عنوان «نازیست»، مجوز حمله تروویستی به تک تک قوای آلمان را صادر کرد. سیاست تروتسکیست ها بر خلاف دیگر کمونیست ها تأکید بر این نکته بود که این جنگ، رویارویی دو نیروی امپریالیست رقیب با یکدیگر بود.

جورج برایتمن در نشریه میلیتانت که ارگان حزب کارگران سوسیالیست آمریکا (SWP) می باشد، می نویسد: «آن ها بر خلاف استالینیست ها و سوسیالیست ها، با عاملان متفقین حول محور شعار ناسیونالیستی مرگ بر بوش (Boche) - واژه ای توهین آمیز برای نامیدن سربازان آلمانی- متحد نشدند، بلکه بالعکس، ویدلین و دیگر همکارانش در تمامی کشورها به دنبال راهی برای متحد کردن توده های کشورهای اشغالی با سربازان آلمانی به منظور ایجاد یک نبرد مشترک بر ضد سرکوبگران مشترکشان شدند. ایجاد دوستی را به عنوان متحدشان برگزیدند، زیرا که می دانستند که تنها از این راه است که مبارزه علیه "هیتلریسم" به یک پایان انقلابی ختم می شود. در نتیجه، گشتاپو قیمت بالاتری نسبت به دیگر ژنرال های متفقین برای سر ویدلین تعیین کرد.»

ویدلین شروع به انتشار روزنامه ای ویژه برای سربازان آلمانی به نام کارگر و سرباز (Arbeiter und Soldat) نمود. بنابه گفته برایتمن کسانی که این روزنامه را در اختیار داشتند، در صورت دستگیری به شکنجه طاقت فرسا و مرگ قطعی دچار می شدند. ولی به هر روی این

<sup>2</sup> Parti ouvrier internationaliste



## مفهوم کنترل کارگری



رضا مهدوی

در دوره آتی مبارزات طبقاتی، با تغییر تناسب قوا به نفع کارگران، ما شاهد اشغال کارخانه ها و اعمال کنترل کارگری از سوی کارگران خواهیم بود. از این رو بررسی مفاهیم اولیه این تجربه کارگری، بسیار حائز اهمیت است. بحث و تبادل نظر در این مورد می تواند ما را به ابزاری برنده تر و کارا تر در نبرد با سرمایه داری مجهز کند. در این مقاله به مفاهیم اساسی کنترل کارگری در دوره کنونی پرداخته می شود. اما پیش از پرداختن به توضیح مفهوم «کنترل کارگری» در دوره کنونی (پیش از کنار گذاشتن نظام سرمایه داری)، می بایست به مفهوم کلاسیک کنترل کارگری پرداخته شود.

مارکسیست های انقلابی بر این باورند که پس از کنار گذاشتن نظام سرمایه داری به وسیله قدرت کارگری، جامعه وارد یک مرحله انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم می گردد. به قول کارل مارکس (در جزوه «نقدی بر برنامه گوتا») در این دوره شیوه تولید غیرکاپیتالیستی در جامعه حاکم می شود؛ اما شیوه توزیع کماکان بورژوازی باقی می ماند. زیرا انقلاب سوسیالیستی از بطن جامعه سرمایه داری متولد می شود

و بسیاری از ناهنجاری های بورژوازی، تا رشد کیفی نیروهای مولده در سطح جهانی، برای دوره ای باقی خواهد ماند.

همچنین صاحبان قدرت نوین، طبقه کارگر، از آن جایی که آمادگی اعمال مدیریت کارگری ندارد، کماکان برخی از مناسبات جامعه بورژوازی را به اجبار بایستی حفظ کند. ما باید واقف باشیم که روز پس از انقلاب کارگری، نمی توان با جایگزین سازی تکنیسن ها یا مدیران وابسته به سرمایه داری با کارگران در کارخانه ها تمام مسائل فنی و راه اندازی کارخانه ها را یک روزه حل کنیم. باید واقف باشیم که کارگران برای اعمال مدیریت کارگری بایستی تجربه و آمادگی قبلی داشته باشند. در جامعه بورژوازی، کارگرانی که بیش از ۸ ساعت در روز (به اضافه چند ساعت ایاب و ذهاب) کار کرده و هیچ امکان سازماندهی امور تولیدی را نداشته اند، نمی توانند به صرف کسب قدرت سیاسی بلافاصله تمام امور را به صورت حرفه ای خود به دست گیرند. از این رو نیاز به دوره ای است که کارگران به اعمال مدیریت و کاردانی آشنایی پیدا کنند. در این مورد نیز نیاز به یک دوره انتقالی است. اما در این دوره انتقالی کنترل تولید و توزیع باید در دست خود کارگران باشد. این عمل، «کنترل کارگری» نام گرفته است. دوره ای است که حکومت کارگری در بسیاری از ادارات و کارخانه ها و مؤسسات از همان مدیران و افراد با تجربه ای که پیش از انقلاب کارخانه ها را می چرخاندند، استفاده خواهد کرد، اما این بار تحت «کنترل کارگری». کارگران در این دوره، فرصت تنفس می یابند تا در تمام سطوح کار اداری و مدیریت آشنایی پیدا کنند و پس از آن تمام امور را به دست خود گیرند، بدون این که لطمات اقتصادی جبران ناپذیر، به علت عدم آمادگی برای اداره امور، به طبقه کارگر و جامعه نوین سوسیالیستی، تحمیل گردد.

مفهوم اولیه کنترل کارگری از این موقعیت ویژه سرچشمه می گیرد. یعنی دوره ای بلافاصله پس از نابودی نظام سرمایه داری که کارگران هنوز زمان یادگیری امور فنی را نداشته و مجبورند که با استخدام تکنیسن ها و مدیران و کاردانان پیشین، زمانی برای تعلیم تمام امور و انتقال تجربه مدیریت کارگری به

حقوق مدیران و یا تصمیم پیرامون امکانات رفاهی، جریمه، پاداش، اخراج و ترفیع رتبه و غیره چه قدر باشد... همه و همه برعهده سرمایه داران و مدیران انتصابی آن ها باشد، هیچ گاه کارگران تجربه عملی برای اداره امور خود را نخواهند یافت. دخالت های برخی از کارگران در «مدیریت» و طرح های «خودگردانی» و «مشارکت»، نه تنها هیچ تغییری در موقعیت کارگران نمی دهد، که امر تجربه کنترل کارگری را به تعویق می اندازد و آن ها را به اسرای مدیران مبدل می کند.

البته سرمایه داران از این موقعیت ویژه و قدرت مطلق خود برای پیشبرد مقاصد خود، یعنی کسب سود بیشتر، استفاده می کنند. از این روست که کوچکترین اقدام کارگران مانند کم کاری، کند کاری و یا یک اعتصاب، کل منافع هیئت حاکم را به مخاطره می اندازد. کارگران پیشرو در تقابل با این شیوه ها، محققاً خواهان نظارت و کنترل مستقیم بر کلیه امور تولیدی؛ قرار گرفتن در جریان اسرار معاملاتی سرمایه داران؛ کسب اطلاع درباره دخل و خرج کارخانه؛ اطلاعات در امور وام گیری کارخانه ها از بانک های داخلی و خارجی؛ میزان دستمزها و حقوق مدیران؛ سود و زیان کارخانه؛ علت اخراج یا ارتقای کارگران و غیره هستند.

سرمایه داران، مدیران و کارفرمایان موظفند که تمام اطلاعات مربوط به کارخانه را در اختیار کارگران قرار دهند- اما بدیهی است که چنین نمی کنند. از این رو مبارزه برای این مطالبات ابتدایی نیاز به سازماندهی مستقل دارد؛ ایجاد تشکیلی که از طریق مبارزه در صدد کسب این حقوق پایه ای برآید، و توسط شیوه هایی نظیر اشغال کارخانه ها و به دست گرفتن کنترل بر تولید و توزیع تمام تزویرهای سرمایه داران مبنی ضرردهی کارخانه و توجیه اخراج ها و غیره را برملا کند. این تشکل چیزی به جز تشکل مستقل کارگری نمی تواند باشد و همچنین مبارزه حول هر یک از این مطالبات انتقالی می تواند مبارزه ای برای کسب تجربه کنترل کارگری باشد.

کارگران جوان، داشته باشند. اما وجه مشخصه و یا تضمین توفیق این زمان این است که تمامی کنترل و نظارت بر تولید و توزیع در دست خود کارگران باشد: یعنی کنترل کارگری اعمال گردد.

اما در جامعه سرمایه داری چه؟ همان مفهوم از «کنترل کارگری» و همان مضمون می تواند در جامعه سرمایه داری نیز طرح گردد. کارگران از طریق اعمال یک سلسله مطالبات انتقالی (مطالباتی که به وسیله دولت سرمایه داری قابل تحقق نبوده و منجر به تشدید رودرویی کارگران و دولت سرمایه داری می گردد) در عمل کنترل کارگری را تجربه و خود را برای حکومت آتی خود آماده می کنند. به سخن دیگر، طبقه کارگر برای تدارک اعمال مدیریت کارگری، پس از سرنوشتی نظام سرمایه داری، ضروری است که سازماندهی تولید و توزیع را در درون نظام سرمایه داری نیز تجربه کند. برای این امر، آن ها بایستی در وهله نخست اعتماد به نفس لازم را کسب کنند. آن ها بایستی سازماندهی راه اندازی چرخ های اصلی صنایع را به دست بگیرند، و به خود و سایرین در عمل نشان دهند که صاحبان اصلی ابزار تولید، خود آن ها هستند.

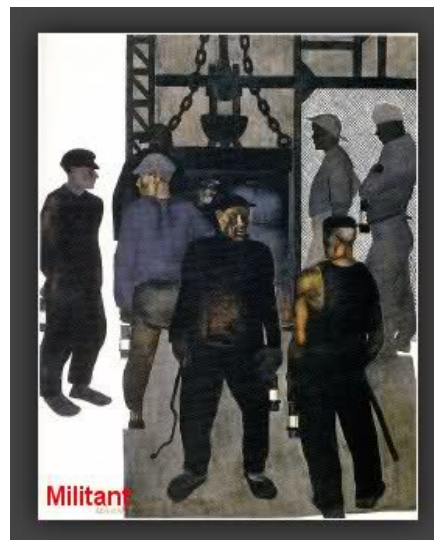
نخستین گام در این راه نیز اعمال کنترل و نظارت مستقیم (و بدون دخالت آقا بالا سر) بر تولید در سطح هر کارخانه و کارگاه است. تجربه حاصل از یک اعتصاب و یا یک اشغال کارخانه و گرفتن امور اداری و تولید به دست خود، زمینه اولیه کنترل کارگری را فراهم می آورد.

در جامعه سرمایه داری، از آن جایی که کنترل اکثر امور جامعه در دست طبقه حاکم و دولت و مدیران آن است، کسب تجربه کنترل کارگری تنها می تواند مستقل از تمامی نهادهای وابسته (و افراد و احزاب وابسته) به دولت صورت گیرد. هر دخالت و یا حضور سیاسی و تشکیلاتی عوامل، نهادها و احزاب، این روند را مسدود خواهد کرد. زمانی که تصمیم درباره این که چه کالاهایی بایستی تولید شوند؛ چه نوع کارخانه ای تأسیس گردد؛ چه تعداد کارگر استخدام گردد؛ بهای تولیدات چه قدر باشد؛ شرایط فروش چگونه باشد؛ دستمزدها و ساعات کار و



## مدیریت و کنترل کارگری

تجربه انقلاب روسیه



پرویز گویا

امروزه رایج است مقوله کنترل کارگری را مترادف با مدیریت کارگری، استفاده کنند. در سال های نخستین انترناسیونال کمونیستی اما، برعکس تمایز قاطع و روشنی بین کنترل کارگری و مدیریت کارگری در نظر گرفته می شد و در حقیقت کنترل کارگری مشخصاً به دوره خاصی از انتقال جامعه سرمایه داری به جامعه سوسیالیستی اطلاق می گشت. در این دوره انتقالی طبقه کارگر به جای مدیریت تولید، اعمال کنترل بر سرمایه داران را در دستور کار خود قرار می داد. با ارائه چنین بحثی جنبش کمونیستی طبعاً ادامه حیات سرمایه داری و کارگزاران آن را حداقل تا مدتی پس از پیروزی انقلاب می پذیرفت.

بسیاری از احزاب چپ بر این باورند که اگر طبقه کارگر در اولین فرصت مالکیت خصوصی را دولتی نکند و کارگران مدیر را جایگزین سرمایه داران بورژوا نکند، قصد سازش با سرمایه داری را دارد. مثلاً برخی آگاهانه از واژه کنترل برای تعریف مدیریت کارگری مالکیت اجتماعی استفاده می کنند. به همین دلیل برای بسیاری از نیروهای چپ تعجب آور خواهد بود که دریابند بلشویک

ها درک کاملاً متفاوتی از مقوله کنترل کارگری داشتند و منظورشان دولتی کردن عاجل کل صنایع نبود. در این رابطه لنین در تزه های آوریل تأکید می کند:

«قصد ما پیاده کردن عجلانه سوسیالیزم نیست، بلکه می خواهیم تولید اجتماعی و توزیع کالاها را یک باره تحت کنترل و نظارت شوراهای نمایندگان کارگری قرار دهیم.»

او در جزوه «آیا بلشویک ها می توانند قدرت دولتی را حفظ کنند؟» می نویسد که مشکل اصلی، مصادره اموال سرمایه داران نیست، بلکه کنترل سراسری و همه جانبه بر سرمایه داران و متحدانشان از سوی طبقه کارگر است. پس از به قدرت رسیدن بلشویک ها، این سیاست لنین دنبال شد. پیش از آن که جنگ داخلی در ماه مه ۱۹۱۸ اوج گیرد، به دستور دولت بلشویک، تنها بانک ها و سندیکای شکر دولتی شدند و اگر چه شوراهای محلی خودسرانه بعضی از کارخانجات را مصادره کردند، بخش وسیعی از صنایع در دست بخش خصوصی باقی مانده بود.

اما ببینیم چرا بلشویک ها چنین سیاستی اتخاذ کردند؟ تروتسکی این مسأله را چنین توضیح می دهد: «همان طرح شعار کنترل کارگری نتیجه دوره انتقالی در صنایع بود. شرایطی که سرمایه داران و عواملشان دیگر نمی توانستند بدون کارگران قدمی بردارند، اما در عین حال کارگران هنوز به پیش شرط های لازم برای دولتی کردن کل صنایع نرسیده بودند، مدیریت فنی در اختیارشان نبود و ارگان های لازم برای این امر را هنوز بر پا نکرده بودند». در چنین شرایطی به نفع پرولتاریا بود که تحول سرمایه خصوصی به سرمایه دولتی و سیستم سوسیالیستی تولید با ایجاد کمترین اغتشاش در اقتصاد مملکت حاصل شود و تا آن جا که ممکن است ضربه ای به ثروت ملی وارد نشود. به همین دلیل چه در موقع دستیابی به قدرت و چه بلافاصله پس از آن، در شرایطی که طبقه کارگر قاطع ترین و محکم ترین مبارزه را برای دستیابی به قدرت پشت سر گذارده بود، پرولتاریای شوروی آماده بود شکل گیری یک دوره انتقالی در کارخانجات، صنایع و بانک ها را بپذیرد. منطق چنین

چند تکه چوب برای میز و وسایل مرکز اداری خود تهیه کند، تا چه رسد به این که فعالیت اقتصادی ۵۰ میلیون نفر را برنامه ریزی کند. ای. اچ. کار (تاریخ نویس) در بررسی تاریخ انقلاب بلشویک می نویسد که کارگران بعضی شهرها مجبور شدند صاحبکارانی را که از شهر بیرون کرده بودند، باز گردانند. از طرف دیگر سرمایه داران و متخصصان شان، حاضر نبودند تجربیات و اطلاعات خود را داوطلبانه در اختیار طبقه کارگر قرار دهند، در همین رابطه لنین می گوید: «ما باید از آن ها (سرمایه داران و کارمندانشان) بیاموزیم... حزب پرولتاریا و پیشروی آن تجربه کار مستقل در سازمان دهی شرکت های بزرگ اقتصادی را که با احتیاجات میلیون ها نفر پاسخ می دهند، ندارد». در آن دوره کنترل کارگری، وسیله ای شد برای پاسخ گویی به این احتیاج و کنترل خرابکاری های اقتصادی بورژوازی. هدف آن افشای فعالیت های صاحبکاران و بازرگانان در انظار عمومی بود تا بدین وسیله مانع ادامه خراب کاری های اقتصادی آن ها شود و در صورت لزوم آن ها را ولو به زور قانع کند در پست ها و مقام های خود باقی بمانند. کوشش بر این بود که در صورت امکان آن ها را مجبور کنند فعالیت تولیدی خود را زیر کنترل و نظارت شدید کارگران ادامه دهند. در عین حال دولت جدید فرصتی به دست آورد تا حین آن سازمان های جدید خود را برپا دارد، کادرهای کمونیست را برای مدیریت آموزش دهد و زیربنا را بازسازی کند تا بتواند کارگران را در مقام مدیران صنایع در سطوح کشوری درگیر کند. در نتیجه کنترل کارگری سیاست موقتی بود به منظور تسهیل عبور انقلاب از سخت ترین دوره خود. نقش دوگانه این کنترل عبارت بود از محدود کردن تدریجی قدرت بورژوازی در حالی که هم زمان، پرولتاریا را برای مدیریت صنایع آماده می کرد.

حتی در دوره جنگ داخلی، در شرایطی که احتیاجات سیاسی انتقال مدیریت صنایع به جمهوری کارگری را ایجاب می کرد، بلشویک ها هم چنان کمک فنی سرمایه داران و کارمندان آن ها را می طلبیدند و آن ها را در مقام کارمندان عادی دولتی استخدام کرده، در خدمت صنایع به کار می بردند. البته باید اذعان داشت که سیاست کنترل کارگری از نظر اقتصادی موفقیت چندانی

برخوردی، بخشاً سیاسی و بخشاً تکنیکی بود. در درجه اول وجه تکنیکی آن را مورد بحث قرار می دهیم.

در ماه های قبل از انقلاب، صاحبان سرمایه و عوامل شان تا آن جا که می توانستند در سیستم اقتصادی روسیه اخلال ایجاد کرده بودند. قبل از انقلاب و بلافاصله پس از آن احتکار رایج بود و تورم بی حدی بر اقتصاد حاکم بود. در حقیقت در هر دوره انقلابی، سرمایه داران، نگران از آینده سرمایه خصوصی، وسایل تولید، توزیع و مبادله، را به ابزار مبارزه سیاسی تبدیل می کنند. در نتیجه، پرولتاریای روسیه مانند طبقه کارگر در هر جامعه انقلابی مجبور بود با پیش بینی های لازم و اتخاذ سیاست های دقیق، از یک فاجعه سیاسی-اقتصادی جلوگیری کند. بورژوازی مانند دیگر طبقات حاکم، نقش مهم و ویژه ای در توزیع اجتماعی کار، سازمان دهی و تقسیم تولید ایفا می کند. طبقه انقلابی، قدرت کافی، توانایی حرفه ای و سازمان های لازم برای ایفای فوری این نقش را در اختیار ندارد. تجربه انقلاب اکثر اهمیت نکات فوق را نشان داد. بلشویک ها پس از به قدرت رسیدن با مشکلات اساسی در سازمان دهی سراسری صنایع روبه رو شدند. در دسامبر ۱۹۱۷، بوخارین، رادک و همراهانشان که طرف دار ملی کردن فوری کلیه صنایع بودند، شورای عالی اقتصاد ملی «واسنکا» را تشکیل دادند. اما حتی این ها نیز در مصادره کامل و فوری صنایع با مشکلات عملی روبه رو شدند و چنین سیاستی را عملی ندیدند.

در عمل قدرت «واسنکا»، فراتر از قدرت پتروگراد نبود. برنامه تولید و شبکه پرسنل حرفه ای کمونیست هایی را که بتوانند سازمانده، متخصص آمار یا حتی کارمندان قابلی برای سازمان دهی و مدیریت تولید در روسیه باشند، در اختیار نداشت. کارمندان دولتی، بلشویک ها را تحریم کرده بودند. این مسائل با در نظر گرفتن وضع اسفناک اقتصاد کشور به مراتب حادث شده بود.

تماس بین پتروگراد و استان ها درهم ریخته بود. راه آهن، اوضاعی مغشوش داشت. سیستم ترابری پس از سه سال جنگ داغان گشته بود. «واسنکا» حتی نمی توانست

اولین دستور العمل‌های کارگری که در آوریل ۱۹۱۷ توسط پتروگراد برای صنایع جنگی تهیه شده بود، چنین آمده است: «کلیه دستورات مربوط به مدیریت داخلی کارخانه، اعم از ساعات کار، حقوق، استخدام، اخراج، تعطیلات... باید توسط شورای کارخانه صادر شود. مدیر کارخانه باید از این دستورات مطلع شود».

قطع نامه اولین کنگره سراسری شوراهای تأکید می‌کند که شرکت اکثریت کارگران در شوراهای محل کار لازم و ضروری است. هم چنین صاحبکارانی که صنایع را رها نکرده اند و متخصصان فنی و علمی باید در شوراهای شرکت کنند. شوراهای کارخانجات و مغازه‌ها، چه محلی و چه سراسری اجازه دارند کلیه حساب‌ها و پس اندازهای محل کار خود را بررسی کنند و مدیریت مجبور است کلیه اطلاعات لازم را در اختیار آن‌ها قرار دهد. در ادامه همین سیاست، دومین شورای سراسری کمیته‌های کارخانه اعلام کرد که کلیه شوراهای کارگری می‌توانند کلیه کسانی را که قادر نیستند رابطه صحیحی با کارگران داشته باشند، اخراج کنند و پرسنل اداری کارخانه تنها با موافقت شورای کارگری حق فعالیت دارد. به عبارت دیگر، کنترل کارگری، به این معنی بود که کارگران در مورد تصمیمات صاحبکاران و مدیران حق و تو داشتند.

در تابستان ۱۹۱۸، وقتی که کنترل کارگری به صورت جدی پیاده شد، سرمایه داران و صاحبکاران شدیداً مورد کنترل قرار گرفتند. زمانی در خانه محبوس بودند، زمانی مجبور به پاسخ گویی در برابر شورای کارگری، به عبارت دیگر کنترل کارگری تضمین کننده قدرت دولت کارگری بود. البته این توانایی و قدرت، نافی دستیابی به موافقت نامه‌هایی با بورژوازی نبود. اما این موافقت نامه‌ها، در شرایط قدرت کامل پرولتاریای سازمان یافته و در شرایطی که طبقه کارگر قدرت دولتی را در دست داشت، به امضا رسید. به عبارت دیگر زمانی که طبقه کارگر قدرت دولتی را در دست دارد، کنترل کارگری که سرمایه داران و مدیران صنایع را اسماً صاحب صنایع و شرکت‌ها بدانند، الزاماً مماشات با سرمایه داری نیست، بلکه برعکس چنین سیاستی می‌تواند زمینه ساز سرکوب سرمایه داران بشود.

نداشت، عده زیادی از کارمندان در شرکت‌ها و صنایع دست به خرابکاری زدند و پس از محکومیت مجبور شدند از محل کار بگریزند. در دوره جنگ داخلی متخصصان بورژوا از هر نوع همکاری با بلشویک‌ها خودداری کردند و به سفیدها (ارتجاع) پیوستند، اگر چه بلشویک‌ها مزایا و حقوق خاصی برای آن‌ها در نظر گرفته بودند. این مسأله ضربه شدیدی به دولت کارگری وارد کرد.



اهداف سیاست کنترل کارگری را می‌توان چنین خلاصه کرد: پرولتاریا با اعلام آمادگی در پیاده کردن اشکال انتقالی از کنترل کارگری می‌تواند بخش‌های محافظه کار طبقه کارگر را به طرف خود جلب کند و بخش‌های فنی، اداری، بانکی خرده بورژوازی را خنثی کند. اگر سرمایه داران و رده‌های بالای مدیران سیاست آشتی ناپذیری در قبال این شیوه اقتصادی اتخاذ کنند و تخریب اقتصادی را دنبال کنند، در انظار عمومی مسئولیت سیاست‌های حاد دوره بعدی بر دوش آن‌ها خواهد بود، در حالی که پرولتاریا به درستی می‌تواند مطرح کند که آن چه در توانش بوده، برای بهبود اوضاع اقتصادی انجام داده است. اهمیت این مسأله در جامعه‌ای چون شوروی که دهقانان، خرده بورژوازی روستایی، اکثر جمعیت را تشکیل می‌دادند، دو چندان است. اگر چه عمر کنترل کارگری در شوروی کوتاه بود، می‌توان نتیجه گرفت که برآورد سیاسی آن در پیروزی نهایی بلشویک‌ها بی تأثیر نبود. سیاست کنترل کارگری در دوره انقلاب، برنامه واقع بینانه‌ای اتخاذ کرده بود. در یکی از





## اعتصاب کارگران صنعت نساجی شهر لارنس آمریکا در ۱۹۱۲

وب سایت احیای مارکسیستی

ترجمه: پوریا مزدک

در همین لحظه مردمان کارگر زیر حمله هستند. ما در حال تجربه کاهش دستمزدها و مزایایمان هستیم و شرایط کاریمان بدتر و بدتر می شود. کارگران درحالی که با این حملات روبه رو هستند، گسسته و متفرق هستند. ما همگی مشغول کارهای متفاوتی هستیم، ولی در محل کارمان با همکاران خود ارتباطی نداریم. این نوع تفرقه قابل حل است. در سال ۱۹۱۲، ۲۵۰۰۰ کارگر صنعت نساجی در ماساچوست، یکی از بزرگترین اعتصابات در تاریخ آمریکا را سازمان دادند. رهبران اعتصاب را زنان تشکیل می دادند و خیلی از آنان مهاجرینی بودند که حتی به یک زبان مشترک صحبت نمی کردند.

### لارنس ماساچوست، شهری برای طبقه کارگر

در ۱۹۱۲، لارنس ماساچوست مرکز صنعت نساجی بود. نیمی از جمعیت در کارخانجات نساجی کار می کرد. این کارگران پایین ترین سطح درآمد و مهارت را داشتند، بیشتر از بقیه در معرض خطر اخراج و جایگزینی بودند. بزرگترین کارخانجات متعلق به شرکت تولید پشم آمریکا بودند. در سال ۱۹۱۱، مجموع تولید آن به ۴۵ میلیون دلار می رسید.

### سود برای رؤسا و درماندگی برای کارگران

زندگی برای کارگران بسیار سخت بود. زنان رده سنی ۱۴ تا ۱۸ سال، نیمی از نیروی کار را تشکیل می دادند. میانگین ساعات کاری در هفته، ۵۶ ساعت بود. سوء تغذیه، استرس و جراحات ناشی از کار به تحلیل رفتن آن ها دامن می زد. طول عمر یک کارگر نساجی به طور میانگین ۳۰ سال از یک کارکن ماهر طبقه متوسط پایین تر بود. از ویلیام وود، مدیر کارخانه، سؤال شد که صاحب چند دستگاه اتومبیل است. وی در پاسخ گفت: « نمی دانم. هیچ گاه وقت نداشتم تعدادشان را بشمارم.»

آن ها به اندازه کافی داشتند

در ۱۹۱۲، قانونی جدید وضع شد که به موجب آن ساعات کاری در هفته به ۵۴ ساعت کاهش یافت. وقتی که کارگران نساجی اولین فیش حقوقیشان را دریافت کردند فریاد زدند - «دستمزدها کاهش یافت! دستمزدها کاهش یافت!» و سپس فریاد برآوردند که «اعتصاب! اعتصاب!» و بعد از آن از کارخانه بیرون آمدند. بدین ترتیب سایر کارخانه ها به آن ها پیوستند.

### مانان و گل رز می خواهیم

«کارگران صنعتی جهان» (IWW) در امر سازماندهی اعتصاب، به یاری اعتصاب کنندگان پرداختند. حرکتی انقلابی که برای سازماندهی طبقه کارگر، نه فقط برای وضعیت بهتر، بلکه برای در اختیار گرفتن و هدایت جامعه به وسیله خود آن ها، انجام گرفت. شعار اعتصاب «نان و گل رز» بود. اعتصاب کنندگان خواهان دستمزدی بودند که بتوانند با آن زندگیشان را سر کنند و هم چنین تقاضای وقتی اضافه برای لذت بردن از زندگی را داشتند.

اعتصاب کنندگان اقدام به تشکیل یک کمیته اعتصاب متشکل از دو نماینده از هر ملیت کردند. پول جمع آوری شد و پزشکان به صورت رایگان اقدام به ارائه خدمات نمودند. آن ها مطالباتی را شکل دادند: افزایش ۱۵ درصدی مزد، پرداخت دستمزد دو برابر برای اضافه کاری و در نهایت تضمین عدم تبعیض نسبت به کارگرانی که در اعتصاب شرکت می کنند.

اعتصابات گسترده شکل گرفتند. اعتصاب توجه عموم را به همراه راهپیمایی های حمایتی در دیگر شهرها به خود جلب کرد. بعد از ۱۰ هفته، صاحبان کارخانجات نساجی مجبور به قبول مطالبات اعتصاب کنندگان متحد با یکدیگر شدند.

ما نیز همچون کارگران نساجی در سال ۱۹۱۲ زیر حمله و متفرق هستیم؛ ولی این نمونه ای است که به ما نشان می دهد که حتی متفرق ترین نیروی کار هم می تواند برای شرایط بهتر و یک جامعه بهتر - برای نان و گل رز - گرد هم آید.

## کارگران «شیشه جام» راه را نشان می دهند: نبرد کنید و پیروز شوید!

انجمن همبستگی بین‌المللی کارگران (UID-DER)

شرکت اعلام کرده بود که تا سال ۲۰۱۳، کارخانه توقاپی را به اسکی‌شهر (۴)، شهری دیگر در نزدیکی آنکارا، منتقل خواهد کرد و کارگرانی که مایل به ادامه کار هستند، باید به همین کارخانه بروند. حدود ۴۵۰ کارگری که عضو «اتحادیه کارگران صنعت شیشه، سیمان، سرامیک و خاک» (Kıristal-İş) هستند، حاضر شدند که همراه با خانواده‌های خود به اسکی‌شهر بروند. اما درست یک هفته پیش از تعطیلی کارخانه توقاپی، شرکت بیانیه جدیدی صادر کرد و اعلام داشت که کارگران را نخواهد بُرد، بلکه آن‌ها را مرخص خواهد کرد. کارگران که از این بیانیه به خشم آمده بودند، روز ۲۸ دسامبر تولید را متوقف کردند و همراه با خانواده‌های خود به ایجاد صفوف اعتراضی (پیکت) در مقابل کارخانه پرداختند.



روز ۵ ژانویه، نیروهای پلیس تحت فرمان شهردار استانبول تلاش کردند که کارگران را متفرق و از آن جا دور کنند. بیش از ۱۵۰۰ نیروی پلیس به همراه ماشین‌های زرهی در اطراف کارخانه حاضر بودند. ۲۵۰ نفر از کارگرانی که از این اقدام به خشم آمده بودند، درها را قفل کردند و کارخانه را تحت اشغال درآوردند. «اتحادیه

روز ۵ ژانویه، حدود ۴۵۰ کارگر «شیشه جام» (۱)، کارخانه‌ای را که سال‌ها در آن مشغول به کار بوده‌اند، اشغال کردند. این کارخانه، یکی از کارخانه‌های تولیدی تحت مالکیت «گروه شیشه جام» است. این گروه که اساساً در تولید شیشه و مواد شیمیایی فعال است، محصولاتی نظیر شیشه فلویت، ظروف شیشه‌ای

مصرفی خانواده‌ها، ظروف بسته بندی شیشه‌ای، و فیبر شیشه و همچنین ترکیبات سودا و گُروم عرضه می‌کند. این گروه یکی از بزرگترین شرکت‌های صنعت شیشه در سطح جهان، بین رتبه سوم و هفتم، است. بخش اصلی آن، یعنی «شیشه جام»، تسهیلات زیادی در هشت کشور با ۱۸ هزار کارگر دارد. این گروه در عین حال جزئی از یکی از انحصارات عظیم ترکیه، یعنی «بانک تجارت» (۲)، است. اشغال‌کاری فوق در کارخانه توقاپی (۳) واقع در استانبول که اساساً ظروف شیشه‌ای مصرفی خانواده‌ها را تولید می‌کند، صورت گرفته است.



خواهند شد، رأی گیری صورت خواهد گرفت. به کارگران این حق داده شده است که چنان چه همکاری را پیدا کنند که حاضر باشند جای خود را با آن ها عوض کنند، بتوانند محل کار خود را تعویض نمایند. به علاوه کسانی که ممکن است بخواهند به استانبول بازگردند، مزایای خود را از دست نخواهند داد.

۱۳۰ نفر از کارگران ترجیح دادند که در استانبول باقی بمانند و بنا به دلایلی شغل خود را ترک کردند. برخی دیگر تصمیم به بازنشستگی گرفته اند. ۵۳ کارگری که در استخدام یک شرکت پیمانکاری هستند، شغل خود را حفظ خواهند کرد و به کارخانه اسکی شهیر منتقل خواهند شد.

طبق توافقنامه، اعتصاب پایان یافته اعلام شد و کارگران به صفوف اعتراضی خود در مقابل کارخانه خاتمه دادند. مذاکرات همچنان بر سر برخی جزئیات در جریان است.

نبرد مصممانه کارگران «شیشه جام» یک نمونه الهام بخش برای تمامی کارگران است. آن ها تنها راه پیروزی را نشان دادند: اتحاد، سازمان دهی، مبارزه!

۱۰ ژانویه ۲۰۱۳

(1) Şişecam

(2) İş Bankası

(3) Topkapı

(4) Eskişehir

منبع:

[http://en.uidder.org/sisecam\\_workers\\_show\\_the\\_way\\_fight\\_and\\_win.htm](http://en.uidder.org/sisecam_workers_show_the_way_fight_and_win.htm)

ترجمه: فعالین شبکه همبستگی کارگران ایران (IWSN)

کارگران صنعت شیشه، سیمان، سرامیک و خاک، فراخوان به همبستگی و حمایت داد. طی زمان کوتاهی فعالین بسیاری از سازمان های کارگری به همراه خانواده ها در اطراف کارخانه تجمع کردند تا حمایت خود را نشان دهند. کارگران درون کارخانه با سردادن شعارهای مختلفی از توده حامیان خود استقبال کردند و در این میان مردم نیز با شعارهایی مشابهی پاسخ می دادند. شعارها چندین ساعت به طور انجامید، مثلاً: « همسران تان به شما افتخار می کنند!»، «ما یک خانواده بزرگ هستیم، هیچ کسی نمی تواند ما را جدا کند!»، «کارگران متحد، می توانند زمین را جا به جا کنند!»، «اگر کار و نان نباشد، پس صلحی وجود ندارد!»، «ما کلید را خواهیم زد و در جنگ پیروز خواهیم شد!».

با رشد حمایت ها، برخی نمایندگان پارلمان هم به حمایت پرداختند. مدیریت با دیدن حمایت های عظیم، باید موضع بالا و متکبرانه خود را تغییر و نشستی با نمایندگان پارلمان ترتیب می داد. بعد از نشست، کارگران پذیرفتند که اشغال کارخانه را تمام کنند؛ نیروهای پلیس نیز عقب نشینی کردند. ولی کارگران همچنان صفوف اعتراضی خود را در مقابل کارخانه حفظ کردند.

کارگران خواستار آن بودند که در هر یک از کارخانه های شیشه جام در سراسر ترکیه، بدون از دست دادن حقوق اعطایی به آن ها، به استخدام دربیایند. ولی شرکت در نظر داشت که کارگران جوان تر، با دستمزد پایین تر و غیرمتشکل در اتحادیه ها را استخدام کند. در حال حاضر کارگران به طور متوسط ۲۵۰۰ لیره ترکیه می گیرند، اما «شیشه جام» درصدد بود که کارگران جوان تری را با حداقل دستمزد ۷۴۴ لیره ترکیه استخدام کند.

اما کارگران «شیشه جام» دست به نبردی مصممانه زدند و مدیریت «شیشه جام» باید شکست خود را می پذیرفت. مدیریت و اتحادیه در تاریخ ۹ ژانویه به توافقی دست یافتند. طبق این توافق، حدود ۲۹۰ کارگر به سایر کارخانه های «شیشه جام» در ترکیه منتقل خواهند شد، بدون آن که حقوق قانونی و اعطایی به آن ها بازپس گرفته شود.

برای تعیین این که کارگران به کدام کارخانه منتقل

## بر ترس غلبه کنید، از قطب‌بندی های ساختگی دوری کنید!

### برای حقوق خود متحد شوید!

منبع: بولتن همبستگی کارگری (انجمن همبستگی بین-المللی کارگران)

همه کارگران از بیکاری، ناتوانی از پرداخت اجاره و صورت‌حساب ها، و ناتوانی از سیر نگاه داشتن فرزندان خود، وحشت دارند. ترس و وحشت، یک خصلت انسانی است، اما انسان ها چگونگی غلبه کردن



بر این ترس را هم آموخته اند. انسان ها از طریق متحد شدن و گردآوردن نیرو و توان خود، بر این ترس فائق می آیند و تهدیدی را که به این ترس می انجامد از میان برمی دارند. بنابراین ما کارگران هم باید به همین ترتیب درکنار یکدیگر جمع شویم. کارگران زمانی نیرومند هستند که متحد می شوند و بر ترس ها غلبه می کنند. کارفرمایان و رؤساء، به راحتی نمی توانند کارگران متحد را نادیده بگیرند! کارگران متحد، پس از غلبه بر ترس های خود، دیگر تسلیم افزایش قیمت ها، هزینه بالای زندگی، دستمزدهای پایین و اضافه کار اجباری نخواهند شد! اما برعکس اگر وحشت داشته باشند و نتوانند متحد شوند، ناگزیر به تسلیم تن در می دهند. ترس، مردم را اسیر نگاه می دارد و آن ها را وادار به پذیرش بی‌عدالتی ها می کند. اکنون باید پرسید: چرا ما نمی توانیم متحد شویم؟ آیا منافع کارگران مشترک نیست؟

ترس مانعی بر سر راه اتحاد و نیرومند شدن کارگران است. اما انشقاق ساختگی در درون کارگران نیز یک مانع دیگر است و این دو هستند که یک دیگر را تکمیل می کنند. حملات علیه حقوق کارگران با تمام توان

صورت می گیرد. اما انشقاق ساختگی و قطب‌بندی، مشکلات رو به رشد کارگران را پنهان می کند. ابتدا این «حزب جمهوری خواه مردم» (CHP) و ژنرال هایی بودند که بنا به منافع خودشان جامعه را دوقطبی کردند؛ CHP و بوروکراسی نظامی- غیرنظامی کمالیست، با قیل و قال بر سر این که سکولاریسم و جمهوری در معرض تهدید است، به تحقیر بخش های مذهبی جامعه روی آوردند. اکنون دولت حزب عدالت و توسعه (AKP) است که جامعه را دوقطبی می کند. این ادعا که قربانی است و از دموکراسی دفاع می کند، همچنان اکثریت را به دست می آورد. نهایتاً AKP کنترل کامل دولت را، به خصوص پس از سال ۲۰۰۷، به چنگ آورد. بنابراین آن ها دیگر نمی توانند بگویند: «من قربانی هستم، به من اجازه حکومت نمی دهند». بنابراین آن ها به دنبال این هستند که قطب‌بندی در درون جامعه را تاحد امکان تشدید کنند. نخست وزیر اردوغان که سابقاً از دموکراسی حرف می زد، الان از یک ادبیات اقتدارگرایانه و آمرانه استفاده می کند. او مردمی را که خواستار حقوق دموکراتیک خود هستند، تحقیر می کند و حتی «تروریست» می خواند. او لحظه ای در بهره برداری از ارزش های مذهبی و ناسیونالیسم درنگ نمی کند.

سیاستمداران بورژوا به طور مداوم تنش هایی کاذب ایجاد می کنند و به دنبال این هستند که طبقه کارگر را از طریق این تنش ها، زیر نفوذ و کنترل خود داشته باشند. این موضوع باعث می شود که کارگران از دریچه حزب عدالت و توسعه یا حزب جمهوری خواه مردم، شاهد تغییر و تحولات باشند، و نه از منظر خود، یعنی از منظر منافع طبقاتی‌شان. بنابراین کارگرانی که به AKP رأی دادند، به سمت پذیرش و دفاع از تمامی اقدامات AKP ترغیب می شوند؛ همین امر در مورد کارگرانی رخ می دهد که به CHP رأی دادند. به عنوان مثال، دولت AKP بهای گاز طبیعی را بین ماه های آوریل و اکتبر به میزان ۳۰ درصد بالا برد که افزایشی باورنکردنی بود. کارگران و زحمتکشان، نخستین کسانی هستند که از چنین جهش قیمت ها یا افزایش مالیات ها ضربه می خورند. اما به دلیل قطب‌بندی جامعه، کارگرانی که به AKP رأی دادند می توانند در تقابل با



کنند که: حزب عدالت و توسعه، حزب جمهوری خواه مردم، حزب جنبش ملی‌گرا و غیره، همگی به کارفرمایان و رؤسا خدمت می‌کنند. تمامی آن‌ها وقتی در قدرت قرار دارند، اساساً در خدمت منافع کارفرمایان هستند. امروز AKP در قدرت است، فردا CHP یا MHP ممکن است به قدرت برسد. ما باید از منظر صفوف طبقاتی خود نگاه کنیم و از منافع طبقاتی خودمان دفاع نماییم. دیروز احزاب مختلفی در قدرت قرار داشتند و آن‌ها هم به حقوق کارگران یورش می‌بردند. در طول ده سال گذشته، AKP در قدرت و مشغول حمله به حقوق ما بوده است. در طول این ده سال، AKP سن بازنشستگی را بالا برد، و با قانونی کردن پیمان‌کاری و سایر اشکال کار «انعطاف پذیر»، امنیت شغلی را نابود کرد. اتحادیه‌های مبارز، ضربات سنگینی خورده‌اند. دستمزدها تغییری نکرده، قدرت خرید سقوط کرده، ساعات کاری افزایش یافته است. اکنون لغو حق سنوات خدمت و دفاتر خصوصی استخدام کارگران نیز روی میز قرار دارند.

ماهانه بیش از ۱۰۰ کارگر جان خود را در سوانح کار از دست می‌دهند. کارگران به مراتب بیشتری زمینگیر می‌شوند، به بیماری‌های شغلی دچار می‌گردند و از کار ناتوان می‌شوند. آیا این چیزی شبیه به یک جنگ نیست؟ در ده سال گذشته، حدود ۱۱ هزار کارگر جان خود را به دلیل سوانح کار از دست دادند. آیا می‌دانید که این رقم، بزرگ‌تر از شمار سربازان کشته‌شده در «جنگ استقلال» است؟ چرا این سوانح کاری مهلک پایان نمی‌پذیرد؟ علت این است که سیاست‌های AKP اساساً بر پایه افزایش سود کارفرمایان قرار دارد. بنابراین کارفرمایان با خیال آسوده و به بهانه «پر هزینه بودن» تمهیدات ایمنی کار، از انجام آن سرباز می‌زنند. دولت AKP از بازرسی ابزارهای ضروری ایمنی خودداری می‌کند، این مرگ و میر را «سرنوشت» می‌خواند و کارگران را موعظه می‌کند که به دنبال حقوق خود نباشند.

۱۵ نوامبر ۲۰۱۲

ترجمه: شبکه همبستگی کارگران ایران (IWSN)

کارگرانی که به این افزایش قیمت‌ها اعتراض دارند، از AKP دفاع کنند. آن‌ها می‌توانند بدون هرگونه سوالی، تمام سیاست‌های AKP و حملات آن علیه حقوق کارگران را توجیه کنند. برعکس، سایر کارگرانی که به CHP رأی دادند می‌توانند به راحتی همان حرف‌های CHP را تأیید کنند. اکنون باید پرسید: چه کسی از این موقعیت سود می‌برد؟ آیا کارگران از این قطب‌بندی نفعی می‌برند؟

موضوع دیگری که به قطب‌بندی منجر می‌شود، مسأله کردها است که همچنان در انتظار راه حلی می‌باشد. فرزندان زحمتکشان ترک و کرد، به دلیل حل نشدن مسأله کردها، که در واقع به مسأله خاورمیانه تبدیل شده است، همچنان جان می‌بازند. هر روز و هر روز اجساد است که جا به جا می‌شود، هر روز و هر روز شیون و ناله‌ای است که از خانواده‌های هر دو سو به گوش می‌رسد. در همان حال که این خانواده‌ها در زجر و مصیبت، و مردم جامعه در غم و اندوه به سر می‌برند، «حزب جنبش ملی‌گرا» (MHP) و AKP مشغول تشدید ناسیونالیسم با بهره‌برداری از موقعیت هستند. آن‌ها در مسیر ناسیونالیسم با یک دیگر رقابت می‌کنند. با این حال مردم و کارگران ترک، منفعتی در ستم بر کردها ندارند. همان‌طور که تمام موارد و نمونه‌ها نشان می‌دهد مردم تحت ستمی که حقوق دموکراتیک خود را مطالبه می‌کنند، نهایتاً به آزادی‌شان دست می‌یابند. و مسأله کردها دیر یا زود حل خواهد شد. اکنون پرسش این است: چرا بسیاری از جوانان همچنان جان خود را از دست می‌دهند؟ مسأله حل‌نشده کردها به وحدت کارگران آسیب می‌رساند. به خاطر تحریکات ناسیونالیستی، ممکن است که کارگران ترک، کارگران کرد را دشمنان خود بدانند. چه کسی از این وضعیت سود می‌برد؟ البته که کارفرمایان! آیا کارگرانی که اطمینانی به برادران و خواهران طبقاتی خود ندارند، می‌توانند علیه دستمزدهای پایین، ساعات کاری طولانی و نادیده گرفته شدن اقدامات ایمنی کار متحد شوند؟ کارگرانی که به یک دیگر اعتماد نمی‌کنند، محکوم به انزوا، ترس و خم شدن در مقابل کارفرمایان هستند.

برادران و خواهران طبقاتی ما باید این موضوع را درک

## مذاکرات و چانه زنی دسته جمعی در صنعت فلزات

بولتن همبستگی کارگران

انجمن همبستگی بین المللی کارگران

طی برنامه های آموزشی که در چهارچوب نظام نامه مشاغل سخت و خطرناک صورت می گیرد، به کارگران فلزکار گفته می شود که: «ریختهگری، بزرگ ترین حرفه نوع بشر است. هر چه کشوری قابلیت بیشتری در مهار کردن فلزات و ریختهگری داشته باشد، به همان اندازه نیز نیرومندتر است». بنابراین ترکیه کشوری نیرومند است، چرا که کارگران همیشه به سختی مشغول کارند تا با مهارتی عظیم، فلزات را قالب ریزی کنند و سوده های کارفرمایان را افزایش دهند. اما آن ها، همچون برادران و خوهران همطبقه ای خود در سایر صنایع، تنها از بخش اندکی از ثروتی که خود ایجاد می کنند، بهره مند می شوند. چرا؟

مذاکرات چانه زنی دسته جمعی برای دوره ۲۰۱۳-۲۰۱۴ میان اتحادیه های کارگری سازمان یافته در صنعت فلزات و MESS (انجمن صنعتگران فلزکار ترکیه) آغاز شده است. اتحادیه های کارگری طرح های پیشنهادی خود را برای حصول یک توافق و آگاه کردن کارگران از مطالبات، ارائه دادند. این پیش نویس ها به هیچ وجه نیازهای واقعی ده ها هزار کارگر فلزکار مشغول به کار در شرکت های وابسته به MESS را رفع نمی کند. در پیش نویس ارائه شده از سوی اتحادیه سازشکار و مامشاتجوی Turk Metal (اتحادیه کارگران فلزکار ترکیه) هیچ مطالبه بارزی به چشم نمی خورد. این اتحادیه با ایفای نقش چماق کارفرمایان در محیط های کار، وضع کارگران را بدتر می کند. اتحادیه Turk Metal بی شرمانه ادعا می کند که لوکوموتیو جنبش کارگری است. اما اکنون برای پنهان ساختن این حقیقت که او تاکنون به هیچ مبارزه ای در جهت افزایش قابل توجه دستمزد برای بهتر ساختن زندگی کارگران دست نزده است، صرفاً خواستار افزایش دستمزد حول محور نرخ تورم رسمی یا صرفاً مقداری بالاتر، می شود. حتی این مطالبه او هم نتیجه رقابت با اتحادیه کارگران فلزکار متحد (İş Birleşik Metal) - دومین اتحادیه بزرگ در

صنعت فلز) است و تنها در متن پیش نویس ملحوظ شده. نیاز به غیب گویی نیست که بگوییم Turk Metal برای مطالبات مطرح شده در پیش نویس طرح پیشنهادی خود هم مبارزه نخواهد کرد. سابقه گذشته این اتحادیه ثابت می کند که Turk Metal، همیشه نوکر پست و گوش به فرمان کارفرمایان بوده است. مسائل مهمی نظیر افزایش ساعات کار، تلاش برای ربودن حق سنوات خدمت کارگران، افزایش شمار سوانح کار و غیره، جزو دغدغه های Turk Metal نیستند.

مطالبه İş Birleşik Metal در ارتباط با افزایش دستمزد در متن پیشنهادی خود، تقریباً مشابه با Turk Metal است. با این حال، پیش نویس طرح İş Birleşik Metal مطالبات مهمی را برای مبارزه کارگران مطرح می کند، مانند کاهش هفته کاری به ۳۷.۵ ساعت بدون کاهش دستمزدها؛ تبدیل تعطیلات آخر هفته به روزهای استراحت؛ افزایش زمان استراحت، دوره های مرخصی سالانه و مرخصی استعلاجی؛ وادار کردن کارفرمایان به پرداخت افزایش مالیات ها در نتیجه تغییر طبقه بندی مالیاتی؛ و غیره. اما تکمیل و عملی ساختن این مطالبات نیاز به مبارزه ای دارد که بتواند ارتش کارگران فلزکار را متحد سازد. هر چند İş Birleşik Metal مطالبات مهمی را مطرح می کند، اما برای دست یافتن به آن ها الزاماً باید وارد عمل شود. در غیر این صورت، گسست از نفوذ Turk Metal در صنعت فلز و پروسه چانه زنی دسته جمعی ناممکن خواهد بود. باید به یاد آورد که تجربه بوش (BOSCH) در بورس الهام بخش دیگر کارگرانی بوده است که در Turk Metal متشکل هستند و این کارگران از İş Birleşik Metal خواستند که رهبری شورش آن ها را به دست بگیرد و آنان را سازماندهی کند.

کارخانه های عظیم خودروسازی در حال تعطیلی هستند و تولید در حال انتقال به کشورهایی با نیروی کار ارزن، مانند ترکیه، است. فضای جنگ و درگیری های مسلحانه، به دنبال خود رونق تسلیحات را دربر داشته و کارخانه های فلزات در حال افزایش ظرفیت های تولیدی خود بوده و هستند. با تعمیق بحران اقتصادی، شرایط کاری در کارخانه های سازه های فلزی دشوارتر می

## چه کسی از بودجه ۲۰۱۳ منتفع می شود؟ و چه چیزی عاید کارگران می گردد؟

با نزدیک شدن به آغاز سال جدید، کارگران و زحمتکشان با امید فراوان، انتظار دارند که بهبودی در وضعیت زندگی آن ها حاصل شود. با این حال مبارزه برای به دست آوردن حداقل معیشت، زندگی کارگران را تحلیل می برد؛ چرا که آن ها از عهده حتی ابتدایی ترین نیازهای خود هم بر نمی آیند، همیشه در هراس اند که مبادا شغل خود را از دست بدهند و نتوانند صورتحساب ها و اجاره منزل را پرداخت کنند، از سختی های شرایط زندگی خسته شده اند، و امیدوارند که بر مسائل و مشکلات خود فائق شوند.

بعضی ها به بخت آزمایی امید می بندند، بعضی تلاش می کنند که با اضافه کاری بسیار بیش تر درآمدشان را افزایش دهند، برخی دیگر تصور می کنند که حداقل دستمزد تا سال نو به مقداری مناسب بالا می رود.

در واقع کارگران و زحمتکشان به طور کلی از سفت کردن کمربندهای خود خسته شده اند!

اما در همان حال که توده های وسیع مردم به دنبال یافتن راه نجاتی از این فلاکت عمیق هستند، کارفرمایان چه می کنند؟ خوب، آن ها از خودشان بسیار راضی هستند. آن ها از این که ترکیه هفدهمین اقتصاد بزرگ جهان است، چیزی که با استثمار شدید کارگران حاصل شده، لذت می برند.

نمایندگان پرشور و شوق کارفرمایان به شدت در پارلمان کار می کنند. دولت حزب عدالت و توسعه مشغول کار بر روی بودجه ۲۰۱۳ است. در همان حال که آن ها برای افزایش حداقل دستمزد تنها به میزان چند پنی برنامه ریزی می کنند، در نظر دارند که از طرف دیگر مالیات ها را شدیداً افزایش بدهند.

اما این که کدام بخش از جامعه و چه قدر در بودجه سهم دارد و چه مقدار از آن بهره مند می شود، پرسشی است که نشان می دهد این بودجه اساساً برای چه کسانی ساخته شده است.

شود. حاکمان ترکیه در وهله نخست به دنبال نظارت کامل بر کارگران فلزکار و طبقه کارگر در کل هستند. طبقه کارفرمایان که نمی خواهد نارضایتی کارگران به اقدامی سازمان یافته مبدل شود، به صورت حساب شده ترجیح می دهد تا از Turk Metal به عنوان نگهبان خود علیه کارگران استفاده کند. اتحادیه Turk Metal، کارگران مبارزه را شناسایی کند و کارفرمایان را وادار به اخراج این کارگران از محیط های کار سازمان یافته نماید. رویدادهای اخیر در کارخانه های «رنو» و «جنگیز ماشین»، چهره حقیقی Turk metal را نشان داد.

نارضایتی کارگران فلزکار به موازات مبارزه آن ها با شرایط دشوار کار و زندگی، به طور مداوم در حال افزایش است. کارگران فلزکار و آن دسته از اتحادیه های کارگری که ادعا می کنند خطی مبارزه جویانه در پیش گرفته اند، هنوز باید کارهای بسیاری برای شکست دادن ترفندهای MESS و باند Turk Metal انجام دهند. تنها کارگران و اتحادیه های مبارز و پیشرویی که برای نجات کارگران ناراضی عضو Turk Metal از این باند وارد عمل شده اند، می توانند به این هدف برسند. اکنون نیازی مبرم به اتحادیه گرایی مبارزه جویانه ای است که کارگران را فریب نمی دهد، مبارزه برای حقوق و آزادی کارگران را اولویت خود قرار می دهد، و ضمن مبارزه متهورانه علیه باند Turk Metal، به کارگران فلزکار تکیه و اعتماد دارد. یک چنین اتحادیه گرایی مبارزه-جویانه ای، امید و قوت کارگران فلزکار خواهد بود.

۱۷ دسامبر ۲۰۱۲

[http://en.uidder.org/collective\\_bargaining\\_negotiations\\_in\\_metal\\_industry.htm](http://en.uidder.org/collective_bargaining_negotiations_in_metal_industry.htm)

کرد تا به ملت‌مان خدمت کنیم. به بیان دیگر، سال ۲۰۱۳ ما در وضعیت خوبی خواهیم بود.»

آیا او همان وزیری نیست که با گفتن «ما نباید توازن را درهم بریزیم»، نرخ افزایش ۴ درصدی حقوق و دستمزدهای کارکنان بخش عمومی را کافی و مناسب می‌دانست؟

آیا او همان وزیری نیست که با گفتن این که نمایندگان مجلس در مضیقه هستند، دستمزدهای آن‌ها افزایش داد؟

آیا این همان وزیر مسئول امور مالیّه دولت حزب عدالت و توسعه نیست که طی ده سال گذشته شمار میلیاردهای دلاری را به ۴۰ رساند و تعداد کسانی را که باید زیر خط فقر زندگی کنند، افزایش داد؟

آیا او همان وزیری نیست که دست‌اندرکار اصلی تعیین حداقل دستمزد در سطح ۷۷۴ لییره- آن هم در حالی که خط‌گرسانی حدود ۱۰۵۰ لییره می‌باشد- بوده است؟

میلیون‌ها نفر از کارگران برای حداقل دستمزد کار می‌کنند. سهمی که به آموزش، بهداشت و درمان، و رفاه اجتماعی اختصاص می‌یابد رو به کاهش است. با وجود افزایش جمعیت، سهمی که به خدمات عمومی نظیر آموزش و بهداشت تخصیص داده می‌شود، طی بیست سال گذشته از ۲۰ به ۱۶ درصد سقوط کرده است. ترکیه، این «اقتصاد و قدرت عظیم منطقه‌ای» از نظر شاخص توسعه انسانی رتبه ۹۲ را در بین ۱۸۷ کشور دارد! وزیر مالیّه چه برداشتی از مفهوم «توازن» دارد؟ مقصود او چه نوع توزانی است؟ این ستمی پست و حقیرانه است.

این گربه‌های چاقی که وقتی می‌بینند چیزی با منافع آن‌ها جور در نمی‌آید، سریع شروع به جیغ و فریاد می‌کنند، دقیقاً به همین خاطر است که علاقه دارند وضعیت فعلی را با بودجه جدید در پارلمان دنبال کنند. به همین خاطر است که هرچه در این باغ به چشم می‌خورد، به مشام آن‌ها خوشبو می‌آید.

وقتی زمان پرداخت مالیات نزدیک می‌شود، دست آن‌ها هرگز به سوی کیف‌های پوشان نمی‌رود؛ بلکه برعکس

روشن است که دولت ضمن فشار آوردن به کارگران، به نفع طبقه کارفرمایان عمل می‌کند. بودجه جدید، درست مانند بودجه‌های قبلی، بنا به منافع سرمایه‌طرح‌ریزی شده است.

بودجه ۲۰۱۳ روشن می‌کند که چه طور کارفرمایان مشغول حمله به حقوق کارگران هستند. در این بودجه چه چیزی برای میلیون‌ها نفر از کارگران و زحمتکشان در نظر گرفته شده است؟ افزایش مالیات، کاهش جدید در هزینه‌های عمومی و مخارج اجتماعی، صورتحساب بحران و بار سنگین جنگ!

دولت حزب عدالت و توسعه تلاش دارد که بخش اعظم درآمدهای بودجه را از محل مالیات‌ها به دست بیاورد (۳۱۸ میلیارد از ۳۷۰ میلیارد لییره). بزرگترین بخش این بودجه، از طریق مالیات‌های مستقیم و غیرمستقیم از جیب کارگران زده خواهد شد.

زندگی کارگران با انواع و اقسام مالیات‌ها، تحت عناوین مالیات بر درآمد، مالیات بر ارزش افزوده، مالیات ویژه مصرف و سایر مالیات‌هایی که ما حتی نام آن‌ها را نمی‌دانیم، نابود می‌شود.

وقتی نوبت به تخصیص سهم کارگران و زحمتکشان می‌رسد، دولت بسیار بخیل می‌شود؛ دولت با ملاقه از کاسه کارگران برمی‌دارد، اما حتی یک قاشق هم به آن‌ها نمی‌دهد.

سهم آموزش و پرورش، بهداشت و درمان و هزینه‌های اجتماعی، محدود شده و افزایش حداقل دستمزد و حقوق کارکنان بخش عمومی بسیار ناچیز است.

بهای گاز طبیعی، برق، آب، حمل و نقل عمومی و غذا به شکل سرسام‌آوری بالا رفته و قدرت خرید کارگران به طور مداوم رو به کاهش است.

وزیر مالیّه، به عنوان نماینده تمام‌عیار طبقه کارفرمایان و دشمن موذی کارگران، در کمال بی‌شرمی می‌گوید: «در سال ۲۰۱۳ ما اجازه نخواهیم داد که کارکنان، مستمری‌بگیران و صاحبان حداقل حقوق زیر تورّم کمر خم کنند. ما همچنان دارایی‌هایی خود را خرج خواهیم



آن‌ها بزرگترین سهم بودجه را در اختیار دارند.

همه چیز برای کارفرمایانی که سودهایشان به واسطه بسته‌های انگیزشی شیرین، کاهش مالیاتی و تشویق سرمایه‌گذاری افزایش می‌یابد، خوب پیش می‌رود! همه چیز برای نمایندگان مجلس و بوروکرات‌های رده بالای دولت که پاداش‌شان افزایش جدید دستمزدهاست، خوب پیش می‌رود! همه چیز برای اربابان جنگ خوب پیش می‌رود!

دولت بابت نان، گوجه‌فرنگی، گاز طبیعی و سایر اقلام همان مقدار مالیات از کارگری با حداقل دستمزد می‌گیرد، که از یک میلیارد در.

است!

وقتی ما ۷۰ میلیارد لیره ای را که به صندوق احتیاطی تخصیص یافته است، اضافه کنیم، به روشنی می‌بینیم که بودجه ۲۰۱۳، در واقع بودجه تسلیحات، جنگ، سرکوب و ستم، گاز اشک‌آور و باتوم است.

دولت حزب عدالت و توسعه، میزان ستم و استثمار طبقه کارگر و رویکرد تهاجمی خود نسبت به توده‌های تحت ستم را در سال ۲۰۱۳ تشدید خواهد کرد.

به طور خلاصه، روز-کار عملاً حتی بیشتر خواهد شد. اخراج‌ها بدون آهسته شدن، ادامه خواهد یافت. عدم اشتغال بالا خواهد رفت. کار منعطف و پیمانکاری،



در همان حال که کارفرمایان هر نوع مخارجی را در صورت هزینه‌ها وارد می‌کنند، بخش قابل توجهی از درآمد یک کارگر پیش از آن که حتی به دست‌اش برسد، تحت عنوان مالیات مشمول کاهش می‌شود.

دامنه تأمین اجتماعی محدود شده و نرخ «سهم» شما برای معاینه پزشکی، درمان و دارو افزایش یافته است.

آموزش نه تنها با وادار کردن خانواده‌های زحمتکش و فقیر به پرداخت هزینه‌های کودکان خود در مدرسه پولی شده، بلکه کیفیت آن هم پایین‌تر آمده است.

با این حال سهمی که به تسلیحات و نیروهای «امنیتی» اختصاص می‌یابد، به طور خالص ۴۵ میلیارد لیره

عمومی خواهد شد. تلاش‌های جدیدی برای واگذاری حق سنوات خدمت کارگران به یک صندوق و سپس الغای آن صورت خواهد پذیرفت. سوانح کار همچنان سر به فلک خواهد کشید. به علاوه افزایش سن بازنشستگی نیز در دستور کار پارلمان خواهد بود.

طبقه کارگر نمی‌تواند دست به سینه منتظر بماند، چرا که تمامی این حملات، قریب الوقوع هستند!

کارگران برای به دست آوردن بیش‌ترین بخش از ارزشی که خود ایجاد کرده‌اند و برای پایایی دادن به این نظام استثمار، باید دست به مبارزه بزنند.

۱۵ دسامبر ۲۰۱۲

## سوسیالیسم



آرام نوبخت

همان آلودگی هوای شهر سپری کنیم. وقتی بیمار می شویم، باید دست به دامن بیمه تأمین اجتماعی یا سایر مؤسسات خصوصی بیمه بشویم و در بسیاری موارد، پس از کلنجرهای فراوان، نتوانیم حق خود را از آن ها بگیریم.

اما این ها تنها یک نیمه ماجرا است. هنگامی که به باقی دنیا نگاه می کنیم، تصویر کلی و به مراتب زنده تری را می بینیم. کافی است که اخبار رسانه ها و روزنامه ها را بشنویم و بخوانیم. شرکت کوکا کولا در کلمبیا به باند های مسلح پول می دهد تا سازمان دهندگان اتحادیه های کارگری را به قتل برسانند. ده میلیون نفر از مردم کنگو در طول جنگ های داخلی بر سر کنترل منابع معدنی کشور جان باخته اند. ناتو در خاورمیانه از سلفی ها و بنیادگرایان اسلامی حمایت می کند و هزاران هزار نفر از مردم به عنوان پناهنده در سایر کشورها در بدترین وضعیت به سر می برند. در یک کلام، روزی نیست که خبری از تجاوز، جنگ و کشتار، غارت، نفت، تخریب محیط زیست، سوده های نجومی ابرشرکت ها و الی آخر نشنویم.

اما باید به یاد داشته باشیم که جنگ و خونریزی، نابودی محیط زیست، بیکاری، همه و همه عوارض و پیامدهای سرمایه داری، به ویژه در قرن بیست و یکم، هستند. نظام سرمایه داری، نظامی است که کلّ حیات بر روی کره زمین را تهدید می کند.

اما به موازات ویرانگری نظام سرمایه داری، و به خصوص طی پنج سال گذشته که نظام اقتصادی جهان به لرزه درآمده است، ما شاهد مبارزات و واکنش دفاعی مردم نیز بوده هستیم. وضعیت اسفبار نظام سرمایه داری، مردم را به ستوه آورده و دقیقاً به همین خاطر است که آن ها به طور جدی به یک بدیل در برابر این نظام می اندیشند. در همین جاست که باری دیگر و برخلاف تزه های بی مایه و ورشکسته ای مانند «پایان تاریخ» فوکویاما، ایده لزوم انقلاب اجتماعی و حرکت به سوی سوسیالیسم، جان تازه ای گرفته است. اما متأسفانه تجربه مهیب استالینیسیم در شوروی و اقمار آن، و وجود احزاب بی خاصیت و بی ارتباط با طبقه کارگر (ولی

هر سال شرکت مریام-وبستر، به عنوان تولیدکننده لغتنامه وبستر، واژه ای را به عنوان واژه سال انتخاب می کند؛ این انتخاب، در واقع بر مبنای میزان جستجوی یک واژه در وب سایت لغتنامه صورت می گیرد. امسال دو واژه بوده است که بیشترین میزان جستجو در مورد آن ها صورت گرفته: سرمایه داری و سوسیالیسم.

کاملاً قابل درک است که چرا مردم تلاش می کنند تا مفهوم این دو نظام اقتصادی-اجتماعی را بفهمند. هر روز و هر روز ما با اثرات و پیامدهای سرمایه داری رو به رو می شویم. از زمانی که از خواب بلند می شویم تا زمانی که به رختخواب بازمی گردیم، به طور ممتد برای دیگران کار می کنیم. اگر دنبال شغل هستیم، باید با تهیه رزومه و ارسال درخواست و طی کردن یک پروسه دراز، تحت استخدام یک شرکت یا مؤسسه دربیابیم و برای حفظ شغل خود حتی ابتدایی ترین روابط انسانی و دوستانه با سایر همکاران را هم زیر پا بگذاریم. اگر منتظر دستمزد خوب هستیم، باید انتظار بکشیم که کارفرما یا رئیس و مدیریت محترم پس از کسر سود خود و انواع مالیات و بیمه، مقدار باقی مانده را به دست ما بدهند، که البته همین هم با کلی «تعویق» صورت می گیرد. اگر بخواهیم سفر برویم، باید بعد از طی کردن پروسه پذیرش درخواست مرخصی از سوی مدیریت، هزینه بنزین و خوراک و محل سکونت موقتی و هزاران مورد دیگر را در نظر بگیریم و احتمالاً در آخر از خیر سفر بگذریم، و ترجیح دهیم روز استراحت خود را در

سرشار از نمونه های فراوانی است که حتی مورخین بورژوازی را هم واداشته تا برای توضیح رویدادهای تاریخی، به مفهوم طبقه متوسل شوند.

اما این حقیقت که تاریخ از مبارزه طبقاتی زاده می شود، هنوز سؤال های بی پاسخی را در درون جامعه سرمایه داری به جای می گذارد: طبقات متخاصم کدام اند؟ کدام طبقه در مبارزه غالب خواهد شد؟ این طبقه، به خلق و ایجاد چه نوع جامعه نوینی واداشته خواهد شد؟

دومین مطالعه عمیق مارکس که به ارائه تحلیلی دقیق و موشکافانه از مکانیسم سرمایه داری انجامید (و نتایج آن در قالب مجموعه چهار جلدی **کاپیتال** گرد آمده است)، دقیقاً در برخورد با همین پرسش های فوق صورت گرفت. تحلیل مارکس نشان می دهد که اولاً از آن جا که سرمایه داری اقتصادی است مبتنی بر مالکیت خصوصی فردی، دست کم در یک سطح، نظامی است که همه را به رقابت با یکدیگر وادار می سازد. بنا به تعبیر هابز، این همان «جنگ همه علیه همه» است که طی آن هر فرد تلاش می کند تا منفعت خود را به بهای منافع دیگری به حداکثر برساند. مارکس می نویسد: «تنها نیرویی که آنان را گرد هم می آورد، و در رابطه قرار می دهد، بهر مجویی فردی و نفع شخصی است. هر یک تنها ملقت حال خویش است و پروای دیگری ندارد. و افرادی اینچنین، دقیقاً به همین دلیل (حال یا بنا بر هماهنگی از پیش مقررری میان امور عالم و یا به فضل حکمت بالغه الهی) به سود یکدیگر، برای خیر عموم و در جهت نفع جمع، دست در دست یکدیگر کار می کنند.»<sup>(۱)</sup>

و ثانیاً در سطحی عمیق تر متوجه می شویم که سرمایه داری در این میدان جنگ «هابزی»، هرگز افراد را در موقعیت هایی یکسان و هموزن قرار نمی دهد. از همان ابتدا، گروه هایی از افراد به دلایل شرایط ویژه تاریخی مالک ابزار تولید- یعنی وسایل کار، ماشین آلات، ساختمان ها، مواد خام و هر آن چه برای تولید اقلام مورد نیاز جامعه ضروری است- هستند؛ در حالی که اکثریتی از اعضای جامعه فاقد مالکیت هستند و به همین دلیل به اجبار باید در جستجوی اشتغال و کار برای گروه اول باشند. بنابراین سرمایه داران، به عنوان مالکین

مدعی «رهبری» که هنوز از سنن استالینیسیم پیروی می کنند، همیشه به عنوان یک مانع پیش روی ترویج ایده سوسیالیسم قرار داشته است و اتفاقاً یکی از ابزارهای همیشگی تخطئه سوسیالیسم از سوی بورژوازی بوده است. بنابراین ما وظیفه داریم که دقیقاً با نگاهی علمی، مفهوم سوسیالیسم را درک کنیم، از اشتباهات و درس های گذشته بیاموزیم و سپس در تقابل با تحریفات بورژوازی و جریان های استالینستی آن را به عنوان غنی ترین بدیل ممکن در جامعه ترویج و تبلیغ کنیم (چه در سطح نظری و چه در سطح عملی). پس اجازه دهید که در این جا مستقیماً به مسأله سوسیالیسم بپردازیم.

امتیاز تاریخی مارکس در این است که نخستین فرمول بندی علمی از سوسیالیسم را تدوین و ارائه کرده است. اما باید پرسید که در این جا صفت «علمی» دقیقاً به چه مفهومی است؟ در واقع پیش از مارکس، جریان های مختلف سوسیالیسم «تخیلی»- در تقابل با سوسیالیسم «علمی»- وجود داشتند که وجه مشترک همه آن ها، ضدیت با استثمار و حشیانه نظام سرمایه داری بود. تمامی سوسیالیست های تخیلی قرائت و برداشت مختص به خود را از یک جامعه اخلاقی و انسانی داشتند و امیدوار بودند که این قرائت، در درون جامعه نفوذ کند تا بلکه مردم به سوی محو مناسبات بربریت سرمایه داری و سازمان دهی مجدد جامعه مطابق با خطوط کلی ترسیم شده از سوی آن ها، قدم بردارند. با این حال هیچ یک از آن ها نه استراتژی عینی و واقع گرایی را برای دست یافتن به این «اتوپیا»ی خاص خود مشخص نمودند و نه توانستند واقع گرا بودن دیدگاه خاص خود را در قیاس با سایر دیدگاه ها نشان دهند.

مارکس راه خود را این سنت اتوپیایی جدا کرد و از طریق مطالعه در دو حوزه مشخص بود که توانست سوسیالیسم را بر پایه علمی آن بنا کند. مارکس نخست به مطالعه عمیق تاریخ روی آورد و همین امر او را به این جمع بندی رساند که نیروی محرکه توسعه و تکامل تاریخی، چیزی نیست جز مبارزه طبقاتی، و در همین جاست که می گوید: «تاریخ تمامی جوامع تاکنون موجود، تاریخ مبارزه طبقاتی است». البته این نتیجه گیری یک استدلال و ادعای تجربی است، اما تاریخ خود

۲۵ → سرمایه داران که طی این پروسه، بازندگان به درون طبقه کارگر سقوط می کنند.

دوم، طی پروسه رقابت و انباشت سرمایه، یک بنگاه سرمایه داری، بنگاهی دیگر را می بلعد، و بنابراین گرایش به رشد اندازه بنگاه غالب و گردآوردن شمار زیادی از کارگران در کنار یکدیگر در محل کار بروز می کند.

سوم، رشد اندازه بنگاه های باقی مانده، مستلزم جمع-آوری مقادیر بزرگتری از سود برای مقابله با رقبای بزرگتر سرمایه دار است. این گرایش، به ایجاد نزاع شدید میان سرمایه داران، و میان کارگران تحت استخدام هر یک از آن ها می انجامد.

چهارم، طبیعت بی برنامه، پرهرج و مرج و خودخواهانه سرمایه داری یک نتیجه اجتناب ناپذیر دارد و آن بروز بحران های ادواری و فراگیر اقتصادی است، به طوری که صنایع ورشکسته می شوند، تولید به حالت تعلیق در می آید و بخش عظیمی از طبقه کارگر، بیکار می شود و به آن چه که مارکس «ارتش ذخیره کار» می نامد، می پیوندد.

مارکس و انگلیس در مانیفست کمونیست می نویسند: «جامه جدید بورژوازی با مناسبات تولید، مبادله و مالکیت اش، یعنی جامعه ای که ابزار تولید و مبادله ای این چنین معظم خلق کرده است، به ساحره ای می ماند که دیگر قادر نیست قدرت هایی را به وسیله افسون هایش از زیر زمین فراخوانده، کنترل کند.»<sup>(۲)</sup>

به طور خلاصه، تمامی این گرایش ها طبقه کارگر را وادار می کند تا برای دفاع از زندگی خود، وارد عمل شود. در ابتدا کارگران به صورت انفرادی برای رفع نیازهای خود اقدام خواهند کرد. چرا که نظام سرمایه داری و ایدئولوژی بورژوازی همه مردم را تشویق می کند تا به عنوان افرادی مجزا از یک دیگر و به صورت فردی عمل کنند.

اما کارگران به زودی درخواهند یافت که یک کارفرمای منفرد هرگز مطالبات آن ها را- امنیت شغلی، مزایا،

ابزار تولید اجتماعی، با دنبالهروی از سود قادرند تا میزان مالکیت خصوصی در دسترس خود را گسترش دهند. اما سرمایه داران به دلیل رقابت دائمی با یکدیگر، نه با هر سطحی از سود، بلکه تنها با «حداکثر» مقدار آن ارضا می شوند. در واقع، به بیان دیگر، این سود هنگفت، در حکم انبار مهماتی است که سرمایه دار را قادر به به ادامه رقابت، تضعیف و دست آخر حذف رقیب می کند.

اما همین نیاز به حداکثر نمودن سود، که خود از رقابت درونی سرمایه داری سرچشمه می گیرد، در عوض به یک دینامیسم خصومت آمیز (آنتاگونیستی) شدید در بین سرمایه داران، و به همین ترتیب در بین کارگران، منجر می شود. تحقق تمامی مطالباتی که کارگران برای خود و خانواده هایشان دارند- از جمله دستمزدهای بالاتر، بیمه، تعطیلات، مرخصی درمانی، حقوق مستمری، حق عائله مندی، مزایا و نظایر این ها- تنها به بهای سود سرمایه دار امکان پذیر است. یعنی هرچه موفقیت کارگران در دستیابی به منافع خودشان بیشتر باشد، سود سرمایه دار کمتر خواهد شد. دقیقاً به همین دلیل است که سرمایه داران و کارگران همواره خود را در نزاعی دائمی با یک دیگر می بینند. گاهی این نزاع شکلی خفیف و تقریباً نامرئی به خود می گیرد (مثلاً زمانی که کارگران زودتر محل کار خود را ترک می کنند و یا از دیگران می خواهند که برای آنان ساعت ورود و خروج بزنند). اما در دوره هایی دیگر، این مناسبات متخاصم به شکلی خشونت آمیز بروز پیدا می کند؛ درگیری با حراست در محیط کار، زد و خورد با نیروهای انتظامی و پلیس در خیابان، درهم شکستن و خرد کردن ابزار کار، اشغال کارخانه و توقف تولید برای به زانو درآوردن کارفرمایان.

تا به این جا ما به مناسبات موجود در بین سرمایه داران و همچنین در بین کارگران و سرمایه داران پرداخته ایم. اما پیش از این که به مناسبات حساس موجود در بین خود کارگران برگردیم، ناگزیر باید گرایش های مختلفی را که در درون نظام سرمایه داری وجود دارد، درک کنیم:

اول، گرایش به رشد طبقه کارگر در نتیجه رقابت میان



«ضربه به یک نفر، ضربه به همه است».

از آن جا که طبقه کارگر معرف اکثریت جامعه است، از آن جا که کل ثروت های اجتماعی (از احداث اتوبان، پارک، بیمارستان، منازل مسکونی و پارک گرفته تا آموزش، درمان و غیره) به وسیله طبقه کارگر صورت می گیرد، از آن جا که شریان های حیاتی جامعه و نبض آن در دستان این طبقه است، در صورت عدم مشارکت آگاهانه این طبقه در امور جامعه، سرمایه داری به سرعت مسیر سقوط را خواهد پیمود و این ایده به سختی در آگاهی کارگران نقش خواهد بست که آن ها تنها کسانی هستند که قدرت تسخیر و فتح تاریخ را دارند، تنها کسانی هستند که قادرند جامعه را از بیخ و بن تکان دهند، و آن را بنا به اصولی که به نفع آن ها خواهد بود، از نو بسازند.

بنابراین مارکس با دقت تمام نشان می دهد که منطق سرمایه، ناگزیر کارگران را به سوی سوسیالیسم حرکت می دهد. این دیگر یک نسخه «اتوپایی» و تخیلی نیست؛ کارگران یا به سوی سوسیالیسم حرکت می کنند یا شاهد سقوط و نابودی حیات خود خواهند بود.

کارگران که دیگر از مشاهده سقوط دستمزدهای واقعی، شنیدن موعظه های کارفرمایان، تحمل کار سنگین و طاقت فرسا، نبود تعطیلات، مشاهده پادویی سیاستمداران برای ثروتمندان و غیره به ستوده آمده اند، به پا خواهند خاست، نقاط حساس و اساسی اقتصاد را در دست خواهند گرفت، و جامعه را به سوی منافع اکثریت دگرگون خواهند کرد: «تمام نهضت های تاریخی پیشین، یا نهضت های اقلیت ها هستند و یا نهضت هایی به نفع اقلیت ها. نهضت پرولتاریا، نهضت خودآگاه و مستقل اکثریت جامعه به نفع همان اکثریت عظیم است.»<sup>(۳)</sup>

این «انقلاب»، برهه ای نوین را خواهد گشود که در آن کارگران کنترل اقتصاد و تمامی ثروت هایی را که ایجاد می کنند، در دست می گیرند، و سیاست هایی را در زمینه اقتصادی پیاده خواهند که بازتاب منافع آن هاست. هرچومرج سرمایه داری که در آن افراد برای حداکثر نمودن منفعت شخصی و خصوصی خود در نزاع اند، جای خود را به اقتصادی برنامه ریزی شده و تحت

افزایش دستمزد و غیره- محقق نخواهد ساخت؛ به این دلیل ساده که سرمایه داران به خوبی از منافع خود آگاهند و می دانند که پذیرش مطالبات یک کارگر، دیر یا زود صف طولی از دیگر کارگران را در پشت در محل کار ایجاد خواهد کرد. ضمناً یک کارگر به تنهایی فاقد نیرو و توان است. اما وقتی همین کارگران به صورت جمعی وارد عمل می شوند، ماجرا به کلی تغییر می کند. به عنوان مثال، با بروز یک اعتصاب، تولید به حالت تعلیق درمی آید، سود کارفرمایان رو به کاهش می گذارد، ماشین آلات بی استفاده باقی می ماند، تولیدات قبلی روانه بازار نمی شود و مشتریان برای یافتن تولیدکننده ای دیگر شروع به جستجو خواهند کرد.

با این حال برای پیروزی اعتصاب، ماندن کارگران در خانه کفایت نمی کند. کارگران به ناچار باید از افرادی که سابقاً به طور منفعلانه سفارشات را در محل کار انجام می دادند، به کارگرانی تبدیل شوند که ابتکار عمل را به دست می گیرند و فعالانه دست به سازماندهی و تدارک برای مبارزه می زنند. آن ها الزاماً باید صفوف اعتراضی، صندوق اعتصاب، کمیته خبررسانی و غیره را شکل دهند تا در مقابل سرکوب بایستند. پیروزی هر یک از مبارزات کارگری، بدون تردید به ایجاد اعتماد به نفس در درون طبقه کارگر- در کلیت آن- منجر می شود. درس های هر اعتصاب بلافاصله در سطح طبقه کارگر گسترش پیدا می کند.

کارگران از طریق همین آزمون ها متوجه خواهند شد که این مبارزه دائمی، نه نتیجه وجود چند سرمایه دار «بد»، که نتیجه خود نظام سرمایه داری است. نظامی که حیات اش به ایجاد سود برای اقلیتی از جامعه از طریق استثمار کل طبقه کارگر وابسته است. کارگران درمی یابند که آن ها نه فقط به صورت منفرد، بلکه به عنوان یک طبقه استثمار می شوند. آن ها به این نتیجه می رسند که کل رقابت در میان کارگران، کل تلاش های بورژوازی برای ایجاد تعارض در میان آن ها، تنها و تنها به منافع طبقه سرمایه دار خدمت می رساند، در حالی که ضرورتاً به کل طبقه کارگر ضربه وارد می کند. آن ها در عمل به این دیدگاه مسلح می شوند که تنها راه، اقدام جمعی به مثابه یک طبقه، و پذیرش این اصل است که

ابتدایی ترین کمک ها به هموطنان زلزله زده آذربایجان سرباز می زند و هزاران نمونه دیگر. به علاوه در نظام سرمایه داری، مبالغ کلانی صرف تبلیغات ایدئولوژیک می شود، تلاش می شود فضایی از فردگرایی، مصرف گرایی، و ترس از هرگونه «تغییر» ایجاد شود.

در مسیر حرکت انقلابی به سوی جامعه سوسیالیستی، کارگران در موقعیتی قرار خواهند گرفت که می توانند سرمایه گذاری را نه به سوی تسلیحات، مواد مخدر، ابزار سرکوب و غیره، بلکه به سوی آن چه که به بهبود شرایط مادی و معنوی اکثریت جامعه می انجامد، هدایت کنند: یعنی آموزش کیفی، مسکن، حمل و نقل عمومی، بهداشت و درمان رایگان، حفاظت از محیط زیست، کشاورزی ارگانیک و نظایر این ها. به طور خلاصه، تمامی ارکان و جوانب زندگی اقتصادی- اجتماعی می تواند به نحوی سازمان یابد که بازتاب منافع اکثریت جامعه باشد.

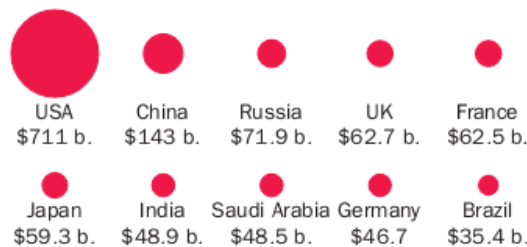
در نظام سرمایه داری، نبود برنامه ریزی خودبخود بیکاری ایجاد می کند؛ به علاوه، رقابت میان سرمایه داران یا بروز بحران اقتصادی، موجب می شود تا بنگاه ها و شرکت ها برای حفظ سود یا جلوگیری از زیان، کارگران را تعدیل کنند و در عوض شدت کار را برای کارگران باقی مانده بالا ببرند؛ بهبود اشتغال در این جامعه، به معنای افزایش مشاغل پاره وقت، سنگین و بدون بیمه و مزایا است. اما در جامعه سوسیالیستی، هر کسی که قادر به کار باشد، تشویق به کار خواهد شد، به طوری که هفته کاری متعاقباً کاهش خواهد یافت و امکان پرورش فکری، روحی و جسمی به وجود خواهد آمد. نابرابری در جامعه سوسیالیستی، به مثابه فاز نخست جامعه کمونیستی، تنها در سهم افراد از میزان تولید اجتماعی است که بر حسب مقدار کار آن ها تعیین می شود. اما در فاز بعدی، همین امر از میان خواهد رفت و توزیع دیگر نه بر حسب سهم افراد در کار اجتماعی، بلکه بر اساس نیاز آن ها خواهد بود (در ادامه به این موضوع خواهیم پرداخت).

به علاوه کار در نظام سوسیالیستی، بلاواسطه انسانی خواهد شد؛ برخلاف جامعه سرمایه داری، مردمی که

نظارت دموکراتیک جامعه خواهد داد. به قول مارکس، « و بالأخره بیابید، برای تنوع هم که شده، مجمعی از انسان های آزاد را در ذهن مجسم کنیم که با وسایل تولید اشتراکی خود کار می کنند، و اشکال بس متفاوت قوه کار خود را با خودآگاهی کامل به صورت قوه کار اجتماعی واحدی به مصرف می رسانند.»<sup>(۴)</sup>

برای مثال، باید گفت که در جامعه سرمایه داری، هزینه های سنگینی صرف تولید نظامی و تسلیحاتی می شود. طبق تخمین «مؤسسه بین المللی پژوهش های صلح استکهلم»، مخارج نظامی جهان در سال ۲۰۱۱، حدود ۱۷۳۸ میلیارد دلار بوده و از بین ۱۰ کشور با بیشترین هزینه نظامی، ایالات متحده آمریکا با ۷۱۱ میلیارد دلار رتبه اول را به خود اختصاص می داده است.<sup>(۵)</sup>

#### THE 10 LARGEST MILITARY SPENDERS, 2011



این هزینه های نظامی تمام و کمال صرف حمایت از سرمایه داری و ارگان های آن می شود: از دخالت های امپریالیستی در کشورهای مختلف در سراسر جهان گرفته، تا تهیه پیشرفته ترین وسایل سرکوب نظامی و پلیسی برای مقابله با شورش های توده ای که به دنبال بحران کنونی سرمایه داری، در تمامی کشورها همچون آتشفشان فوران کرده است. در کشور خودمان، ایران، شاهدیم که چگونه هزینه های فراوانی صرف دستگاه های امنیتی، پلیسی، ضد شورش و در یک کلام ارگان سرکوب می شود، اما در عین حال مدارس روستایی این کشور به دلیل نداشتن ابتدایی ترین امکانات، به راحتی دستخوش حریق می شوند و ده ها و صدها دانش آموز را قربانی می کنند. شاهدیم که چگونه در کنار هزینه های نجومی حاکمیت سرمایه داری ایران، رژیم حتی از ارائه



را به شکل تمام و کمال آن، تنها طی یک جهش انقلابی ایجاد کرد؛ از آن جا که «طبیعت بشر» خود محصول شرایط اقتصادی-اجتماعی محیط زیست و فرهنگ ها و ایدئولوژی های آن است، خصوصیات انسان در عصر سرمایه داری- یعنی فردگرایی، خودخواهی، عطش انباشت منافع بیشتر و مانند این ها- هرگز یکشنبه محو نخواهد شد. به همین جهت مارکس ضمن اشاره به مراحل اولیه کمونیسم، در «نقد برنامه گوتا» می نویسد:

«آن چه باید مورد بررسی قرار گیرد، یک جامعه کمونیستی است، جامعه ای که بر پایه خود نروئیده، بلکه برعکس از درون جامعه سرمایه داری بیرون آمده و ناچار در تمام زمینه های اقتصادی، اخلاقی و فکری، هنوز علائم ویژه جامعه کهنه را که از بطن آن زاده شده، داراست»<sup>(۷)</sup>.

بنابراین همان طور که در بالا نیز اشاره شد، مارکس تمایزی بین مرحله بالاتر و پایین تر فراماسیون کمونیسم، یا آن چه بنا بر ترمینولوژی لنین به ترتیب کمونیسم و سوسیالیسم، نامیده می شود، قائل بود. البته لازم به توضیح است که این تمایز، به هیچ وجه تمایزی کیفی و بنیادی نیست. در هر دو فاز، طبقه اجتماعی و در نتیجه دولت از میان رفته است؛ مفاهیمی مانند پول و مبادله بی معنا شده اند؛ کار به شکل مستقیم و بلاواسطه به جزئی از کل کار اجتماعی تبدیل گردیده است. اما در سوسیالیسم، «فرد، سندی از جامعه دریافت می دارد که تعداد ساعات کارش در آن (پس از کاستن ساعاتی که صرف صندوق اشتراکی شده) مشخص گشته و در ازای این سند او می تواند به میزان کارش از انبار اجتماعی وسایل مصرفی برداشت کند.»<sup>(۸)</sup> در این حالت است که افراد از انگیزه مستقیم برای کار برخوردار خواهند بود، و این کار نه به فرسایش جسمی و روحی، که به رشد و افزایش کیفیت های آدمی می انجامد.

البته این اصل بالا، یعنی تناسب پاداش با میزان کار انجام شده، در نقطه مقابل اصل غالب سرمایه داری قرار دارد. در نظام سرمایه داری، کسانی مالک بیشترین ثروت ها و رفاه اجتماعی هستند که اصولاً کاری انجام نمی دهند! بنابراین وضعیت تاحدی وخیم می شود که بنا بر گزارش

کار می کنند تابع اراده «کارفرما» نخواهند بود. در این جامعه، تمامی مناصب، از طریق انتخابات جمعی صورت خواهد گرفت؛ نمایندگان رسمی تابع اراده جمعی و در نتیجه قابل عزل یا نصب خواهند بود. نکته مهم این است که کارگران در جامعه سرمایه داری بدون نیاز واقعی به کارفرمایان و مدیریت سرمایه داری، تولیدکننده واقعی بوده اند و از این منظر می توان گفت که سرمایه داری خود به آن ها طریقه اداره جامعه را آموخته است. بنابراین طبقه کارگر در دوران گذار و مردم در جامعه سوسیالیستی، به راستی مشکلی برای اداره جامعه نخواهند داشت. در مسیر حرکت به سوی سوسیالیسم و در نظام سوسیالیستی، سازماندهی تولید از سوی جامعه، همزمان حداکثر شدن منافع جامعه را دربرخواهد داشت.

وقتی افراد از آموزش کیفی برخوردار باشند، وقتی کنترل کارگری بر تولید نهادینه شود، وقتی هفته کاری کاهش پیدا کند، «تقسیم کار»ی که سرمایه داری بر افراد تحمیل می کند، به تدریج از میان خواهد رفت و فرصتی ایجاد خواهد شد تا همه افراد تمامی ظرفیت ها و توانایی های خود را توسعه بخشند. همان طور که مارکس می گوید، تقسیم کار «نخستین نمونه این واقعیت را به دست می دهد که [...] یک فعالیت داوطلبانه نیست، بلکه اجباری طبیعی است، عمل خود انسان تبدیل به نیرویی بیگانه در مقابل او می شود که به جای آن که به وسیله او مهار شود، او را به بردگی گرفتار می کند. زیرا به محض آن که تقسیم کار به وجود می آید، هر انسانی قلمرو خاص و انحصاری فعالیت خود را اشغال می کند [...] در صورتی که در جامعه کمونیستی که در آن جا هیچ کسی قلمرو انحصاری فعالیت ندارد، بلکه هر کس می تواند در هر شاخه ای که میل دارد مشغول کار شود، جامعه تولید همگانی را تنظیم می کند و از این رو برای من این امکان را فراهم می کند که امروز این و فردا کار دیگری انجام دهم، در بامداد شکار کنم، بعد از ظهر ماهی بگیرم، و شامگاه به دامپروری مشغول شوم و پس از صرف شام، هر طور که در نظر داشتم به انتقاد بپردازم، بی آن که هرگز شکارچی، ماهی گیر، چوپان یا منتقد باشم»<sup>(۹)</sup>.

مارکس هرگز چنین توهمی نداشت که می توان کمونیسم

لازم است، خلق می کند.

مارکس تأکید داشت که برای ایجاد نهادهایی که بتوانند از سوی اکثریت جامعه اداره گردند، نهادهای بوروکراتیک گذشته باید «درهم شکسته» شوند؛ مارکس در نامه ای به کوگلمان به تاریخ ۱۲ آوریل ۱۸۷۱، یعنی درست به هنگام کمون، نوشت: «اگر تو به فصل آخر کتاب **هجدهم پرومر** من نظر افکنی، می بینی که من خاطر نشان کرده ام که اقدام بعدی انقلاب فرانسه انتقال ماشین دیون سالاری و نظامی از دستی به دست دیگر نیست که تاکنون معمول بوده است، بلکه **درهم شکستن آن است**»<sup>(۱۰)</sup>. مارکس به جای یک بوروکراسی ستمگر، رؤیای نهادهایی همانند کمون را در نظر داشت که در سال ۱۸۷۱ به دست پرولتاریای پاریس ساخته شد و بعدها در دوره انقلاب اکتبر شکل گرفت. این ها همان نهادهایی هستند که از سوی کارگران و بر اساس ابتدایی ترین تجربیات آن ها در کارخانه ها یا در محلات دایر می گردند تا نیازهای خود آن ها را به صورت دموکراتیک مطرح نمایند.

وقتی سوسیالیسم شکل می گیرد و کمیابی جای خود را به وفور می دهد، فقر از چهره بشریت زدوده می شود و مردم قادرند مناسباتی نوین و بارآور را در میان خود خلق کنند، به طوری که دیگر فرد، هرگز با «ترس»های همیشگی خود در نظام سرمایه داری، زندگی نخواهد کرد. از دل این مناسبات اجتماعی، طبیعت جدید بشر همراه با آگاهی اجتماعی جدید متولد خواهد شد. ما به عنوان موجوداتی اجتماعی که برای رفع نیازهای جسمی و روانی خود به یکدیگر وابسته هستیم، به این درک دست خواهیم یافت که رفاه فردی ما هرگز نمی تواند به تنهایی و بدون دیگران محقق شود. به گفته مارکس، «تنها در چارچوب جماعت اشتراکی هر فرد وسایل پرورش دادن استعدادهای خود را در همه زمینه ها در اختیار دارد؛ از این رو آزادی شخصی تنها در چارچوب جماعت اشتراکی ممکن می گردد»<sup>(۱۱)</sup>؛ از همین رو، آن گونه که مانیفست کمونیست اشاره می کند، «... تکامل آزاد هر فرد، شرط تکامل آزاد همه است».

بنابراین کمونیسم نه فقط برخلاف اتهامات رایج سرمایه

انتشار یافته از سوی مؤسسه «کردیت سوئیس» با عنوان «گزارش ثروت جهانی ۲۰۱۱»، «۵۰ درصد پایینی جمعیت جهان، در مجموع به زحمت مالک ۱ درصد از ثروت جهانی است. برعکس، ثروتمندترین ۱۰ درصد جمعیت، ۸۴ درصد از ثروت جهانی را در اختیار دارد و در این میان، بالاترین ۱ درصد به تنهایی ۴۴ درصد از دارایی های دنیا را به خود اختصاص می دهد»<sup>(۱۲)</sup>. شدت نابرابری های اقتصادی و اجتماعی تاحدی است که حتی خود ایدئولوگ های بورژوایی را به اعتراف واداشته است.



یک جزء مطلقاً حساس و مهم در این پروسه تکامل تاریخی، رابطه طبقه کارگر با دولت است. در نظام سرمایه داری، دولت به طور کلی تحت کنترل ثروتمندان و صاحبان ابزار تولید اجتماعی قرار دارد، و وقتی صحبت از «دموکراسی» می شود، به معنای اختیار و توانایی یک اقلیت کوچک، ولی برخوردار از قدرت و نفوذ سیاسی-اقتصادی-نظامی، و همچنین رسانه ها و ابزارهای بمباران ایدئولوژیک، در اعمال اراده خود به باقی جامعه است. دولت سرمایه داری قدرت را تماماً در انحصار خود درمی آورد و تمامی نهادهایی را که برای حفظ این قدرت «مقدس» و اعمال آن بر اکثریت جامعه



<http://www.kapitalfarsi.com/f06/f06.htm>

(۲) کارل مارکس، فردریش انگلس، مانیفست کمونیست، نشر کارگری سوسیالیستی، ص ۱۰

(۳) همان، ص. ۱۲

(۴) سرمایه، ج ۱، فصل ۴:

<http://www.kapitalfarsi.com/f01/f01-4.htm>

(5) SIPRI, "Year Book 2012: Armaments, Disarmament and International Security" (PDF), p.9

(۶) کارل مارکس، فردریش انگلس، گنورگی پلخانف، لودویگ فونریباخ و ایدنولوژی آلمانی، گردآوری و ترجمه پرویز بابایی، نشر چشمه، صص. ۳۱۱-۳۱۲

(۷) کارل مارکس، فردریش انگلس، نقد برنامه گوتا، نشر کارگری سوسیالیستی، ص. ۲۲

(۸) همان، ص. ۲۳

(۹) مایکل رابرتز، در حاشیه انتخابات آمریکا، ترجمه سیروس پاشا، نشریه میلیتانت:

<http://militaant.cloudaccess.net/2011-06-13-17-38-37/484-eco.html>

(۱۰) به نقل از: و.ا. لنین، دولت و انقلاب. ترجمه محمد پورهرمان و علی بیات، انتشارات حزب توده ایران (چاپ سوم، ۱۳۸۷)، ص ۴۶

(۱۱) لودویگ فونریباخ و ایدنولوژی آلمانی، ص. ۳۶۰

(۱۲) کارل مارکس، دستنوشته های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴، ترجمه حسن مرتضوی، نشر آگه، ص. ۲۲۰

(۱۳) همان، ص. ۲۲۳

داری، فردیت را نابود نمی کند، بلکه نخستین فرمایشیون اقتصادی-اجتماعی خواهد بود که عملاً به فرد اجازه شکوفایی می دهد. در نظام سرمایه داری، «آن چه که از طریق واسطه ای به نام پول برایم انجام می شود و بابت آن می توانم وجهی پرداخت کنم (یعنی چیزی که پول می تواند بخرد)، خودم هستم: صاحب پول [...] بنابراین آن چه که هستم، و آن چه که قادر به انجام دادنش هستم، ابدأ بر اساس فردیت من تعیین نمی شود [...] آدم رذل، دغل، بی‌همه‌چیز و سفیه هستم، اما پول و طبعاً صاحب آن، عزت و احترام دارد»<sup>(۱۲)</sup>. اما در جامعه کمونیستی، «می توان عشق را فقط با عشق، اعتماد را فقط با اعتماد و غیره معاوضه کرد. اگر بخواهیم از هنر لذت ببریم، باید هنرمندانه پرورش یافته باشیم. اگر می خواهیم بر دیگران تأثیر گذاریم، باید قادر به برانگیختن و تشویق دیگران باشیم. هرکدام از روابط ما با بشر و طبیعت، باید نمود ویژه‌ای باشد که با ایزه های اراده و زندگی فردی واقعی‌مان منطبق باشد.»<sup>(۱۳)</sup>

این چکیده مفهوم سوسیالیسم و کمونیسم است. بورژوازی و استالینیست ها شانه با شانه یکدیگر هر چه در توان داشته اند به کار برده اند تا مواضع مارکسیستی پیرامون سوسیالیسم را تحریف کنند. اما خطوط اصلی و بنیان های سازنده مارکسیسم به شکلی شفاف و دقیق ترسیم شده اند. در انتها، این جمله معروف از مانیفست کمونیست را باید یادآوری کنیم که:

«کمونیست ها از مخفی داشتن آرا و هدف های خود بیزارند. آنان آشکارا اعلام می کنند که هدف های آنان تنها از راه سرنگون کردن تمام شرایط اجتماعی کنونی از طریق توسل به زور، تحقق پذیر است. بگذار طبقات حاکم از انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولتاریا چیزی جز رنجبرهایش را از دست نمی دهد، اما در عوض جهانی را برای فتح کردن دارد. کارگران کشورهای جهان متحد شوید!»

منابع:

(۱) کارل مارکس، سرمایه، ترجمه جمشید هادیان، ج ۱، فصل ۶:

## سوسیالیسم و کشورهای عقب مانده

آرمان پویان

در دسامبر سال ۱۹۱۷، آنتونیو گرامشی با نوشتن مقاله ای زیر عنوان «انقلاب علیه سرمایه»، که در آن مقصود از سرمایه، همان کتاب مشهور مارکس بود، به استقبال انقلاب روسیه شتافت.

گرامشی مانند دیگر سوسیالیست های اروپا بر این گمان بود که وقوع انقلاب سوسیالیستی در کشوری عقب مانده و شبه فئودالی، مانند روسیه، ناممکن است. از جمعیت ۱۵۰ میلیونی روسیه آن زمان، تنها ۵ میلیون نفر کارگر صنعتی بودند، درحالی که بالغ بر ۸۰ درصد جمعیت کشور را دهقانان تشکیل می دادند.

به همین دلیل گرامشی تاجایی پیش رفت که در همان مقاله مذکور نوشت: « این انقلابی علیه سرمایه کارل مارکس است. در روسیه، سرمایه مارکس بیش از آن که کتاب پرولتاریا باشد، کتاب بورژوازی بود» و این که «پیش از آن که پرولتاریا حتی بتواند به شورش خود، به مطالبات طبقاتی خود، به انقلاب خود فکر کند، یک [طبقه] بورژوازی باید در روسیه تکامل پیدا می کرد و عصر سرمایه داری همراه با بنانهادن تمدنی همسان با تمدن غرب، آغاز می گردید».<sup>(۱)</sup>



گرامشی

اما مقصود گرامشی چه بود؟ و چرا یک مارکسیست باید

رویدادی مهمی همچون انقلاب سوسیالیستی در کشور روسیه را به کناری می نهاد و در مقام نفی آن برمی آمد؟ برای پاسخ به این پرسش ها، نیاز است تا اندکی در مورد منشأ تاریخی موضوع مورد بحث، مکتب کنیم.

پلخانف، «پدر مارکسیسم روسی»، مبلغ این دیدگاه بود که روسیه پیش از دست یافتن به انقلاب سوسیالیستی، باید مسیر توسعه و تکامل سرمایه داری را طی کند. این دیدگاه از خلال بحث های میان سوسیالیست ها و «پوپولیست ها» در دهه ۱۸۸۰ مطرح شد.

«پوپولیست» ها استدلال می کردند که انقلاب روسیه می تواند از یک اقتصاد دهقانی به سوی کمونیسم جهش کند و دلیل این امر را وجود زندگی کمونی دهقانی در پاره ای از مناطق می دیدند. اما در مقابل، پلخانف استدلال می کرد که روسیه الزاماً باید مسیر تکامل اروپای غربی را دنبال نماید.



پلخانف

پلخانف تصور می کرد که با رشد و توسعه سرمایه داری، طبقه کارگر نیز رشد خواهد کرد و به هدفی مشترک با هدف بورژوازی لیبرال- یعنی برقراری حقوق دموکراتیک- دست خواهد یافت. فقط در این حالت است که پس از طی چند دهه تکامل سرمایه داری، طبقه کارگر با هدف انقلاب سوسیالیستی به عرصه رویارویی و مبارزه مستقیم با بورژوازی وارد خواهد شد.

در این مقطع زمانی اثر سوسیالیست ها مدافع چنین دیدگاهی بودند. پلخانف قطعاً می توانست مانند بسیاری

بی وقفه ادامه دهیم»<sup>(۳)</sup>

طی پنجاه سال پس از این اظهارات، بحث های های شدیدی میان سوسیالیست های روسیه بر اثر مقصود اصلی مارکس در جملات بالا درگرفت. در انقلاب ۱۹۰۵، دو استراتژی انقلاب در درون جنبش کارگری وجود داشت:

اول؛ پلخائف و منشویک ها که وظیفه اصلی سوسیال دموکرات های روسیه را تشویق بورژوازی لیبرال به ایجاد یک جمهوری دموکراتیک، یعنی رژیمی که قادر به تکامل اقتصاد سرمایه داری باشد، می دانستند. در واقع کل هدف این جناح آن بود که ضمن صحبت از سوسیالیسم و مسلح کردن کارگران، بورژوازی را به «کمپ ارتجاع» رم ندهد.

دوم؛ دیدگاه لنین و بلشویک ها. لنین در این مقطع و در تقابل با استراتژی گروه نخست، بر آن بود که نمی توان منتظر لیبرال ها شد و از ترس به وحشت افتادن بورژوازی، از مبارزه عقب کشید. بنابراین لنین در نظر داشت که در صورت آغاز انقلاب، همراه با بلشویک ها برای یک دولت موقت کارگری و دهقانی مبارزه کنند و انقلاب را تا حد امکان دموکراتیک سازند (حتی اگر این امر به معنای مبارزه علیه بورژوازی به اصطلاح لیبرال باشد).

لنین هم مانند پلخائف این دیدگاه را داشت که روسیه نمی تواند از فرزاد انقلاب بورژوایی جهش کند. او در سال ۱۹۰۵ نوشت:

«مارکسیست ها مسلماً معتقدند که انقلاب روس جنبه بورژوایی دارد» و به همین دلیل «ما نمی توانیم از چهار دیوار بورژوا دموکراتیک انقلاب روس یک باره به خارج آن جستن نماییم، ولی ما می توانیم حدود این چهار دیوار را به مقیاس عظیمی وسعت دهیم، ما می توانیم و باید در حدود این چهار دیوار در راه منافع پرولتاریا و نیازمندی های مستقیم وی و در راه شرایطی که نیروهای وی را پیروزی کامل آینده آماده می سازد، مبارزه کنیم»<sup>(۴)</sup>.

دیگر برای توجیه مواضع خود به چند پاراگراف از مارکس متوسل شود.

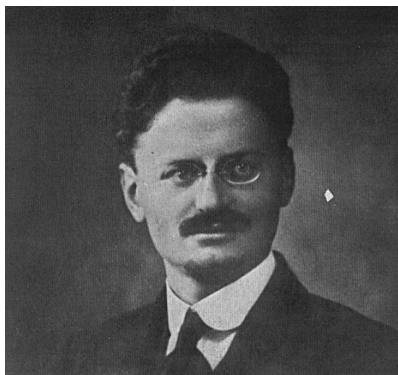
به عنوان مثال، مارکس در پاراگراف مشهوری از «مقدمه ای بر ادای سهمی به نقد اقتصاد سیاسی» (۱۸۵۹) که به دفعات از او نقل می شود، نوشت:

«تا زمانی که نیروهای مولدی که در نظم اجتماعی جای گرفته اند، تکامل پیدا نکنند، آن نظم اجتماعی از بین نمی رود»<sup>(۵)</sup>

این استدلال فوق ظاهراً ناظر به آن است که در یک کشور عقب مانده، نمی توان از تسخیر قدرت کارگری و انقلاب سوسیالیستی سخنی به میان آورد، چرا که سطح نیروهای مولده به اندازه کافی برای آغاز انقلاب سوسیالیستی تکامل نیافته است. این همان استدلالی است که بی درنگ به یکی از بحث اصلی و مهم در درون جنبش مارکسیستی تبدیل شد.

از سوی دیگر، تمامی سوسیالیست های نیمه دوم قرن نوزدهم شاهد بودند که بورژوازی از انقلاب «خودش»- یعنی از دست زدن به مبارزه برای زمین، حقوق دموکراتیک و استقلال ملی- به وحشت و هراس افتاده است. بورژوازی هنوز از مبارزه علیه فئودالیسم پیروز بیرون نیامده بود که ناگهان با دشمن جدیدی به نام طبقه کارگر روبه رو شد. وحشت بورژوازی از طبقه کارگر انقلابی تا جایی بود که وادار شد تا در موارد بسیاری به ماشین نظامی نظام قبلی متوسل شود تا کارگران را سرکوب کند و مبارزه خود را برای ایجاد یک جمهوری دموکراتیک نیمه کاره رها سازد. مارکس دیدگاه خود را نسبت به رابطه میان انقلاب کارگری و انقلاب ناتمام بورژوازی در «خطابیه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیست ها» (لندن، ۱۸۵۰) چنین جمع بندی کرد:

«در حالی که خرده بورژوازی دموکرات، خواهان ختم هر چه سریع تر انقلاب از طریق برآوردن حداکثر خواسته های فوق است، منافع ما در این است (و خواسته ما ایجاب می کند) که انقلاب را تا زمانی که تمام طبقات کموبیش مملک از دایره قدرت خارج نگردیده اند و قدرت دولتی هنوز به تسخیر طبقه کارگر در نیامده [...]»



این استراتژی تروتسکی بود که نهایتاً صحت خود را به اثبات رسانید.

تروتسکی با ضعیف ترین نقطه استراتژی لنین رودرو شد: چگونه دو طبقه مختلف می توانند با یک دیگر در قدرت سهیم شوند؟ دهقانان به مثابه یک طبقه ماهیتاً سوسیالیست نبودند و این نکته را لنین به خوبی می دانست؛ به همین جهت او گفته بود:

«ما تا جایی از جنبش دهقانی دفاع می کنیم که دموکراتیک و انقلابی است. زمانی که و مادامی که این [جنبش]، ارتجاعی و ضدّ پرولتاری گردد، ما برای مبارزه علیه آن آماده می شویم [...]» (رویکرد سوسیال دموکراسی نسبت به جنبش دهقانی، پرولتار، ش ۱۶، سپتامبر ۱۹۰۵)<sup>(۵)</sup>

تروتسکی به درستی استدلال کرد که تا وقتی دیکتاتوری بر پایه دموکراسی باشد، کارگران به ناگزیر اقدامات سوسیالیستی را به تعویق خواهند انداخت. همان طور که او بعدها در مقاله ای با نام «سه مفهوم انقلاب روسیه» (۱۹۳۹) نوشت، این استراتژی لنین می توانست به «دیکتاتوری دهقانان» همراه با مشارکت کارگران منجر شود.<sup>(۶)</sup>

همان طور که تروتسکی اشاره کرد، دهقانان- به ویژه در روسیه- از به دست گرفتن شاهرگ های قدرت ناتوان بودند. تنها طبقه کارگر از منطق، منافع طبقاتی و توان چنین کاری برخوردار بود. این درس مهم مبارزات ۱۹۰۵ بود که از دل آن شوراهای کارگری بیرون آمدند: این شوراهای کارگری، به عنوان نطفه های اولیه و

اما لنین در عین حال تردیدی نداشت که بورژوازی بزدل روسیه که با زمینداران بزرگ در ارتباط بود، قادر به سرنگونی تزار و ایجاد انقلاب خود نیست. بنابراین از دید لنین، این پرولتاریا بود که می باید برای درهم شکستن قدرت استبداد و ارتش و ماشین سرکوب آن، به دنبال متحدینی دیگر باشد. برای لنین، این متحد، دهقانان بودند. لنین به درستی مسأله ارضی را «مسأله غامض انقلاب روسیه» ارزیابی کرد. پس به طور خلاصه، لنین، انقلاب را بورژوا-دموکراتیک، ولی تحت رهبری طبقه کارگر و متحد آن، دهقانان، می دید.

بنابراین لنین در تقابل با چشم انداز منشویک ها مبنی بر اتحاد با بورژوازی، اتحاد با دهقانان را مطرح کرد و این همان چیزی است که به اعتقاد او می توانست شکل «دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان» را پیدا کند.

به این ترتیب، قرار بود که رژیم جدید به استقرار یک جمهوری دموکراتیک، بازتولید رادیکال زمین ها، پایان استبداد و ستم در روستاها و کارخانه ها، بهبود شرایط کارگران و نظایر این ها منجر شود و انقلاب را به آلمان و باقی اروپای شرقی بکشاند؛ و انقلاب بر این مبنای و البته اساساً با دریافت کمک اقتصادی از سوی یک آلمان سوسیالیست- سریعاً به فاز سوسیالیستی در روسیه حرکت کند.

تروتسکی در بحبوحه انقلاب ۱۹۰۵، به ارائه یک آلترناتیو سوم در برابر دو استراتژی جناح های اصلی حزب سوسیال دموکرات روسیه پرداخت. تروتسکی استدلال کرد که انقلاب روسیه به عنوان یک انقلاب پرولتاری آغاز خواهد شد و دولت کارگری، نه فقط وظایف بورژوا-دموکراتیک، بلکه وظایف سوسیالیستی را هم انجام خواهد داد.

به طور خلاصه وقتی سرمایه داری یک بازار جهانی و یک تقسیم کار جهانی را به وجود آورده و تضاد میان نیروهای مولده و مناسبات مالکیت سرمایه داری را در سطح جهانی آشکار کرده است، پس در این صورت اقتصاد جهانی را نیز در مجموع برای دگرگونی سوسیالیستی آماده نموده است. نگاه به مسأله از این زاویه که کدام کشورها برای سوسیالیسم «آماده» و کدام یک «غیر آماده» هستند، یعنی همان طبقه‌بندی بی‌جان و تنگ‌نظرانه کومینترن استالینیستی، کاملاً نادرست و منتفی است. انقلاب سوسیالیستی در سطح ملی آغاز می‌شود، ولی ناگزیر باید در سطح جهانی تکمیل شود و پایان پذیرد. منتها کشورهای مختلف، با آهنگ و سرعت های مختلفی این پروسه را طی می‌کنند. کشورهای عقب افتاده، تحت شرایط معینی، سریع‌تر به دیکتاتوری پرولتاریا دست می‌یابند، ولی دیرتر به سوسیالیسم خواهند رسید؛ در واقع دوران گذار برای این قبیل کشورها، به نسبت کشورهای پیشرفته‌تر، طولانی و دشوارتر، و نه ناممکن، خواهد بود.

#### منابع:

- (1) [http://marxism.halkcephesi.net/Antonio%20Gramsci/1917/12/rev\\_against\\_capital.htm](http://marxism.halkcephesi.net/Antonio%20Gramsci/1917/12/rev_against_capital.htm)
- (2) <http://www.marxists.org/archive/marx/works/1859/critique-pol-economy/preface.htm>
- (3) <http://nashr.de/1/marx/xtbe/0.pdf>
- (4) <http://bookazizi61.tripod.com/book/marxisti/lenin/2taktik.pdf>
- (5) <http://www.marxists.org/archive/lenin/works/1905/sep/05e.htm>
- (6) <http://www.internationalist.org/three.html>
- (7) <http://nashr.de/1/trot/mdvm/0.pdf>
- (8) <http://www.marxists.org/archive/lenin/works/1917/apr/x01.htm>

بالقوة حکومت کارگری در آینده پیش از وجود هرگونه حکومت لیبرال دموکراتیک بسته شدند و دقیقاً ظهور همان‌ها بود که لیبرال‌ها را از مبارزه علیه تزار باز داشت.

تروتسکی نه اهمیت دهقانان در انقلاب را نادیده گرفت و نه با برنامه‌نویس مینی بر جلب دهقانان به سوی کارگران مخالفت کرد. تروتسکی در بخشی از کتاب «انقلاب مداوم» نوشت:

«این نقش [نقش انقلابی دهقانان] نه می‌تواند مستقل باشد و نه رهبری کننده. دهقان یا از کارگر پیروی خواهد کرد یا از بورژوا. این به آن معناست که "دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان" فقط به صورت دیکتاتوری پرولتاریا که توده‌های دهقانی را رهبری می‌کند، قابل تصور است»<sup>(۷)</sup>.

پس برای تروتسکی، این دیکتاتوری باید یک حکومت کارگری می‌بود که وظایف دموکراتیک و سوسیالیستی را در بستر تبدیل انقلاب روسیه به یک انقلاب اروپایی و جهانی به انجام برساند. تروتسکی تلاش کرد که این چشم‌انداز سوم نسبت به انقلاب روسیه را هنگامی که پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵ در زندان به سر می‌برد، با نوشتن جزده «نتایج و چشم‌اندازها» تکمیل و مدون سازد. او این استراتژی را «انقلاب مداوم» نامید.

پس از آوریل ۱۹۱۷ بود که با آشکار شدن تناقضات انقلاب در قالب شعار «دیکتاتوری دموکراتیک»، لنین نهایتاً این مفهوم کنه از انقلاب را به کناری نهاد. در این جا بود که لنین به طور مشخص و مستقیم، بلشویک‌هایی را که هنوز به تکرار این شعار قدیمی می‌پرداختند خطب قرار داد و گفت:

«کسی که درحال حاضر تنها از یک "دیکتاتوری دموکراتیک انقلابی پرولتاریا و دهقانان" صحبت می‌کند، در گذشته به سر می‌برد؛ در نتیجه عملاً در ضدیت با مبارزه طبقاتی پرولتاریا، از خرده بورژوازی هم فراتر رفته است. چنین کسی باید به آرشیو عتیقه‌های پیشانقلابی "بلشویک" (که می‌توان آرشیو "بلشویک‌های قدیمی" نامید) منتقل شوند»<sup>(۸)</sup>



## آیا هر انقلاب سوسیالیستی الزاماً راه شوروی را طی خواهد کرد؟



مازیار رازی

سال هاست که در رسانه های بورژوایی و دانشگاه ها از این صحبت می شود که سوسیالیزم و کمونیزم، همان چیزی است که در شوروی سابق تجربه شده است و دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیزم الزاماً همان راهی را خواهد رفت که شوروی و اقمار آن پیموده اند. به همین خاطر تئوریسین های نئولیبرال توصیه می کنند که مردم به همین نظام سرمایه داری با تمامی کاستی هایش تن دهند، زیرا دست کم «دمکراسی» در جوامع سرمایه داری باقی مانده است، در صورتی که در جوامع «سوسیالیستی» همه شاهد «دیکتاتوری» و سرکوب آزادی های ابتدایی بوده اند.

در ابتدا باید ذکر کنم که آن چه در شوروی و اقمارش بوده است، مسلماً سوسیالیزم نبوده، بلکه انحرافی آشکار از آن بوده است. در واقع مارکسیست های انقلابی در مقابله با این انحراف در جوامع شوروی در دوره استالین بیشترین هزینه را تا سرحد از دست دادن جانانشان، پرداخته اند. لذا سوسیالیزمی که ما مد نظر داریم با آنچه در شوروی و چین و سایر نقاط جهان به نام سوسیالیزم شکل گرفته، متفاوت است. ثانیاً، اگر بپذیریم که سوسیالیزم که آغازش با هدف ساختن جامعه بی طبقه پی ریزی شده بود به کجراهه رفته است، ما باید در صدد

اصلاح اشتباهات پیشین در دوره آتی برآییم. برخلاف نظریات نئولیبرال ها، که سرآمد آن ها طی دوره ای «میلتون فریدمن» بود، سرمایه داری نه دمکراتیک است و نه آینده ای برای بشریت دارد. تنها کافی است که وقایع جهانی و بحران اخیر سرمایه داری را در سال های اخیر نگاه کنیم.

به منظور ختم بحث مفهوم سوسیالیزم، ضروری است که به دلایل انحطاط جامعه شوروی و دولت کارگری و ظهور بوروکراسی، که خود رهبران حزب کمونیست شوروی از جمله لنین به آن اعتراف کردند، اجمالاً پرداخته شود.

هنگامی که لنین از ۱۹۲۰ به بعد دولت جدید شوروی را دولتی کارگری با ناهنجاری های بوروکراتیک می نامد، واقعیت تاریخی عملی مشخصی را بازگو می کند. در روسیه ۱۹۱۷، طبقه کارگر، واقعاً و برای اولین بار در تاریخ، از طریق اعتصاب عمومی و قیام مسلحانه قدرت را در یکی از امپراطوری های قدرت مند آن زمان، یعنی روسیه تزاری که خود ده ها کشور دیگر را در بند داشت، در دست گرفت و حداقل تا سال ۱۹۱۹ کمکان قدرت را هم در حوزه سیاست و هم اقتصاد در دست داشت. بنابراین اول باید از این واقعیت مشخص آغاز کرد. این تأکید مهم است، زیرا سوسیال دموکراسی آن زمان دقیقاً به بلشویک ها این اتهام را می زد که به نام طبقه کارگر «کودتا» کرده اند. اما از سال ۱۹۱۹ به بعد، به ویژه پس از شکست انقلاب ۱۹۱۹ آلمان، این قدرت به تدریج از دست طبقه کارگر خارج شد و هرچه بیشتر در دست حزب، و در درون حزب هر چه بیشتر در دست بوروکراسی حزب متمرکز شد. اما در داخل همین حزب هنوز کسانی بودند مثل خود لنین و تروتسکی که به این ناهنجاری پی بردند. این انقلابیون دیدشان نسبت به اوضاع این بود که: ما دولتی کارگری ساختیم، ولی این دولت در حال بوروکراتیزه شدن است. با گفتن این حرف، آن ها عین واقعیتی را که خود در آن به سر می بردند و خود از سازندگان اصلی آن بودند، بیان می کردند. گفتن این که در همان زمان شوروی نظامی سرمایه داری شده است، به وضوح حرف بی مایه ای بود. از نظر بازیگران اصلی دوران، قدرت هنوز از کف

نرفته بود. هنوز امکان احیای قدرت شوراها وجود داشت.

دلایل رشد بوروکراسی متعدد است. نخستین دلیل، از صحنه خارج شدن خود پرولتاریا بود. در دوران بعد از انقلاب و به ویژه با تشدید جنگ داخلی، به دنبال تعطیلی بخش های عظیم صنعت، طبقه کارگر شوروی هم از لحاظ کمی به شدت تضعیف شد و هم پیشروترین عناصر خود را یا به ارتش سرخ و یا به دستگاه اداری واگذار کرد. از طرف دیگر ضعف فرهنگی در جامعه باعث رشد استفاده از بوروکرات ها و یا تکنوکرات های همان دولت سابق شد. این فراشد در زمان خود لنین آغاز شد، و نه فقط لنین که بسیاری از رهبران بلشویک درباره آن نوشته اند و سخنرانی کرده اند. امید همه اما به انقلاب آلمان بود. شکست انقلاب آلمان، شکست انقلاب روسیه را نیز رقم زد. انقلابات آلمان در ۱۹۱۹، باز در ۱۹۲۱ و عاقبت بار سوم در ۱۹۲۳، هر سه شکست خوردند. عامل اصلی این شکست، همکاری سوسیال دموکراسی آلمان با سرمایه داری بود. به عبارت ساده تر از لحاظ تاریخی که به قضایا نگاه کنیم، عامل اصلی شکست انقلاب روسیه، سوسیال دموکراسی آلمان است و نه استالین. اما در هر حال با پیروزی جناح استالین، به تدریج جناح انقلابی از حزب پاکسازی شد و قدرت به طور کامل در دست بوروکراسی مافیایی مخوفی افتاد که در طی محاکمات سال های ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۸ تمام رهبران بازمانده بلشویک را اعدام کرد.

آن چه باید تأکید شود این است که تز اصلی مارکسیستی در توضیح دوران گذار طبعاً باید متکی بر انگیزه رشد در دوران گذار باشد. اگر در جامعه سرمایه داری، افزایش سود انگیزه رشد است، پس از سرنگونی سرمایه داری و آغاز انتقال به سوسیالیسم، کاهش ساعات کار، انگیزه رشد اقتصادی است. دولت کارگری اگر با افزایش بارآوری کار نتواند ساعات کار را کاهش دهد، پزمرده خواهد شد. و اگر طبقه کارگر قدرت را واقعاً در دست نداشته باشد، کسی به جای او انگیزه کاهش ساعات کار را دنبال نخواهد کرد.

مارکس و انگلس طبعاً به جزئیات دولت کارگری اشاراتی ندارند و نمی توان گفت با تجربه محدود کمون پاریس در شرایطی بودند که بتوانند این جزئیات را بشکافند. اما به جرأت می توان گفت که اصل بنیادین تئوریک آن ها درباره دولت کارگری در واقع «نا دولت» بودن آن است. دولت کارگری هر چه باشد دولتی نیست که خود را بر فراز جامعه مستقر سازد و از منافع یک اقلیت استثمارگر در مقابل اکثریت جامعه حفاظت کند. طبقه کارگر منافع ویژه ای برای خود ندارد، جز از میان بردن خود و سایر طبقات و انتقال به سوسیالیسم. نزد مارکس و انگلس مفهوم «دیکتاتوری» در «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» چیزی نیست جز حق وتوی کارگری در جلوگیری از احیای سرمایه داری و تضمین گذار به سوسیالیسم. بنابراین این دولت از همان آغاز در حال پزمرده شدن و از میان رفتن است. استفاده انگلس از مفهوم «نا دولت» به همین معنی است.

دولت «کارگری» در سه عرصه عمومی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، با خلع ید از بورژوازی به از میان برداشتن تقسیم اجتماعی کار فکری و یدی، یعنی الغای نظامی که در آن عده ای تصمیم می گیرند که بقیه اجرا کنند، دست خواهد زد و با الغای هرج و مرج بازار و جایگزینی آن با برنامه ریزی در تولید اجتماعی، مقدمات الغای طبقات و انتقال به مالکیت اجتماعی را فراهم خواهد ساخت. انگیزه آن نه ادامه استثمار و انباشت مجدد به نفع اقلیتی جدید، بلکه از میان برداشتن کل انگیزه های مادی در تولید اجتماعی و جایگزینی کار اجباری با فعالیت خلاق بشری است. پس تنها انگیزه رشد نیروهای مولده در دوران انتقالی، کاهش برنامه ریزی شده ساعات کار و تبدیل همه طبقات به انسان هایی سوسیالیست است. برخلاف ادعای ایدئولوگ های سرمایه داری مبنی بر این که بدون رقابت بازار، انگیزه برای رشد بارآوری کار از میان خواهد رفت، در اقتصاد برنامه ریزی شده، برای اولین بار، نیرومند ترین انگیزه برای رشد بارآوری کار که همانا کاهش ساعات کار باشد، در رأس همه تصمیمات قرار خواهد گرفت.

## اقدامات اولیه برای گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم

نهاد هایی که مجریان آن هستند باید همه مردم را در سرنوشت انتقال سهیم سازند.

اگر تصور کنیم که فردا در ایران انقلاب سوسیالیستی شود و طبقه کارگر قدرت را به دست بگیرد، سیاست دولت نوین سوسیالیستی در دوره انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم چه باید باشد؟ آیا شورای کارگران باید برای خرده بورژوازی (مثل مغازه داران و غیره) تصمیم بگیرد یا خود آن ها هم حق و حقوقی دارند؟ اگر دارند در کجا باید از حق و حقوق خود دفاع کنند؟ قانون اساسی دوران گذار، کدام نهادها را برای توده غیر پرولتری در نظر گرفته است که از طریق آن ها بتوانند سهم خود را در دوران انتقال ادا کنند؟ برخی از عناصر اپوزیسیون چه ادعا می‌کنند که همه امور به شوراها واگذار می شود. می گویند «شوراهای مردمی می سازیم!» اگر چنین شود، شوراهایی که قرار است ستون فقرات دولت جدید کارگری باشند، به نوعی کاریکاتور مجلس بورژوازی تبدیل می گردند. باید از این عده پرسید دیکتاتوری پرولتاریا چگونه اعمال خواهد شد؟ این عده محققاً خواهند گفت حزب آهنین پرولتاریا، دیکتاتوری پرولتری را می سازد! به عبارت دیگر پشت این «مردم» یا «خلق» در واقع همان نظام تک حزبی خوابیده است. این پاسخ شکل بزک شده ای از همان پاسخ کهنه استالینیستی است. این گرایشات می‌گویند مسأله ساده است. باید از کل بورژوازی و خرده بورژوازی رسماً خلع ید حقوقی و اقتصادی کرد و در سطح خود طبقه کارگر، فقط آن کارگرانی که لیاقت «کارگر» نامیده شدن دارند و نقداً عضو حزب آهنین پرولتری هستند، در جایگاه تصمیم گیری و سیاست گذاری برای کل مردم قرار می گیرند. بدیهی است که این الگو آن چیزی نیست که مد نظر مارکسیست های انقلابی است.

این مدل ها که سال ها در شوروی و اقمار آن به آزمایش گذاشته شده اند، نمی توانند انسان ها را داوطلبانه به ضرورت انتقال به سوسیالیسم متقاعد سازند. ما به عنوان مارکسیست های انقلابی خواهان جایگزینی یک استبداد به جای استبدادی دیگر نیستیم. «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» که از سوی کارل مارکس طرح شد، به هیچ



مازیار رازی

آن چه در دنیای امروزی مسجل است، اینست که برنامه ریزی منطقی اقتصادی نمی تواند به دور کشور حصار بکشد و نسبت به اقتصاد جهانی بی تفاوت باشد. در دوره پس از انقلاب سوسیالیستی در هر کشوری (به ویژه کشورهای عقب افتاده به لحاظ اقتصادی، مانند ایران) باید محصولاتی در بازار جهانی بفروش برساند تا با استفاده از ارز حاصل از آن محصولات لازم برای رشد صنعتی خود را خریداری کند. مطلوب ترین میزان رشد الزاماً نه با دولتی کردن سریع و نه با اشتراکی کردن اجباری، حاصل می شود. رشد مطلوب آن است که بارآوری کار را افزایش دهد، ساعات کار را کم کند و مشارکت تولید کنندگان در برنامه ریزی، کنترل بر تولید و توزیع و مدیریت در واحدها را میسر تر سازد.

دیگر این که توده وسیع خرده بورژوازی، چه شهری و چه روستایی را باید داوطلبانه و با منطق اقتصادی به اقتصاد سوسیالیستی جلب کرد و شکل اعمال قدرت و



## تدارک انقلاب به چه حزبی نیاز دارد؟ (قسمت دوم)

**میلیتانت:** متن زیر، بخش دوم از سخنرانی رفیق مازیار رازی در اتاق احیای مارکسیزم است. قسمت اول این سخنرانی در میلیتانت شماره ۵۴ انتشار یافته است.

\*\*\*

در این جا سعی می کنم به چند پرسش مشخص پاسخ دهم.

در مورد سازماندهی و تشکیلات حزبی، رفیق محسن می گوید که باید به نظریات خود مارکس رجعت کرد. لازم است توضیح دهم که مسأله مارکس در زمینه ساختن حزب انقلابی، مسأله اصلی او در آن دوره نبود. در قرن ۱۹ ما مواجه بودیم با دوران اعتلای بورژوازی و دوران رفرمیسم. بنابراین تشکیلاتی که مارکس در آن دوره مد نظر داشت، تشکیلاتی برای آماده کردن و تدارک انقلاب سوسیالیستی نبود (البته می دانیم که مارکس خود در تشکیلاتی با حدود ۳۰۰ نفر عضو به نام اتحادیه کمونیست ها، فعالیت داشت). آن چه از نوشته های مارکس می شود برداشت کرد، این است که تشکیلات مورد نظر این بود که پس از این که مبارزات صنفی، سندیکایی و سیاسی و غیره در درون طبقه کارگر در تقابل با بورژوازی انجام می شود، به تدریج و قدم به قدم و به شکل خطی آگاهی سوسیالیستی چنان رشد می کند و به مرحله ای می رسد که انقلاب سوسیالیستی را در دستور کار قرار می دهد (استدلال می شد ما اکنون نمی توانیم وارد آن مرحله سوسیالیستی شویم، چون چنین چیزی مطرح نیست و انقلاب سوسیالیستی فعلیت ندارد. اکنون صرفاً باید اعمال فشار کرد و بورژوازی را تضعیف کرد و بعد آگاهی سوسیالیستی بیشتر و بیشتری کسب شود و بعد در آن مرحله ما به حساب بورژوازی هم می رسیم، مرحله ای که به هر حال طبقه کارگر از آگاهی بالایی برخوردار است و رژیم و دولت های سرمایه داری را سرنگون می کند و به قول مارکس «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» به عنوان نخستین گام در راه ساختن جامعه سوسیالیستی برداشته می شود). بنابراین از نقطه نظر تشکیلاتی و از نقطه نظر حزب سیاسی ما نمی توانیم به مارکس رجوع کنیم.

وجه با آن به اصطلاح «دیکتاتوری پرولتاریا» در دوران استالین و مانو و فیدل کاسترو و غیره همخوانی ندارد.

مفهوم مارکس از «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» تشکیل زمینه ضروری برای انتقال قدرت به تمامی مردم جامعه است. سازماندهی نظام مشارکتی از پایین به وسیله تمامی اقشار جامعه مد نظر است که بدیهی است در این روند نقش طبقه کارگر محوری است. محوری بودن نقش طبقه کارگر و شوراهای دمکراتیک منتخب کارگران به این مفهوم نباید تلقی شود که تنها طبقه کارگر در مقام تصمیم گیری به نیابت از سایر اقشار تحت ستم در جامعه است. حزب پیشتاز انقلابی که از پیش از انقلاب، تدارک سازماندهی و به قدرت رساندن پرولتاریای آگاه را فراهم آورده، باید همراه با شوراهای کارگری، پس از انقلاب، سازماندهی دخالت مستقیم و از پایین کلیه جامعه را تحقق دهد.

از این رو با توجه به وضعیت سیاسی جامعه ای مانند ایران (جامعه ای با اکثریت اقشار خرده بورژوازی شهری و سایر اقشار غیر پرولتری و ملیت های مختلف و غیره)، پس از انقلاب و تسخیر قدرت به دست شوراهای کارگری، باید یک مجلس مؤسسان انقلابی فراخوانده شود که همه توده ها بدون استثنا، بتوانند در باره شکل حکومت، نهادهای قدرت و به طور کلی قانون اساسی دوران گذار بحث کنند، و نظر بدهند و تصمیم بگیرند. قانون اساسی نظام دولت آتی باید از سوی تمامی مردم تدوین شود و حکومت آتی نیز باید شکل مشارکتی به خود گیرد و نمایندگان تمامی اقشار جامعه در آن حضور فعال داشته باشند.

نقش اصلی دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا تنها برای جلوگیری از بازگشت نظام سرمایه داری و نیروی ارتجاعی آن و به دست گرفتن بازرگانی بین المللی و منابع اصلی اقتصادی به منظور ایجاد تسهیلات در برنامه ریزی اقتصادی برای بالا بردن بارآوری کار است.

سال ۱۹۱۹ به بعد نقش شوراهای کم رنگ شد و یا به کناری گذاشته شد و به جنگ داخلی توسط ارتش سفید و امپریالیسم دامن زده شد. بعد از آن هم یعنی از سال ۱۹۲۱ به بعد یک سلسله مشکلات خود رهبران انقلاب، یعنی لنین و تروتسکی داشتند و نتوانستند به دوران قبلی بلافاصله بازگردند. مابه آن ها انتقاداتی داریم و این انتقادات را هم مطرح کرده ایم. منتهی در آن مقطع خاص و آن تدارکات ۲۰ ساله قبل از آن و در مقطع انقلاب، پیروزی انقلاب چنان بود که هم اکنون هم پس از سپری شدن بیش از ۹۰ سال هنوز که هنوز است این حزب لنینیستی و عقاید لنینیستی، لریزه بر اندام سرمایه داری و امپریالیست ها می اندازد و دولت های سرمایه داری هنوز از ایجاد یک چنین حزبی واهمه دارند. حتی در مراکز کشورهای صنعتی. یعنی مسأله این است که این انقلاب زلزله ای به وجود آورد که ما نمی توانیم نادیده بگیریم و عنوان کنیم که اتفاقی نیافتاده و برگردیم به بحث های مارکس. اتفاقاً بر سر این مسأله باید به نظریات لنین برگردیم و تشخیص دهیم که انقلاب اکتبر، دستاورد کل جنبش کارگری بود. بنابراین ما در ارتباط با ایران باید از این تجارب استفاده کنیم. ما نمی توانیم بگوییم چون لنین بعداً یک سری خطاهایی نموده و یا این که استالین از دل حکومت شوروی بیرون آمده و اینکه استالین از رفقای خود لنین بوده و غیره، پس کل تاریخ انقلاب روسیه را کنار بگذاریم! خیر، ما نمی توانیم کل تاریخ انقلاب اکتبر را کنار بگذاریم. انقلاب اکتبر نقطه عطفی است و در تداوم سیاست ها و برنامه کارل مارکس بوده که تحقق پذیرفت. شکل سازماندهی انقلاب و تسخیر قدرت و اعتصابات عمومی قبل از آن و قیام مسلحانه، تمام این ها براساس کمون پاریس اجرا شد و شما که به تجربه کمون پاریس متکی هستید، باید به یاد داشته باشید که اتفاقاً انقلاب اکتبر الگوی بسیار نزدیکی بوده است به کمون پاریس و اضافه بر آن بر اساس این تجربه نوین، تجربه ساختن حزب در دوران اعتلای انقلابی ما می توانیم از آن درس بگیریم و مجدداً مورد استفاده قرار بدهیم و نکات منفی و اشکالات آن را نقد نموده و به کنار بگذاریم.

در مورد سؤال رفیق کوراغلو، این که چه تضمینی وجود دارد که این حزبی که من مد نظر دارم و گرایش ما از آن

آن چه که ما می توانیم به آن متکی باشیم و استناد کنیم، دوران اعتلای انقلابی است، دوران اعتلای انقلاب های سوسیالیستی، یعنی اوائل قرن بیستم به بعد به عنوان یک فاز نوینی در سطح جهانی. به خصوص در کشورهای عقب افتاده مانند روسیه آن زمان و مجارستان و لهستان و حتی کشورهای پیشرفته تر مانند آلمان، مسأله تسخیر قدرت توسط طبقه کارگر و سرنگونی دولت سرمایه داری مطرح شده بود. به عبارت دیگر، انقلاب سوسیالیستی فعلیت پیدا کرد. در آن زمان، با توجه به تمام ایراداتی که همه رفقا می توانند بگیرند، با تمام اعتراضاتی که به لنین و حزب بلشویک می شود، لنین و بلشویک ها توانستند تدارک نخستین انقلاب سوسیالیستی را ببینند و آن را عملی کنند. و این انقلاب عملی شد، نه با اتکا به حزب بلشویک، بلکه با اتکا به شوراهای کارگری.

ما بحث مفصل تری را درباره انقلاب اکتبر در ۳ جلسه متوالی طی چند هفته گذشته داشتیم (که روی سایت میلیتانت موجود است)، و نشان دادیم که دقیقاً بین سال های ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹ قدرت واقعی در روسیه در دست طبقه کارگر بود و بلشویک ها در بسیاری موارد سیاست هایشان را نتوانستند اجرا کنند، زیرا که طبقه کارگر مخالف آن بود. مثلاً در مورد صلح با آلمان، معاهده برست لیتوفسک در مارس ۱۹۱۸، شعار خود لنین این بود که با دولت آلمان صلح باید ایجاد شود. چون آن زمان دولت کارگری شوروی در موقعیتی نبود که جنگ را ادامه دهد و در جنگ بازنده خواهد شد. اما، شوراهای کارگری این پیشنهاد را قبول نکردند. لنین هم در سخنرانی خود گفت که استعفا خواهد داد. کماکان شوراهای کارگری شعار صلح را نپذیرفتند. و صلح هم نکردند و فرمول دیگری پیدا شد با عنوان «نه صلح و نه جنگ» که مورد تأیید شوراهای قرار گرفت. این نمایانگر این است که تصمیمات طبقه کارگر در واقع توسط خود طبقه کارگر گرفته می شد. حزب بلشویک زمانی که نزدیک به به دست گرفتن قدرت در مسکو و سن پترزبورگ و ۳ تا ۴ شهر بزرگ انقلابی بود، چیزی در حدود ۳۰۰ الی ۴۰۰ هزار نفر عضو کارگر داشت.

بنابراین چنین حزبی این انقلاب را تدارک دید. حالا از

حمایت می کند، پیروز شود، باید بگویم:

می بینید که هیچ وجه اشتراکی وجود ندارد).

دوم این که از این صحبت می کنید که در داخل ایران شرایط آماده نیست که حزبی تشکیل شود.

به نظر من یکی از عللی تداوم در سرکوب مبارزان و دستگیری بی رویه فعالان کارگری توسط رژیم، دقیقاً نبود یک حزب سیاسی است. اتفاقاً در دوران اختناق، حزب سیاسی هم قابل ساخته شدن است. امروز در داخل ایران شرایط بسیار مساعدتر از آن چیزی است که در روسیه بود. هم اکنون در داخل ایران ما پیشروان کارگری داریم. پیشروی کارگری که دانش سیاسی دارد و مطالعه می کند و مقاله می نویسد و مقاله ترجمه و نقد می کند. اینها کسانی هستند که می توانند بنیانهای اولیه این حزب را بسازند. مضاف بر آن، در دورانی که لنین در ۱۹۰۲ تجمعات کارگری را می خواست بسیج کند و یا این که نطفه های اولیه حزب را بسازند، اصولاً آن زمان هیچ انقلابی در روسیه اتفاق نیافتاده بود و اولین انقلاب را در ۱۹۰۵ دیدند و تجاربی کسب کردند. درحالی که ما در داخل ایران یک انقلاب تجربه کردیم که منجر به سرنگونی یک نظام وابسته به امپریالیزم شد. طبقه کارگر ما از بانیان و مسیبین سرنگونی یکی از قویترین نظام های وابسته به امپریالیزم در خاورمیانه بوده است. این انقلاب از لحاظ ساختاری و تشکیلات شورایی در داخل ایران بسیار شبیه انقلاب روسیه و شکلگیری شوراها بود. این تجارب، تجاربی هستند که در دل طبقه کارگر ایران وجود دارد و بی دلیل و اتفاقی نیست که با وجود این همه سرکوب ها و ارباب ها بعد از ۳۳ سال هنوز که هنوز است اعتصابات کارگری ادامه پیدا کرده و محافل کارگری باقی مانده اند و کمیته های کارگری تداوم یافته اند. آن چیزی که کمبود آن احساس می شود، و آن چیزی که وجود ندارد که اینها را هماهنگ نماید و سراسری کند و درواقع آگاهی سوسیالیستی را در این کمیته ها تقویت کند و بسط و گسترش بدهد، دقیقاً همین حزب پیشتاز انقلابی است.

اگر چنین حزبی وجود داشت ما الآن در این موقعیت ضعیف نبودیم و موقعیت طبقه کارگر بسیار فراتر از وضعیت کنونی می بود. مگر ما واقعاً باور به این داریم

اولاً این حزبی که مد نظر ما است، حزبی نیست که در خارج از کشور ساخته شود. یعنی اگر ما می خواستیم حزبی بسازیم، باید سال ها قبل مانند سایر جریانها، خودمان و خانواده هایمان را می آوردیم و یک حزبی تشکیل می دادیم و رهبرمان را هم انتخاب می کردیم و عکسشان را هم در اینترنت پخش و علنی می کردیم و بعد تبلیغ می کردیم که این حزبی است که طبقه کارگر باید بیاورد و به آن بپیوندد.

بنابراین احزابی که در خارج از کشور ساخته شده اند، کار غیراصولی انجام داده اند و اگر حزبی بخواهد تشکیل شود، باید در داخل ایران تشکیل شود و در دل این حزب هم باید پیشروان کارگری وجود داشته باشند. حال اگر پیشروی کارگری آماده این کار نیست، ما به عنوان کسانی که در خارج از کشور و یا داخل کشور هستیم، وظیفه مان این است که این مسأله را تبلیغ بکنیم، بحث کنیم و مطرح نماییم. همان کاری که هم اکنون امشب در این جلسه انجام می دهیم، کاری که ۸ سال قبل انجام دادیم، و آن قدر این مسأله را بحث کرده ایم تا یک بخشی از پیشروی کارگری در عمل به این مسأله برسد که باید چنین تشکلی به وجود آورد و اگر تمایل داشتند که ما هم در این تشکل باشیم. واضح است که ما با آن ها و کسان دیگری که درگیر این مبارزات هستند، نطفه های اولیه حزب را می سازیم.

در غیراین صورت تا زمانی که پیشروی کارگری در داخل ایران، کسانی که در صف مقدم این مبارزات هستند آماده این کار نباشند، ما این حزب را نمی سازیم و هیچ دلیلی هم ندارد که این کار را بکنیم؛ چون ما نمی خواهیم خودمان را جایگزین طبقه کارگر و بخشی از طبقه کارگر بکنیم و دنبال جاه و مقام و شهرت و غیره نیستیم. بنابراین این روش را ادامه خواهیم داد تا شرایط مهیا گردد. (همان طور که در بحث اشاره کردم حزب بلشویک زمانی این کار را انجام داد که در بیش از ۱۵۰۰ هسته کارگری در درون کارخانه ها عضو فعال داشت. حال شما وضعیت این احزاب خود ساخته در خارج از کشور را مقایسه کنید با حزب بلشویک و

## انباشت اولیه

کیوان نوفرستی

انباشت اولیه پروسه ای است که طی آن شیوه های تولید پیش-سرمایه داری، مثلاً فئودالیسم یا برده داری، به شیوه تولید سرمایه داری دگرگون و تبدیل شده اند.

مارکس نخستین کسی نبود که چگونگی تبدیل و دگرگونی تولید فئودالی به سرمایه داری را مدنظر قرار داد. برای نمونه، آدام اسمیت در کتاب **ثروت ملل** استدلال کرد که سرمایه داری از درون تقسیم فزاینده کار - یعنی جایی که تولیدکنندگان منفرد به سطح بسیار بالایی از تخصص در ساخت اجناس مفید دست یافته اند- برخاست. نهایتاً بخش خاصی از مردم به تاجرانی تبدیل شدند که خود را وقف فروش آن اجناس تولیدشده می کردند. سایرین برای مالکیت بر کارخانه هایی که در آن ها این تولید بسیار تخصصی شده می توانست صورت بگیرد، وارد عمل شدند و دیگران را به عنوان کارگران مزدبگیر تحت استخدام درآوردند. بنا به استدلال اسمیت، کسانی به چنین جایگاهی دست یافتند که بیش از دیگران تلاش، کار سخت و پس انداز کرده بودند.

اما مارکس به درستی گفت که چنین ادعایی فرسنگ ها با حقیقت فاصله دارد. تقسیم کار الزاماً و ضرورتاً به سرمایه داری منجر نمی شود، و پس انداز (احتکار) پول نیز به توسعه سرمایه داری نمی انجامد.

مارکس در عوض ضمن تقابل با «انباشت اصلی» اسمیت، «انباشت به اصطلاح اولیه» را توضیح داد؛ پروسه ای که طی آن بخش های زیادی از مردم قهرماً از ابزارهایی سنتی که منجر به خودکفایی و خودبسندگی آن ها می شد، جدا شوند. این پروسه، برخلاف روایت بدون خونریزی و مسالمت آمیزی که اقتصاد سیاسی دانان کلاسیک می گفتند، پروسه ای بود که طی آن زمین های مشاع از دهقانانی که آن ها را مورد استفاده قرار می دادند، گرفته شد:

«شکل پارلمانی این سرقت **لوايح حصر اراضی** مشاع (Bills for Inclosure of Commons) و به عبارت دیگر فرمان های شاهانه ای بود که زمینداران از

که این رژیم قوی است؟ این رژیم قوی نیست این رژیم نماینده حداکثر ۱۰ تا ۱۵ درصد جمعیت ایران است که این ها را هم به شکل مزدوران خود خریداری کرده است (پاسداران و بسیجی ها و خانواده شان و غیره). اما ۸۵ درصد جمعیت ایران، می تواند با طبقه کارگر باشد، به شرطی که طبقه کارگر متشکل عمل کند و تفرقه نداشته باشد و از پشت به همدیگر خنجر نزنند، کارهای متفرق ننمایند، اشتباهاتی را مرتکب نشود و این طور نباشد که آگاهی سوسیالیستی آن امروز در یک جا به وجود بیاید و فردا در جای دیگر از بین برود. برای نمونه، پیشروی کارگری در جایی اعتصاب می کند و چون این اعتصاب با سایر شهرها و محلات و مناطق پیوند نخورده است، روز بعد زمانی که جای دیگری اعتراض شروع شود، او به کار خود پایان می دهد و کناره گیری می کند. بنابراین این پراکندگی و این تفرقه ای که در جنبش کارگری وجود دارد، سبب ضعف ما به عنوان جنبش کارگری شده و دقیقاً حزب به علت پایان دادن به این پراکندگی است که ایجاد می شود. حزب می تواند ایجاد شود، واضح است که می تواند ایجاد شود و لازم نیست که از همین الان بلافاصله اسم آن را «حزب» اعلام نماید. نطفه های اولیه آن می تواند ریخته شود، می تواند شبکه های زیرزمینی ایجاد شود، شبکه های مخفی ایجاد شود که آگاهی را در درون و در دل طبقه کارگر نگاه دارد و آگاهی را از این کارخانه به آن کارخانه گسترش دهد و تجارب را منتقل نماید، تمام این کارها نقش حزب است. اگر چنین حزبی امروز در ایران بود، مگر رژیم جرأت می کرد بیاید ۶۰ نفر از فعالان کمیته هماهنگی را به این شکل دستگیر کند. مگر رژیم جرأت می کرد اسالو را این همه سال در زندان نگاه دارد، تمام این مشکلات ریشه در نبود حزب پیشتاز انقلابی در داخل ایران دارد.

وقتی هم حزب می گوئیم منظورمان این احزاب خرده بورژوازی خارج از کشور نیستند که برای خود دستک و تنبک و مشغولیات ساخته اند. منظورمان دقیقاً آن حزبی است که اشاره کردم. بنابراین به اعتقاد ما حزب بلشویک در ایران می تواند ساخته شود و زمینه مادی آن وجود دارد، به شرطی که طبقه پیشروان کارگری آماده آن باشند.

به فروشندگان جسم خود شدند که همه وسایل تولیدشان و همه ضمانت‌هایی که تحت تنظیمات فئودالی برای بقای آنان وجود داشت از کفشان ربوده شده بود. و تاریخ این سلب مالکیت در سالنماهای بشریت با حروفی از آتش و خون ثبت است»<sup>(۳)</sup>

نتیجه این پروسه، جمعیت زیادی از کارگران «آزاد» بود؛ یعنی:

«کارگر آزاد به این معنای دوگانه که نه شخصا مانند برده و سرف و غیره خود جزئی از وسایل تولیدند، و نه مانند دهقان مستقل صاحب زمین، مالک وسایل تولید. کارگران آزاد بدین ترتیب کسانی هستند که به قول معروف ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزادند.»<sup>(۴)</sup>

تنها از خلال همین پروسه است که سرمایه داری می تواند پا به عرصه وجود گذارد و ضمناً خود را **بازتولید** کند. این پروسه به ایجاد دوطبقه ضروری در نظام سرمایه داری می انجامد: مالکین خصوصی ابزار تولید، و کارگران آزاد که انتخابی ندارند به جز رو به رو شدن با مالکان خصوصی در بازار و فروش نیروی کار خود به آن‌ها:

« پول و کالا به‌خودی خود سرمایه نیستند، همان گونه که وسایل تولید و وسایل زندگی بخودی خود سرمایه نیستند. پول و کالا باید تبدیل به سرمایه بشوند. اما این تبدیل تنها در شرایط خاصی انجام‌پذیر است -شرایطی که همه در یک نقطه تلاقی می‌کنند و مشترکند، و آن روبرو شدن و در رابطه قرار گرفتن دو نوع صاحب‌کالای بسیار متفاوت با یکدیگر است: در یک سو صاحبان پول، وسایل تولید و وسایل زندگی، که شایق‌اند مقدار ارزش‌های تحت تملک خود را از طریق خرید قوه کار غیر به ارزش‌افزائی وادارند؛ و در سوی دیگر کارگران آزاد که فروشندگان قوه کار خود و لذا فروشندگان کارند»<sup>(۵)</sup>

#### پانویس:

(1) <http://www.kapitalfarsi.com/f27/f27.htm>

(2) <http://www.kapitalfarsi.com/f28/f28.htm>

(3) <http://www.kapitalfarsi.com/f26/f26.htm>

(۴) همان

(۵) همان

طریق آن‌ها زمین‌های مردم را به منزله ملک خصوصی به خود هبه می‌کردند. یا در واقع باید گفت این‌ها فرمان‌های شاهانه برای سلب مالکیت از مردم بود.»<sup>(۱)</sup>

طی همین پروسه، شمار زیادی از دهقانانی که به زور زمین‌های خود را ترک کرده بودند، ناگزیر به افرادی ولگرد یا دزد تبدیل شدند و درآور این جاست که به همین دلیل هم مورد مجازات‌های سنگین قرار می‌گرفتند، گویی که این فلاکت و «جرم»، امری «خودخواسته» بوده است:

« ممکن نبود پرولتاریا، پرولتاریای آزاد بیحقوقی که بر اثر انحلال دستجات خدم و حشم فئودالی و در نتیجه سلب عدوانی مالکیت زمین از مردم بوجود می‌آمد را بتوان با همان سرعتی که تولید می‌شد در مانوفاکتورهای نوپا جذب کرد. از سوی دیگر، این افراد که ناگهان از شیوه زندگی معتاد و مالوفشان گسیخته شده بودند قادر به انطباق فوری خود با نظم جدید نبودند. گروه کثیری از آنان، بعضاً به تمایل خود و اکثراً زیر فشار اوضاع، به گدائی، دزدی و ولگردی روی آوردند. لذا در پایان قرن پانزدهم، و در سراسر قرن شانزدهم، قوانین سفاکانه‌ای علیه ولگردی در همه کشورهای اروپای غربی با اجرا درآمد. پدران طبقه کارگر کنونی بخاطر تبدیل شدن اجباری‌شان به ولگرد و گدا مجازات شدند. از دید این قوانین اینان مجرمین "خودخواسته" بودند، و فرض بر آن بود که کاملاً قادر و مختارند که بازگردند و تحت شرایط قدیم، که دیگر وجود نداشت، مشغول به کار شوند.»<sup>(۲)</sup>

با این حال، برخلاف تئوری اسمیت مبنی بر تکامل «طبیعی» سرمایه از تقسیم کار و همچنین برخلاف ستایش اقتصاد سیاسی کلاسیک از خصلت انقلابی سرمایه داری، مارکس توضیح داد که زایش سرمایه داری، پروسه‌ای وحشیانه از سلب مالکیت بوده است:

« لذا یکی از وجوه [یا لحظات] آن حرکت تاریخی که تولیدکنندگان را تبدیل به کارگران مزدی می‌کند رهائی آنان از سرواژ و از قیود نظام گیلدی است. و صرفاً همین وجه حرکت است که برای مورخین بورژوازی ما وجود دارد. در حالیکه این حرکت وجه دیگری نیز دارد، و آن اینکه این انسان‌های جدیداً آزاد شده تنها زمانی مبدل

## بلشویسم چیست؟

انقلابی است.

برای دست یافتن به این هدف، تمامی ثروت، زمین و هر آن چه که تولید می کند، کارخانه ها و ماشین آلات باید از مالکان استنمارگر آن ها، سلب و به مالکیت مشترک کل مردم مبدل شود. بنابراین این نخستین و مهم ترین وظیفه دولت انقلابی طبقه کارگر است که با صدور شماری از فرمان ها، تمامی ابزارهای مهم تولید را تحت مالکیت ملی و کنترل اجتماعی درآورد.

اما این صرفاً نخستین گام است. دشوارترین وظیفه، یعنی ایجاد یک دولت صنعتی بر فراز بنیانی تماماً جدید، هم-اکنون آغاز گشته است.

امروز تولید در هر واحد مانوفاکتور، به وسیله سرمایه داران منفرد و مستقل از دیگران انجام می شود. این که چه کالاهایی و در کجا تولید شوند، و محصول نهایی در کجا، چه زمانی و چگونه به فروش برسد، مسائلی هستند که از سوی سرمایه داران منفرد تعیین می شوند. کارگر در هیچ جا کوچکترین تأثیر و نفوذی بر این تصمیم ها ندارد. کارگر تنها ماشینی زنده است که کار خود را برای انجام دارد.

در جامعه سوسیالیستی تمامی این ها تغییر خواهد کرد. مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و معاش باید محو گردد. تولید نه برای غنی ساختن یک فرد، بلکه تنها برای عرضه کالاها به میزانی کافی برای تأمین خواسته ها و نیازهای طبقه کارگر انجام خواهد پذیرفت. به این ترتیب، کارخانه ها، ماشین آلات و زمین های کشاورزی باید بر بنیانی تماماً جدید و از دیدگاهی کاملاً متفاوت، به کار گرفته شوند.

در وهله نخست، اکنون که قرار است تولید با هدف تضمین زندگی انسانی تر برای همه، تأمین غذا و پوشاک فراوان و سایر ابزارهای فرهنگی معیشت برای همه، صورت بگیرد، بهره وری کار باید به لحاظ مادی افزایش یابد. مزارع باید محصولات غنی تری به بار بیاورند، پیشرفته ترین فرایندهای تکنیکی در کارخانه ها به کار گرفته شوند، و از میان معادن موجود، مولدترین آن ها مورد شدیدترین بهره برداری قرار گیرند. بنابراین



رزا لوکزامبورگ

ترجمه: آرشین قهرمانی

انقلابی که همین چندی پیش آغاز گشته، می تواند تنها یک پیامد داشته باشد: تحقق سوسیالیسم! طبقه کارگر، برای به انجام رساندن هدف خود، باید پیش از هر چیز، کنترل سیاسی تمام و کمال بر دولت را تضمین کند. اما برای سوسیالیست ها، قدرت سیاسی صرفاً وسیله ای است در خدمت یک هدف؛ ابزاری که به وسیله آن، کار به بازسازی کامل و بنیادی تمامی نظام صنعتی ما دست خواهد یافت.

امروز تمام ثروت، بزرگترین و حاصل خیزترین نواحی سرزمین، معادن، ماشین آلات و کارخانه ها به گروهی کوچک از اشراف و سرمایه داران خصوصی تعلق دارد. درحالی که توده های عظیمی از طبقه کارگر در عوض ساعاتی طولانی تحمل زحمت طاقت فرسا، دستمزدی ناچیز از آن ها دریافت می کنند که به سختی برای برخورداری از یک زندگی شایسته کفایت می کند. فربه شدن طبقه ای کوچک از افراد بیکاره و تنبل، هدف و غایت جامعه امروزی است. دادن یک تکان جدید به جامعه کنونی و تولید کنونی و قرار دادن هدفی جدید در پیش روی آن ها، نخستین و مهم ترین وظیفه طبقه کارگر

کارگران هستیم که در آن همه افراد به طور مولد برای رفاه عمومی اشتغال می یابند، خود کار باید تماماً انقلابی شود. امروز کار در صنعت، بر روی زمین کشاورزی، و در ادارات، اغلب در حکم یک شکنجه و باری بر روی دوش مردان و زنان کارگری است که به منظور کسب مایحتاج و ضروریات زندگی باید کار کنند. در جامعه سوسیالیستی، یعنی در جایی که همه با یک دیگر برای رفاه خودشان کار می کنند، سلامت کارگر منفرد، و لذت او در کار باید به شکل آگاهانه فروش بیابد و تقویت گردد. ساعات کاری کمتر، که از ظرفیت طبیعی بشر بالاتر نیست، باید برقرار شود: بازآفرینی و زمان استراحت باید در روز-کار ملحوظ گردد، به طوری که همه افراد بتوانند سهم خود را با میل، رغبت و لذت انجام دهند.

اما پیروزی چنین رفرم هایی به انسان هایی بستگی دارد که آن ها را انجام خواهند داد. امروز سرمایه دار، چه در قالب یک شخص و چه یک مدیر یا سرپرست، با تازیانه-اش در مقابل کارگران می ایستد. گرسنگی، کارگر را به سوی کارخانه، صاحب زمین یا اشراف، به سوی اداره می کشاند. کارفرما همه جا مراقب است که هیچ وقتی به هدر نرود، هیچ یک از مواد خام تلف نشود، کار به صورت خوب و بهینه پیش برود.

در جامعه سوسیالیستی، سرمایه داری که تازیانه در دست داشت، ناپدید می شود. در این جا تمام افرادی که کار می کنند، آزاد هستند و بر سطح برابری قرار دارند، برای رفاه و لذت کار می کنند، هرگز اتلاف ثروت اجتماعی را بر نمی تابند، و خدمات را صادقانه و به موقع تحویل می دهند. مسلماً هر کارخانه سوسیالیستی، به مدیرانی فنی نیاز دارد که سازوکار آن را درک کنند، کسانی که قادرند به نحوی بر تولید نظارت داشته باشند که همه چیز به خوبی پیش رود، کسانی که با سازماندهی پروسه تولید مطابق با روش های کارا و بهینه، تولید متناسب با نیروی کار صرف شده را تضمین کنند. کارگران منفرد برای تضمین تولید موفق، باید از دستورالعمل های این افراد، تماماً و با میل و رغبت پیروی کنند، باید دیسیپلین و نظم را حفظ و تقویت نمایند، و اختلاف یا اختلال ایجاد نکنند.

نتیجه آن خواهد شد که فرایند اجتماعی کردن همراه با توسعه یافته ترین صنایع و زمین های کشاورزی آغاز می شود. ما نیازی نداریم فلان کشاورز خرد یا بهمان پیشه ور را از تکه زمین یا کارگاه کوچکی که از آن با کار با دستان خود روزگار می گذراند، محروم کنیم و چنین نیز نخواهیم کرد. با گذشت زمان، او به تفوق و برتری تولید اجتماعی شده نسبت به مالکیت خصوصی پی خواهد برد و بنا به خواست خود به ما خواهد پیوست.

برای آن که تمامی اعضای جامعه از رفاه و سعادت بهره مند شوند، همه باید کار کنند. تنها کسی که خدمات سودمندی به جامعه ارائه می کند، خواه جسمی و خواه ذهنی، مستحق سهمی از تولیدات برای رفع نیازها و خواسته های خود خواهد بود. تنبلی باید متوقف شود و کار اجباری همگانی برای تمامی کسانی که به لحاظ جسمی توانا هستند، جای آن را بگیرد. مشخص است که افراد ناتوان از انجام کار، کودکان، افراد معلول و سال خورده، باید از سوی جامعه حمایت شوند؛ اما نه به آن صورتی که امروز می شود، یعنی با خیرات و صدقه حقیرانه. تغذیه غنی، آموزش اجتماعی شده برای کودکان، مراقبت مناسب از سالمندان، خدمات بهداشتی عمومی برای بیماران: این ها مواردی هستند که باید بخش تماماً مهم ساختار اجتماعی را شکل دهند.

به همین دلیل، یعنی برای رفاه عمومی، جامعه در بهره برداری و مصرف کالاها، ابزار تولید و نیروی کار خود، صرفه جوتر و عقلایی تر خواهد بود. اسراف به آن صورتی که امروز در همه جا می بینیم، باید متوقف شود. تولید مهمات و سایر ابزار و ادوات جنگی باید پایان پذیرد. چرا که جامعه سوسیالیستی نیازی به ابزارهای کشتار ندارد. در عوض مواد باارزش و نیروی کار عظیمی که پیشتر در خدمت این هدف قرار داشت، برای تولید مفید مصرف خواهد شد. تولید پرهزینه و بی فایده جهل و خرافه برای تعلیم اخلاقی مشتکی بیکاره ثروتمند پایان خواهد پذیرفت. خدمات شخصی ممنوع خواهد شد و بدین ترتیب نیروی کار پس از آزاد شدن، تحت اشتغال مدفیتور و ارزشمندتری در خواهد آمد.

بنابراین در همان حال که ما مشغول خلق ملتی از



## بیانیه کارگر زندانی، شاهرخ زمانی



خطاب به تمام تشکل های کارگری، اتحادیه ها و سندیکاهای کارگری مصر، تونس، روسیه، ژاپن و دیگر کشورهای آسیایی

هم طبقه ای ها!

سلام و درودهای صمیمانه من و دیگر زندانیان طبقه کارگر را از زندان های جهنمی حکومت اسلامی پذیرا باشید. من شاهرخ زمانی از سندیکای کارگران نقاش و کمیته پیگیری ایجاد تشکل های کارگری، به همراه ده ها فعال کارگری دیگر، صرفاً به جرم دفاع از حقوق قانونی خود مانند حق تشکل و حق اعتراض به بی حقوقی طبقه کارگر ایران، توسط حکومت ضد کارگری جمهوری اسلامی به حبس های سنگین محکوم شده و در بدترین شرایط ممکن و زیر شکنجه های جسمی و روحی در زندان های مخوف جمهوری اسلامی به سر می بریم. این حکومت در جهت پاسداری از منافع تعداد اندکی میلیاردی روحانی و نظامی به عنوان انگل های سرمایه داری ایران؛ و در راستای بهره کشی برده وار از خانواده کارگری ۵۰ میلیونی ایران، کوچک ترین حقوق قانونی آن ها را به وحشیانه ترین شکل ممکن سرکوب می کند. از جمله سرکوب کامل تمام کمیته ها، هیئت های مؤسسان و تشکل های مستقل کارگری از جمله سندیکای شرکت واحد تهران، نقاشان، نیشکر هفت تپه، خبازان

به طور خلاصه: فرد کارگر در یک جامعه صنعتی سوسیالیستی، باید نشان دهد که می تواند بدون حضور سرمایه داران و مدیران و مشاورین پشت سر آن ها، با سخت کوشی و به صورتی شایسته کار کند. یعنی بنا به خواست و میل خود بتواند دیسپلین را حفظ و حداکثر تلاش خود را بکند. این امر به دیسپلین ذهنی، استقامت اخلاقی، حسن عزت نفس و مسئولیت، و تولد تازه معنوی فرد کارگر نیاز دارد.

سوسیالیسم نمی تواند با مردان و زنان تنبل، بی دقت، خودخواه، بی قید و سست محقق شود. جامعه سوسیالیستی به مردمی نیاز دارد که یک به یکشان سرشار از شور و اشتیاق برای رفاه عمومی، سرشار از روح ایثار و همدردی برای دیگری، سرشار از تهور، سرسختی و تمایل برای رویارویی با حتی بزرگترین حوادث، باشند.

اما نیازی نیست که ما قرن ها یا دهه ها صبر کنیم تا یک چنین نوعی از بشر رشد کند. مبارزه و انقلاب، کمال-گرایی را به توده های پرولتر آموخته است؛ مبارزه و انقلاب به آن ها بلوغ فکری، تهور و استقامت، شفافیت هدف و روحیه ایثارگری را برای رسیدن به پیروزی آموخته است. در همان حال که ما برای انقلاب نامنویسی می کنیم، در حال خلق کارگران سوسیالیست آینده هم هستیم؛ کارگرانی که می توانند به بنیانی برای یک نظام اجتماعی نوین تبدیل شوند.

برای به انجام رساندن این وظیفه سترگ، یعنی ایجاد بنیان حقیقی نظام سوسیالیستی، به جوانان پرولتر نیاز است. آن ها باید نشان دهند که، حتی در حال حاضر، آماده پذیرش وظیفه بزرگ تحمل سنگینی آینده نوع بشر بر روی شانه های خود، هستند. هنوز جهان کهنه ای وجود دارد که باید واژگون گردد. باید جهانی نوین را برپا کرد!

دسامبر ۱۹۱۸

منبع:

<http://www.marxists.org/archive/luxemburg/1918/12/20-alt.htm>





برادران و خواهران کارگر!

حکومت اسلامی، در جهت خوش خدمتی برای طبقه سرمایه دار جهانی، به عنوان عضو سازمان جهانی کار کوچک ترین اهمیتی برای قوانین مصوب این سازمان و حتی برای قوانین مصوب خود مانند قانون کار و اصل ۲۶ قانونی اساسی قائل نیست و هرگونه تشکل و خواسته کارگری را در نطفه خفه می کند؛ فعالین کارگری دستگیر شده را در غیاب کم ترین امکانات و رعایت حقوق ابتدایی شان نظیر داشتن وکیل مدافع و حق دفاع از خود، در بیدادگاه های فرمایشی، بدون کمترین درجه استقلال قضایی و به سفارش سازمان جهانی و ضدبشری اطلاعات به حبس های سنگین محکوم می کنند. من شاهرخ زمانی به یازده سال، رسول بداعی عضو کانون صنفی معلمان به شش سال، بهنام ابراهیم زاده به ۵ سال، رضا شهابی به ۶ سال و محمد جراحی به ۵ سال، پدram نصراللهی به ۳ سال و ... حبس محکوم شده ایم. فعالین کارگری تحت پیگرد، با اخراج از کار و حبس های بلندمدت در سرکوب و خفقان شدید پلیسی ننگه داری می شوند تا طبقه کارگر ایران بدون رهبری و تشکل در چنگال گرسنگی و بیکاری هر چه بیش تر برای طبقه سرمایه داران ایران و جهان تولید ثروت کنند. ما کارگران زندانی در ایران از تمام تشکل های جهانی و داخلی در کشورهای مختلف به ویژه در خاورمیانه و دیگر کشورهای آسیایی می خواهیم آگاهی و صفوف مبارزاتی خود را علیه حکومت های ضد کارگری مخصوصاً جمهوری اسلامی محکم تر کنند و به هر طریق ممکن، با اعلام همبستگی و حمایت گسترده و به طرق گوناگون، فشار بین المللی را بر حکومت ضد کارگر جمهوری اسلامی افزایش داده و به تقویت صفوف متحد کارگران ایران، یاری برسانند.

چاره کارگران وحدت و تشکیلات است!

کارگران جهان متحد شوید!

شاهرخ زمانی - زندان گهر دشت، ۱۳۹۱/۱۰/۱۸

تکثیر از : کمیته حمایت از شاهرخ زمانی

سقر، کمیته های پیگیری و هماهنگی و هرگونه انجمن و تشکل کارگری.

بی حقوقی رو به تزاید کارگران و زحمتکشان، شامل دستمزدهایی در حدود یک چهارم خط فقر، خصوصی سازی تمام عرصه های تولید، خدمات، تحصیلات و آموزش، بهداشت و درمان و تبدیل تمام عرصه ها به کیسه پول باندهای قدرت و ثروت حکومت، نابودی کامل امنیت شغلی از طریق رواج قرار دادهای موقت و سفید امضا به زیان طبقه کارگر و به سود سرمایه داران، نابودی کلیه تأمینات اجتماعی و قوانین حمایتی در قانون کار به نفع سرمایه داران و تبدیل قانون کار به اخراج نامه کارگران، برداشتن تعرفه های گمرکی برای واردات کالاهای بنجل به وسیله دلارهای نفتی توسط وابستگان حکومتی که نتیجه ای جز نابودی تمامی عرصه های تولید و بیکار سازی گسترده کارگران ندارد، اخراج های گسترده کارگران و تشدید خفقان و سرکوب در محیط کار توسط مزدوران و جاسوسان مستقر در بسیج کارخانه ها و ادارات و خانه کارگر در داخل کارخانجات و محیط کار و تولید، نابودی تعاونی های تولید و توزیع و مصرف و غارت توسط باندهای مافیایی، سرکوب وحشیانه هرگونه اعتراض و اعتصاب مخصوصاً در صنایع نفت و ماشین سازی و ایران خودرو که نشان از وحشت ضد کارگری حکومت می باشد.

هم زنجیریان!

حکومت اسلامی ایران، مباشر و شریک شرکت های چند ملیتی امپریالیستی در پیاده کردن سیاست ها و طرح های صندوق بین المللی پول و بانک جهانی برای تشدید فشارها بر کارگران و زحمتکشان است. در مقابل تشدید هر چه بیش تر این سرکوب سازمان یافته، طبقه سرمایه داری جهانی، طبقه کارگر ایران به عنوان گردانی از ارتش کارگران جهان، باید بداند که با سایر اجزای جنبش طبقه کارگر، آرمان و درد مشترک دارد و بایستی با ایجاد جبهه ای جهانی بر اساس خواسته های پایه ای سیاسی- اقتصادی طبقه کارگر در جبهه واحد کارگری برای مقاومت در مقابل تهاجم دشمن طبقاتی، خود را تجهیز نماید.

سفارت دادیم، در جهت انجام وظیفه طبقاتی و همبستگی جهانی تا زمان رفع مشکل از نول واشنگتن بی صبرانه اخبار را تعقیب می کردیم.

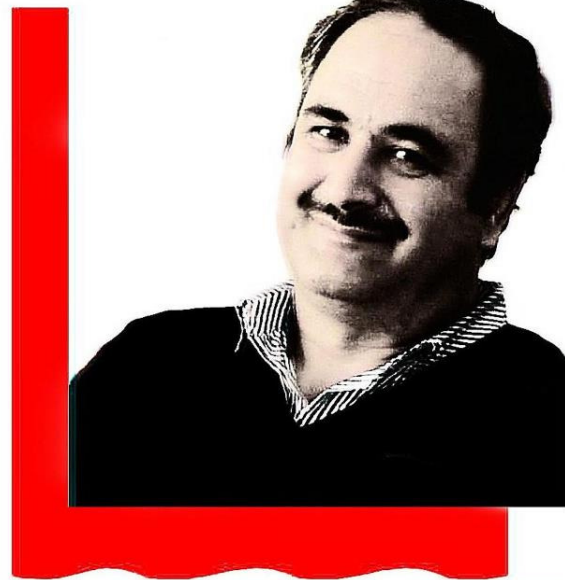
ایمان داشته و ایمان دارم که تنها راه نجات ما کارگران از تمامی مشکلات همبستگی جهانی - طبقاتی است که اعلام حمایت شما از من قدمی در همین مسیر است.

ضمن این که صمیمانه سپاسگزارم، از شما می خواهم حمایت های خود را از کارگران زندانی به خصوص رضا شهابی که اکنون در شرایط بسیار سختی به سر می برد، هر چه بیشتر گسترش دهید. لازم می دانم بگویم حمایت های شما و دیگر همطبقه ای هایمان حتی اگر آزادی را برای ما به ارمغان نیاورد، دلگرمی و شوق و انگیزه صد چندان در وجود ما ایجاد می کند که سبب می شود توان مبارزه با سرمایه داری بیشتر و تحمل سختی های مبارزه ساده و ممکن شود.

دوستان حتماً می دانید که در ایران تشکیل و ایجاد تشکل کارگری، غیرقانونی محسوب شده و فعالین تشکل های کارگری با بهانه های مختلف، تحت پیگرد و شکنجه و زندان قرار می گیرند که از جمله خود من به دلیل فعالیت جهت تشکیل سندیکای نقاشان و تلاش برای کسب بیمه و تأمین اجتماعی برای کارگران نقاش ساختمان و عضویت در شورای نمایندگان کمیته پیگیری ایجاد تشکل های کارگری، با اتهامات دروغین دستگیر و شکنجه شده و با ۱۱ سال حکم زندانی شدم، بهنام ابراهیم زاده فعال کارگری و فعال حمایت از کودکان کار و خیابان و عضو شورای نمایندگان کمیته پیگیری ایجاد تشکل های کارگری به دلیل کمک در تشکل یابی کارگران به ۵ سال زندان محکوم شده و اکنون زندانی است، همچنین محمد جراحی هم پرونده ای من و عضو کمیته پیگیری ایجاد تشکل های کارگری نیز به جرم ایجاد تشکل کارگری به ۵ سال زندان محکوم شده و اکنون زندانی است. پدرام نصراللهی به جرم فعالیت در کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری محکوم به ۳ سال زندان شده و در زندان به سر می برد.

رضا شهابی عضو هیئت مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد تهران و حومه به جرم ایجاد سندیکای

## پیام تشکر شاهرخ زمانی از حمایت های اتحادیه ساختمانی، جنگلبانی، معادن و انرژی استرالیا (CFMEU)



\*\*\*

### زنده باد همبستگی طبقاتی جهانی کارگران

درود بر کارگران اتحادیه ساختمانی، جنگلبانی، معادن و انرژی استرالیا

از یک یک اعضای اتحادیه صمیمانه تشکر کرده و دوستان پرمهرتان را به گرمی می فشارم. وقتی شنیدم شما عزیزان در جهت همبستگی جهانی طبقه کارگر اقدام به حمایت از من برای به دست آوردن آزادی کردید، ایمانم به همبستگی جهانی طبقاتی صد چندان شد و در خاطره ام روزی تجسم عینی یافت که به دنبال تصویب هیئت مؤسس سندیکای نقاشان ساختمان و تزئینات تهران و شورای نمایندگان کمیته پیگیری در جهت حمایت از آزادی نول واشنگتن در مقابل سفارت استرالیا در تهران حاضر شدیم و نامه اعتراضی خود را تحویل کاردار

## نقد:



**میلیتانت:** پس از انتشار مقاله «درباره مارکسیسم-لنینیسم» در نشریه میلیتانت، شماره ۵۴، رفیق محمد اشرفی طی مطلبی با عنوان «سوء استفاده و انکار، هر دو دشمنی با لنینیسم است» ظاهراً به نقد این مطلب پرداخته اند. البته نقد ایشان، در بهترین حالت، چیزی نیست به جز تکرار بی حد و اندازه بخش هایی از متن همان مقاله مذکور، به همراه طرح پرسش هایی که فاقد ارتباط و انسجام مشخص با موضوع بحث است و به همین دلیل پاسخ خاصی را از سوی ما نمی طلبد؛ منتها ایشان در بخشی از نقد خود، اتهام عجیب و بی سابقه ای مطرح کرده اند مبنی بر این که «متأسفانه این رفقا نیز مانند توده ای ها دست به تحریف می زنند». بنابراین ما از رفیق اشرفی درخواست می کنیم که به طور مشخص این اتهام وارد به ما را با ارائه اسناد و مدارکی اثبات کنند.

**سوء استفاده و انکار، هر دو دشمنی با لنینیسم است.**

در نشریه میلیتانت شماره ۵۴ متعلق به گرایش تروتسکیستی با نام مارکسیست های انقلابی مطلبی با عنوان "درباره مارکسیسم-لنینیسم" توسط رفیق آرمان پویان نوشته و منتشر شده است. با توجه به اینکه در عنوان فوق عبارت مارکسیسم-لنینیسم داخل علامت گذاشته شده است نشان دهنده این است که رفیق پویان آن را قبول ندارد بنابراین مطلب فوق باید نقد مارکسیسم-لنینیسم باشد. اما وقتی مطلب را می خوانیم موضوع بسیار تفاوت دارد طوری که نه می شود گفت نقد است و نه می شود گفت نقد نیست. اما در رابطه با نقد یک سر

کارگری به ۵ سال زندان محکوم شده و او نیز اکنون در زندان است و برای کسب حقوق خود مجبور شده است دست به اعتصاب غذا و دارو بزند و جانش صد در صد در خطر است.

صدها کارگر ناشناخته دیگر نیز، مانند افرادی که نام بردم، همچنان در زندان تحت اذیت و آزار و شکنجه قرار دارند و تعداد بسیاری نیز دوران محکومیت خود را تمام کرده اند، ولی هر لحظه در خطر دستگیری مجدد قرار دارند؛ از جمله منصور اسانلو، محمود صالحی، علی نجاتی، ابراهیم مددی و ... لازم به ذکر است که خانواده کارگران، چه آن ها که دوران محکومیتشان تمام شده و چه آن ها که هنوز در زندان هستند، همگی تحت فشار و مراقبت های پلیسی بسیار شدید قرار دارند و دائماً به صورت های گوناگون تهدید می شوند.

قصدم از بیان موارد فوق این است که بگویم برای ما کارگران ایران، متشکل شدن و منسجم شدن بسیار سخت است و در واقع دائماً از طرف حکومت سرمایه داری ایران در خطر جانی به سر می بریم، بنابراین شما دوستان با حمایت ها و کمک های خود ضمن به انجام رساندن وظایف طبقاتی و همبستگی جهانی کارگران باعث بیشتر شدن امنیت کارگران زندانی در مقابل اعمال ضد انسانی دستگاه قضایی و پلیسی سیاسی ایران می گردید. در نتیجه حمایت های شما هر چه گسترده تر باشد امنیت ما بیشتر خواهد شد.

در نهایت یک بار دیگر از صمیم قلب از شما تشکر کرده و دستان شما را به گرمی می فشارم.

شاهرخ زمانی

زندان گوهردشت

۱۳۹۱/۱۰/۱۳

جواب چراهای بیان شده هست؟ در طی این مطلب ثابت خواهم کرد که نه تنها مطلب رفیق پویان جواب چراها نیست، بلکه خود این مطلب دهها چرا دیگر و مشکل برای رفقای فوق ایجاد کرده است.

اعتقاد دارم، قبول یا رد لنینیسم از جانب هر گرایشی نشان دهنده اصولی یا غیر اصولی بودن گرایش فوق است با چنین فکری تلاش کردم رفقای میلیتانت را وادار به نقد لنینیسم کنم که نشان دادند توانش را ندارند، هر وقت از آنها بخواهید لنینیسم را نقد کنند، ناخودآگاه سر از نقد استالینیسم در می آورند و هر کسی را که می خواهد نقدش کنند تلاش می کنند به نوعی به استالینیسم مربوط نمایند.

فکر می کنم به دو دلیل زیر است که این رفقا وارد بحث نقد مستقیم لنینیسم نمی شوند، البته این برداشت من است اگر غیر از این باشد باید خود رفقای گرایش مارکسیست انقلابی توضیح بدهند. به هر صورت آن دو عبارتند از:

۱- آنها اگر وارد بحث و نقد اصول و تئوری های لنینیسم نمی شوند چون همه متوجه خواهند شد که هر چه آنها دارند بخش کوچکی از لنینیسم است، فقط نمی خواهند نام لنینیسم بیان شود، بلکه می خواهند گرایشی مستقلی در مقابل استالینیست درست کرده باشند.

۲- لنینیسم تا این تاریخ طبق عملکرد اصولی و درست خودش ثابت کرده است که در میان تمامی گرایشات موجود تنها گرایشی اصولی است که توانایی تسخیر قدرت را دارد و بقیه همگی بدون استثنا انحرافی هستند، بنابراین اصولی بودن لنینیسم باعث می شود لنینیست ها علی رغم پایین بودن کمیت از نظر کیفیت در مقابل بقیه گرایشات دست بالا را داشته باشند. این یکی از حسن های گرایش لنینیسم است به انسان جرات بیان، مبارزه و قرار گرفتن در نوک حمله را می دهد. لنینیست ها همیشه آماده مبارزه و مجادله هستند و هیچ گرایش را بدون نقد رها نمی کنند اما بقیه گرایشات و صد البته همه گرایشات اپورتونیستی و رویزونیستی هم که خود را به لنینیسم آویزان می کنند نیز جزو همین انحرافات هستند که همیشه در این فکرند که نگذارند بحث های تئوریک راه بیافتد و اگر راه افتاد تلاش می کنند هرچه زودتر تماش

در گمی موج می زند با کمی دقت می توان متوجه شد که رفیق پویان می خواهد یک چیزی را بگوید ولی جرات بیانش را ندارد بنابراین به راه غیر مستقیم پناه می برد، آن چیزی که ایشان می خواهد بیان کند چیست؟

در این مقاله آن را توضیح نمی دهم، چون می دانم رفقای تروتسکیست در این رابطه بسیار طولانی بحث خواهند کرد، پس زمان برای گفتن آن بسیار است.

اما گفتن چند کلمه را در مورد اینکه رفیق پویان چرا این مطلب را نوشته است لازم می دانم: حدود ۲۵ روز قبل از منتشر شدن این مطلب با یکی از رفقای تروتسکیست شاید ده یا ۱۵ نامه کوتاه و بلند ولی خصوصی رد و بدل کردیم از او خواستم تکلیف لنینیسم و تروتسکیسم را معلوم کنند و از وادی ساتنریستی خارج شوند. درک من از انحرافات موجود بخصوص در میان کسانی که خود را مارکسیست، کمونیست، سوسیالیست و... می نامند، این است که تمامی آنها به نوعی مخالف لنینیسم هستند. تعدادی علناً و شجاعانه اعلام می کنند و در رابطه با لنینیسم حتی به نقد می نشینند عده ای خود را مارکسیست می دانند و موضع خود را در رابطه با لنینیسم مشخص نمی کنند و حتی هیچ کلمه ای در اصول و مرام نامه و برنامه شان از لنینیسم به میان نمی آورند، اما وقتی بحث می کنید و در تنگنا قرار می گیرند اعلام می کنند که لنینیست هستیم. تروتسکیست ها به صورت ایما و اشاره و نقد شکلی لنینیسم را رد می کنند اما اعلام می کنند که سبک و متد لنین را قبول داریم و با عنوان تئوری حزب لنینی بیان می نمایند.

موضوع و دلیل وجودی نامه های فوق در یک چیز خلاصه شده بود و این بود که چرا رفقای تروتسکیست، لنینیسم را انکار می کنند؟ و اگر آن را قبول ندارند، چرا نقدش نمی کنند؟ و چرا اعلام می کنند تئوری های حزب لنینی در مجموعه مارکسیست انقلابی وجود دارد بنابراین نیازی به بیان لنینیسم نیست، اما نوشته هایشان مملو از تروتسکیسم است و چرا از میان همه ایسم ها، فقط لنینیسم را حذف می کنند؟ به دنبال چنین بحثی خصوصی بود که رفقا در میلیتانت ۵۴ مطلب رفیق پویان را منتشر کردند تا جوابی به چراهای فوق باشد. اما آیا واقعاً این مطلب



مارکسیسم - لنینیسم و لنینیسم مجموعه‌ی تئوری‌هایی است که قبلاً بیان شده، ولی یک دشمن آنها را جمع‌آوری کرده است حال صرف نظر از اهداف و سوء استفاده‌هایی که دشمن کرده است باید در مورد این مجموعه و محتوای آن تصمیم بگیریم که آیا جدا از عملکرد دشمن موجودیت این مجموعه به سود ماست (به سود طبقه کارگر) یا خیر، اگر نیست باید نقد محتوایی ارائه بدهیم یعنی صرفاً به بهانه نام جمع‌آوری‌کننده یا کاشف نام آن یا مورد سوء استفاده قرار گرفته‌اند، حق نداریم مقوله را رد یا قبول بکنیم؛ البته رفیق پویان دو مورد از تزه‌های انحرافی استالینست‌ها را بیان می‌کند و تلاش دارد که آنها را بخشی از اصول مارکسیسم-لنینیسم قلمداد کند که اگر قبول کنیم ایشان به هدفش می‌رسند، اما سوال این است آیا یک گرایش می‌تواند اصول متضاد را همزمان در داخل خود بپذیرد؟ چون آن دو تزی که متعلق به استالینست‌ها است کاملاً ضد مارکسیسم و ضد لنینیسم است (که خود رفیق پویان نیز اعلام نموده است) این دو گرایش مجموع تئوری‌های متضاد را مخلوط کرده به کار می‌برند. اول استالینست‌ها برای سوء استفاده، این اصول متضاد را با هم به کار می‌برند و دوم تروتسکیست‌ها برای مقابله با استالینست‌ها این وصله‌ناور را بهانه قرار داده، آن‌گاه لنینیسم را انکار می‌کنند. هیچ مارکسیست-لنینیست واقعی قبول نمی‌کند که دو تزه استالینست‌ها جزیی از تزه‌های مارکسیست-لنینیست هستند.

### رفیق پویان می‌گوید:

"... بنابراین تا به این جا که روشن می‌شود که استالین تلاش دارد ابتدا "لنینیسم" مورد نظر خود را با پیوند زدن به اصول، پراتیک و تاریخچه "بلشویسم" معتبر جلوه دهد و سپس آن را در تقابل با دشمن به نام "تروتسکیسم" توجیه کند. به بیان بهتر، این لنینیسم مورد اشاره استالین، تنها و تنها می‌توانسته است در تقابل با چیزی به نام "تروتسکیسم" موجودیت داشته باشد."

خیلی جالب است از این گفته چنین بر می‌آید که استالین برای مقابله با تروتسکیسم چیزی را خلق می‌کند یا چیز

کنند یا خرابش کرده به انحراف بکشانند. به دلیل اینکه گرایش‌های انحرافی در بحث، مشتشان باز می‌شود ولی لنینیسم ارتقاء یافته، شفافتر و برنده‌تر می‌شود این تفاوت، حاصل اصولی بودن لنینیسم است. البته بیشتر تروتسکیست‌ها نیز همیشه تلاش دارند تئور بحث را داغ کنند، چون بیشتر اصولی که آنها اعتقاد دارند بخشی از لنینیسم است. آمادگی یا عدم آمادگی برای بحث در مورد عمل و تئوری می‌تواند یکی دیگر از معیار و ملاکی‌های تشخیص اصولی یا انحرافی بودن یک گرایش باشد.

به نظرم هیچ کس نمی‌تواند پس از خواندن مطلب رفیق پویان تشخیص بدهد که مطلب فوق نقد شکل و فرم مارکسیسم-لنینیسم یا لنینیسم است یا نقد کاشفان این عبارت هاست، یا شاید دفاع غیر مستقیم از تروتسکیسم باشد. اما همه به راحتی می‌توانند تشخیص بدهند مطلب فوق به طور صد در صد نقد محتوایی مارکسیسم-لنینیسم و یا لنینیسم به تنهایی نیست. اینجا دو سوال دیگر مطرح می‌شود:

- ۱- چرا رفیق پویان به نقد شکلی و فرم پرداخته، ولی به نقد محتوایی مارکسیسم-لنینیسم نپرداخته است؟
- ۲- رفیق پویان چه چیزی از این نقد شکلی بدست می‌آورد؟

با توجه به اینکه رفیق پویان به نقد علمی - محتوای تک به تک و یا مرکب مارکسیسم-لنینیسم نمی‌پردازد، یعنی اینکه محتوای آنها را قبول دارد، این فرض من است اگر غیر از این باشد باید در آینده رفیق پویان به نقد محتوایی آن‌ها بپردازد. حالا ببینیم اگر یک نفر یا یک گرایش واقعاً تئوری‌ها و اعمال لنین را قبول داشته باشد با عبارت مارکسیسم-لنینیسم و کلمه لنینیسم باید چگونه برخورد کند. لنین در رابطه با تشکل‌های وابسته کارگری می‌گوید حتی اگر رئیس پلیس تزار هم تشکل کارگری ایجاد کند، باز به سود ماست، یا لنین پلخائف را معلم خود می‌داند و او را پدر مارکسیسم روسی می‌نامد و در جای خود به نقدش اقدام می‌کند، همچنین لنین از کائوتسکی نیز آموزش‌هایی می‌گیرد و ... می‌بینیم که لنین چگونه از کارها و گفته‌های خوب مخالفانش و منحرفین به درستی و اصولی استفاده می‌کند. حال فرض بگیریم

"...لنینیسم موردنظر استالین..."; اما ایشان هیچ جایی از نوشته اش از لنینیسم دیگری نام نمی برد و آن را معرفی نمی کند این یعنی حذف، تحریف و نادیده گرفتن و انکار لنینیسم به بهانه مخالفت و مبارزه با استالینیسم، این رفقا در تحلیل نهایی خود به صورت دو پهلو و کشدار استالینیسم را ادامه لنینیسم می نامند. اما از روی ناتوانی در نقد محتوایی لنینیسم، اقدام به نقد شکلی آن برای مقابله با استالینیسم می کنند. چرا؟

خیلی ساده است دو فرقه در مقابل هم قرار دارند و هر دو با دفاع بد اصول اصلی را زیر پا می گذارند، یکی با سوء استفاده از لنینیسم و دیگری با انکار لنینیسم.

رفیق پویان با تکیه بر استالینیسم و با دیدگاه استالین به مارکسیسم- لنینیسم نه با دیدگاه اصول واقعی مارکسیسم - لنینیسم نگاه می کند سپس تحریف گونه می گوید:

"بنابراین یکی از بنیان های "مارکسیسم-لنینیسم" اینست که انقلابات سوسیالیستی تنها به وسیله حزب کمونیست، بخش پیشتاز طبقه کارگر (سازمان دهنده یا رهبر آن) محقق خواهد شد." باید از رفیق پویان پرسید در کدام گفته مارکس یا لنین چنین حرفی یا اصلی وجود دارد؟ متأسفانه این رفقا نیز مانند توده ای ها دست به تحریف می زنند. بیشتر مواقع این رفقا اول بحث ها و خواسته های استالین را معیار و ملاک قرار می دهند، آنگاه با آن معیار و ملاک مارکسیسم- لنینیسم و افراد را می سنجند، سپس به همه انگ استالینیستی می زنند، باز در این رابطه بحث خواهیم کرد.

رفیق پویان به جای لنینیسم می گوید تئوری حزب لنینی چرا این رفقا لنینیسم را بکار نمی برند خود می گویند ما لنینیسم را قبول داریم، اما چون استالین و استالینیست ها این کلمه را بکار بردند و معنا و مفهوم آن مخدوش شده است و گفتنش در تفهیم موضوع ایجاد مشکل می کند از این جهت استفاده نمی کنیم. اما واقعیت چیز دیگری است که تا پایان این بحث بیان خواهد شد. در اینجا همین قدر کافی است که بگوییم آیا می توان بحث های لنین در رابطه با امپریالیسم، اکونومیسم و ... را در عبارت تئوری حزب لنینی خلاصه کرد؟

موجود کوچک و چپیی را که لنینیسم است از طریق سوء استفاده از بلشویسم بزرگش می کند تا بتواند در مقابل یک چیز معتبر و بزرگی قرار بدهد. اما ایشان مشخص نمی کنند که این بزرگی برای تروتسکیسم از کجا آمده است که برای لنینیسم نیامده است. و باز ایشان مشخص نمی کنند که چه اتفاقی افتاده است که تروتسکیسم خود به خود یا به هر صورتی توانسته موجودیت داشته باشد، ولی لنینیسم برای به وجود آمدن نیاز به ساخته شدن توسط استالین و حمایت های او دارد. لازم است از رفیق پویان سوال شود که جایگاه لنین در مجموعه اصول پراتیک و تاریخچه بلشویسم کجاست؟ اگر به این سوال دقیق بپردازد خود متوجه خواهد شد که بلشویسم هر گز بدون لنین نمی توانست هستی داشته باشد. اگر با توجه به گفته رفیق پویان در بالا نوشته های این رفقا را دنبال کنیم معلوم می شود که اعتقاد دارند تروتسکیسم ادامه بلشویسم است. چگونه می شود تروتسکیسم می تواند ادامه بلشویسم باشد، ولی لنین حتی نمی تواند دارای لنینیسم باشد؟ یکی دیگر از علل انکار لنینیسم این است که تروتسکیسم بتواند ادامه بلشویسم شود.

یعنی لنینیسم چیزی برای هویت یابی و موجودیت ندارد و فقط می تواند یک ابزار در دست استالینیسم برای مقابله با تروتسکیسم باشد؟ این گونه لاف زدن از عجایب است که فقط باید بگوییم: روزگار غریبی ست نازنین.

آیا اصول و تئوری های لنین در مقابل انحرافات دیگر مانند کاتوسکیسم، سوسیال شوونیسم مارکسیست های علنی، اکونومیسم، اتوزوئیسم، امپریالیسم، انحلال طلبی، سانتریسم و... همه را می شود فقط در مقابله با تروتسکیسم خلاصه کرد؟ آن هم برای مقابله با بخش بسیار کوچکی از خودش؟

همان طور که بالاتر گفتیم استالینیست ها برای تثبیت پایه های خود اقدام به سوء استفاده از لنینیسم کردند و تروتسکیست ها برای موجودیت و هویت یابی اقدام به انکار لنینیسم کردند.

**رفیق پویان می گوید:**



"... "مارکسیسم-لنینیسم" استالین ناگزیر و بنا به ماهیت خود ...."; اینجا باز این سوال پیش می آید وقتی مارکسیسم- لنینیسم استالین وجود دارد، پس می تواند مارکسیسم- لنینیسم دیگری نیز وجود داشته باشد، آن چیست و چرا رفیق پویان آن را معرفی نمی کند؟

### باز می گوید :

"این گونه بود که "مارکسیسم- لنینیسم" (یعنی همان استالینیسم ) به تنها تئوری و پراتیک صحیح مارکسیسم در قرن بیستم تبدیل شد و اعلام گشت که بدون وفاداری به مارکسیسم- لنینیسم ، انقلاب سوسیالیستی تحقق نخواهد یافت"

به این گفته از دو زاویه می توان جواب داد. ۱- فعلاً تا این تاریخ ثابت شده است چه آنهایی که "وفادار" بودند و چه آنهایی که وفادار نبودند هیچ کدام نتوانستند انقلاب سوسیالیستی را محقق کنند، پس این گفته حداقل در مورد مخالفان مارکسیسم-لنینیسم با هر روی کردی کاملاً درست است.

۲- البته مارکسیسم-لنینیسم هیچ ربطی به استالینیسم ندارد. هر چند که عبارت فوق توسط او نامگذاری شده است و استالین و استالینیست ها از آن سو استفاده کردند. و تروتسکیست ها و دیگر گرایشات انحرافی برای ممکن شدن موجودیت خود مجبورند آن را به استالینیسم متصل نمایند. اما این گرایش قبل از به وجود آمدن یا نمایان شدن استالینیسم موجودیت داشت و تاریخاً نیز ثابت کرده است که تنها گرایشی که می تواند انقلاب کارگری را ممکن کند همین مارکسیسم-لنینیسم ماست و شاهد تاریخی این گفته پیروزی انقلاب ۱۷ اکتبر ۱۹۱۷ است و البته بقیه گرایشات نیز طی یک قرن طول عمر خود ناتوانی خود را ثابت کردند که هیچ کدام نمی توانند انقلاب کارگری را ممکن کنند و یکی از این گرایشات نا توان گرایش مارکسیست های "انقلابی" است که علی رغم وجود شرایط عینی انقلاب در مقطعی از عمر آنها نتوانستند شرایط ذهنی انقلاب را ممکن نمایند. این بحث ثابت می کند که تنها گرایش اصولی و انقلابی فقط و فقط

مارکسیسم-لنینیسم است که در مقطعی از زمان استالینیست ها توانستند با سوء استفاده از نام آن بقیه گرایشات (که البته آنها نیز انحرافی بودند) را سرکوب نمایند.

استفاده غلط از یک مجموعه، دلیل به غلط بودن اصول مجموعه نمی باشد. بنابراین نمی توان به دلیل اینکه استالین سوء استفاده کرده است، مارکسیسم-لنینیسم را کنار گذاشت . به مثال های زیر توجه کنید :

کشورهای امپریالیستی به بهانه های مختلف و با تبلیغات، دموکراسی و آزادی را محدود می کنند اما می گویند همه کارهای خود را برای آزادی و دموکراسی انجام می دهیم و ما می بینیم که با نام دموکراسی و آزادی جنایت می کنند. با متدی که رفیق پویان بیان می کند باید از دموکراسی بگذریم یا استالین از مارکسیسم- لنینیسم سوء استفاده کرده است. اگر این بهانه می تواند باعث شود که مارکسیسم- لنینیسم را کنار بگذاریم خوب او (استالین) از کارگران هم سوء استفاده کرده است. چرا کارگران را کنار نمی گذارید؟ نان هم می خورده است چرا هنوز نان می خوریم؟ اونفس هم کشیده است چرا نفس می کشیم؟ این طرز برخورد با اصول و علم، مارکسیستی و انقلابی نیست.

چند مثال دیگر، تروتسکی را با داس کشتند آیا می شود داس را نادیده گرفت؟ یا می دانیم در شکل و شمایل یک کشاورز این کار را کرده اند، آیا می شود کشاورزها را کنار گذاشت ؟ کارگران زیادی هستند که ضد منافع خود و طبقه کارگر به سرمایه داری خدمت می کنند آیا می شود کارگر را کنار گذاشت؟ دانشمندان زیادی داریم که فقط و فقط برای منافع شخصی خودشان دست به اختراع زده اند، آیا درست است که بگویم علم او با هدف منافع شخصی کشف یا اختراع شده نباید از آن استفاده کرد؟ یا تقریباً در تمامی زمان ها عده ای بسیاری، از علوم به کرات سوء استفاده کرده اند، آیا می شود علوم مورد سوء استفاده را کنار گذاشت یا انکار کرد؟

نتیجه و حاصل متد رفیق پویان و تقریباً تمامی کسانی که به بهانه مقابله با استالینیسم ، لنینیسم را انکار می کنند، این چنین است.

بررسی کنید اگر کسی انقلاب ۱۹۱۷ و قبل و بعدش را نداند، فکر می کند در آن انقلاب فقط دو رهبر وجود داشت لنین و تروتسکی، جالب است بدانیم اگر امکان داشت لنین را نیز حذف می کردند تا بگویند رهبر اصلی تروتسکی بود، چون این رفقا برای اثبات موجودیت خودشان و داشتن هویت فقط و فقط به دنبال جمع آوری سند و مدرک جهت اثبات اینکه تروتسکی از رهبران انقلاب بوده است می باشند و در مقابل این ها استالینست ها نیز به دنبال جمع آوری مدرک هستند که ثابت کنند تروتسکی مهم نبود و اگر بوده خیانت کرده است در میان این نبرد فرقه ای، هر دو بر ضد لنینسیم کار کرده اند و می کنند، استالینست ها پشت لنینسیم پنهان می شوند و تروتسکیست ها اقدام به انکار لنینسیم می کنند، تا استالینست ها را بدون تکیه گاه کنند. **اگر لنینست ها بخواهند تئوری و اصول انقلابی را نجات بدهند باید هر دوی این گرایشات را نقد نمایند.**

با توجه به مثال های بالا معلوم می شود که رفیق پویان به خاطر مخالفت با استالین می خواهد با مارکسیسم-لنینسیم تسویه حساب کند. و متأسفانه برای تسویه حساب اقدام به نقد محتوای عبارت فوق و اثبات غلط یا درست بودن آنها نمی کند، بلکه به نقد شکلی و کاشفانه نام و عبارت فوق محدود می ماند که این طریقه نقد ربطی به علم و دانش و ربطی به تجزیه و تحلیل و نقد مارکسیستی ندارد. دقیقاً این برخورد، برخورد استالینی است که به این اعتبار می توان گفت این رفقا روی دیگر سکه استالینست هستند. موجودیت و هویت هر دوی اینها به یکدیگر وابستگی تام دارد. همان طور که رفیق پویان نوشته استالین برای مقابله با تروتسکیسم از لنینسیم سوء استفاده می کرده و حال تروتسکیست ها برای مقابله با استالینست ها دست به انکار لنینسیم می زند، این یعنی دو روی یک سکه.

**ایشان می گوید پس به طور خلاصه باید گفت :**

رفیق پویان در واقع تلاش می کند استفاده و بیان عبارت مارکسیسم-لنینسیم را نقد کند، اما چون ظاهراً مارکسیسم را قبول دارد، بنابراین اصلاً وارد نقد اصول مارکسیستی نمی شود و باز ظاهراً سبک و متد مبارزاتی لنین (به بیان ما لنینسیم) را قبول دارد، بنابراین وارد بحث و نقد آن اصول و تئوری و سبکی که به لنینسیم معروف شده است، نیز نمی شود. آنچه او نقد می کند که البته نمی توان نام نقد بر روی آن گذاشت بلکه بهتر است بگوییم آنچه رفیق پویان رد می کند دو مقوله است:

"... "مارکسیسم-لنینسیم"، به عنوان اختراع استالین، پوششی بود برای پنهان ساختن عقاید ضد مارکسیستی و ضد لنینی... که وسیعاً" همچون حربه ای در مقابل تروتسکی و پیروان مارکسیسم انقلابی به کار گرفته شد..." جالب تر اینکه رفیق پویان حساسیت خاصی به کلمه لنینسیم دارد و هیچ وقت نمی تواند فکر کند وقتی مارکسیست می تواند وجود داشته باشد چرا لنینسیم نمی تواند وجود داشته باشد؟ استالین از مارکسیسم، از سوسیالیسم و ... سوء استفاده کرده است، پس چرا فقط به لنینسیم حساسیت پیدا کرده اند؟ این سوال با سوال دیگری که به صورت زیر طرح می شود جواب مشترک دارند چرا این رفقا به جای مارکسیست - تروتسکیست خود را مارکسیست های انقلابی می نامند؟

۱- نامگذاری و بیان اصول لنینی با کلمه لنینسیم

۲- استفاده ترکیبی از مارکسیسم با لنینسیم به صورت (مارکسیسم-لنینسیم)

برای کشف سردرگمی رفیق پویان در ارایه این نقد باید در جاهای دیگری غیر از مطلب فوق گشت چون نقد فوق هدفش نقد مارکسیسم یا لنینسیم و حتی نقد مارکسیسم - لنینسیم نیست بلکه هدف ایشان خارج کردن و نجات تروتسکیسم از زیر سایه و بختک لنینسیم است. برای نجات از فشار این بختک اقدام به پاک کردن صورت مسئله یعنی انکار لنینسیم می کنند در این باره بعداً نیز بحث خواهیم کرد.

این رفقا همین طوری بدون استالینسیم نمی توانند هویت و موجودیت داشته باشند. وای به روزی که مجبور شود لنینسیم را نیز بپذیرند. کسی نمی تواند مطلبی از این رفقا ارایه بدهد که حرفی از لنین بنویسید و چند خط بالاتر یا چند خط پایین تر از آن نام تروتسکی را به بهانه های مختلف (که ممکن است به موضوع متن فوق هم ارتباطی نداشته باشد) نیاورده باشند تمامی مطالب این رفقا را



انقلابی برای استفاده در تمام فصول باشد. که هم لنینیسم و هم تروتسکیسم را در خود دارد اما اگر واقعاً هدف همین باشد و اگر واقعاً چنین چیزی ممکن باشد خوب است. ولی هدف این نیست و چنین چیزی ممکن نیست. چون اگر هدف این باشد متوانیم به جای استالینیسم بگوییم انحراف و همه انحرافات در درون آن است پس چرا با ائیسم ها، انحرافات مختلف را از هم جدا می کنیم اصلاً چرا می گوییم مارکسیسم انقلابی آیا همان مارکسیست کفایت نمی کند؟ اصلاً چرا نمی گوییم صف انقلابی، صف ضد انقلابی خوب همه چیز مشخص میشود

اینجاست که معلوم می شود کار سانتریستی در حذف کردن لنینیسم و بزرگ کردن استالینیسم و در همین حال وصل کردن لنینیسم به استالینیست و همین طور بیان غیر مستقیم تروتسکیسم، ربطی به کم کردن ایسم ها ندارد. بلکه هدف ممکن کردن موجودیت و نهایت اصولی نشان دادن یک گرایش است.

محمد اشرفی، ۴/۹/۱۳۹۱



به هر صورت رفیق پویان برای رد لنینیسم تنها تکیه گاهش این است که لنینیسم را استالینیست ها نامگذاری کرده اند و سپس از عبارت مارکسیسم- لنینیسم استفاده کردند بعد از آن نیز کسان دیگری مانند خروشچف و غیره برای منافع خودشان مورد سوءاستفاده قرار دادند و از این موارد نتیجه می گیرد که مارکسیسم- لنینیسم نمی تواند مورد استفاده طبقه کارگر یا انقلابیون واقعی قرار بگیرد ایشان هرگز وارد نقد اصول و تئوریهایی که به لنینیسم یا به قول ایشان تئوری حزب لنینی معروف است نمی شود نه آنها را تایید می کند و نه رد می کند

اما چرا از بین همه ایسم ها لنینیسم باید حذف شود؟

برای اینکه تروتسکیسم به یک گرایش تمام عیار تبدیل شود، مارکسیسم نباید حذف شود چون سرچشمه است و با حذف آن هر گرایش داخل طبقه کارگر در واقع خودش را حذف می کند. استالینیسم نباید حذف شود بلکه باید هر چه بیشتر بزرگنمایی شود، چون هویت و موجودیت تروتسکیسم به موجودیت و بزرگنمایی آن بستگی دارد. یعنی بدون وجود استالینیسم، تروتسکیسم هیچ هویت وجودی نمی تواند داشته باشد از طرفی تروتسکیسم با وجود لنینیسم نیاز به موجودیتش نیست، یعنی وجود لنینیسم موجودیت تروتسکیسم را منتفی می کند. تروتسکیسم هویت وجودی خود را نه از راه مبارزه طبقاتی، بلکه از موجودیت استالینیسم و مبارزه با استالینیسم کسب می کند در حالی که لنینیسم به خاطر اینکه هویت خود را در همراهی با مبارزات آگاهانه طبقاتی کسب می کند و استالینیست نیز هویت خود را از به انحراف کشیدن مبارزه طبقاتی کسب می کند با توجه به موارد بالا برای تبدیل شدن تروتسکیسم به یک گرایش تمام عیار باید اصول لنینیسم را (نه کلمه لنینیسم و مخترع آن و نه عبارت مارکسیسم- لنینیسم) نقد کنند و چنین توانی در تروتسکیسم نیست حال که چنین توانی نیست بهتر است با هر روش و سبکی شده از طرح لنینیسم جلوگیری کرد، به این دلیل است که مجبور می شوند بگویند نیازی به تولید ایسم نیست نه نیاز است بگوییم لنینیسم و نه تروتسکیسم، و هر گاه چیز جدید به تئوریهای انقلابی اضافه شد مجبور به اختراع یک ایسم جدید شویم بلکه می گوییم مارکسیسم انقلابی که کلمه

## لنین مُرده است

لئون تروتسکی

ایستگاه تقلیس، ۲۲ ژانویه ۱۹۲۴

ترجمه: شادی معصومی

لنین دیگر نیست. قوانین سیاهی که بر کار شریان ها جاریست، زندگشاش را از پای درآورده. داروها ناتوانی خود را از به انجام رسانیدن آن چه قویاً امیدش می رفت، آن چه قلب میلیون ها نفر از انسان ها می طلبید، نشان داده اند.

چه شماری از مردم حاضرند بی هیچ تردید و تأملی، تا آخرین قطره خون خود را برای زنده کردن، برای نو ساختن کار شریان های رهبر بزرگ، ایلچ لنین، یگانه فردی که نمی توان جایگزینی برایش جست، فدا کنند؟ اما جایی که علم ناتوان باشد، معجزه ای رخ نمی دهد. و اکنون لنین دیگر نیست. این واژه ها همچون صخره های غولپیکری که در دریا فرو می ریزد، بر آگاهی ما سقوط می کند.

آگاهی کارگران سرتاسر جهان قادر به درک این حقیقت نیست؛ چرا که دشمن هنوز نیرومند است، راه طولانی-ست، و کاری عظیم، عظیم ترین کار تاریخ، هنوز پایان نیافته؛ طبقه کارگر جهان به لنین نیاز داشت، آن طور که گویی تاکنون به هیچ کس دیگری در کل تاریخ جهان نیاز نبوده است.

دومین حمله بیماری، که بس شدیدتر از اولی بود، بیش از ده ماه به درازا کشید. شریان ها، بنا به توضیح تلخ پزشکان، پیوسته «بازی می کردند». این یک بازی دهشتناک با زندگی لنین بود. نه فقط بهبود، تقریباً بهبودی کامل، که حتی فاجعه نیز قابل انتظار بود. همه ما انتظار بهبود داشتیم، ولی فاجعه رخ نمود. مرکز تنفس مغز، از ایفای نقش سر باز زد و مرکز ذهن این نابغه بزرگ را خاموش کرد.

و اکنون ولادیمیر ایلچ دیگر نیست. حزب، یتیم است. طبقه کارگران یتیم است. این همان حسّی بود که از اخبار

مرگ معلم و رهبرمان، در ما برخاست.

چه گونه پیش خواهیم رفت، چه گونه راه را خواهیم یافت، چه گونه سردرگم نخواهیم شد؟ چرا که رفقا، لنین دیگر با ما نیست!

لنین دیگر نیست، ولی لنینیسم جانسختی می کند. جاودانگی در لنین، آموزه او، کار او، روش او، نمونه او، در ما زنده است؛ در حزبی که بنیان نهاد، زنده است؛ در نخستین دولت کارگری که سرپرستش بود و آن را هدایت کرد، زنده است.

قلب ما اکنون زیر خروارها غم و اندوه دفن است، چرا که همه ما، به یمن لطف بزرگ تاریخ، هم دوره لنین به دنیا آمدیم، با او کار کردیم، و از او آموختیم. حزب ما لنینیسم است در پراتیک، حزب ما رهبری جمعی کارگران است. در هر یک از ما، پاره کوچکی از لنین حیات دارد، چیزی که بهترین پاره هر یک از ماست.

چه گونه ادامه خواهیم داد؟ با چراغ لنینیسم در دستمان. چه گونه راه را خواهیم یافت؟ با خرد جمعی، با اراده جمعی حزب راه را خواهیم یافت!

و فردا، و پس فردا، برای یک هفته، یک ماه، خواهیم پرسید که آیا لنین واقعاً مرده است؟ چرا که تا مدت ها مرگ او برای ما همچون خودرایی و استبداد ناممکن و وحشتناک طبیعت جلوه خواهد کرد.

شاید دردی که احساس می کنیم، دردی که هر بار وقتی فکر می کنیم که لنین دیگر نیست، خنجر به قلب ما فرومی آورد، برای هر یک ما یک سرزنش، یک هشدار، یک درخواست باشد: مسئولیت شما افزایش یافته. لایق رهبری باشید که شما را آموخت!

با وجود حزن، اندوه و پریشانی، ما صفوف و قلب های خود را با یک دیگر پیوند می زنیم؛ ما بیش از پیش برای مبارزات نوین متحد می شویم. رفقا، برادران، لنین دیگر با ما نیست. بدرود ایلچ! بدرود رهبر!

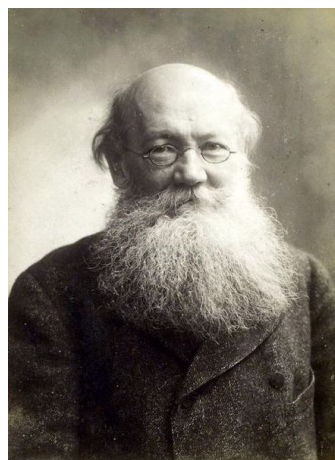
<http://www.marxists.org/archive/trotsky/1924/01/lenin.htm>

## درباره آنارشسیم

سامان راد

آنارشسیم به عنوان یک آموزه، به شدت تحت تأثیر افکار و اندیشه متفکرین و مبارزینی همچون «پیتر کروپتکین»، «پیر ژوزف پرودون»، «میخائیل باکونین»، «لئو تولستوی»، «گوردین»، «جورل سورل» و «ویلیام موریس» بوده است. تحلیل ایدئولوژی آنارشسیم با توجه به عقاید غیر متجانس بنیان گذاران آن، اگر نگوییم غیرممکن، که دستکم بسیار دشوار است.<sup>(۱)</sup>

از میان آرا و عقاید سیاسی بسیار متنوع و ناهمگن صاحب نظران آنارشسیم، بیان سه مکتب منشعب از ایدئولوژی کلی آنارشسیم، یعنی «آنارکو کمونیس»، «آنارکوسندیکالیسم» و «آنارشسیم فردگرا» گویای نمادهای ایدئولوژیک این آموزه سیاسی-اجتماعی است.



کروپتکین

«کروپتکین»، در مطلبی با عنوان «آنارشسیم» که نخستین بار در دایرة المعارف بریتانیکا به سال ۱۹۱۰ منتشر گردید، می نویسد که آنارشسیم «نامی است برای تبیین یک اصل یا تئوری زندگی و رفتاری که طی آن جامعه ای فارغ از حکومت متولد می شود- هارمونی و توازن در چنین جامعه ای، نه با اطاعت از قانون یا فرمانبرداری از هرگونه اتوریته، بلکه بنا به توافقات آزاد میان گروه های مختلف- چه منطقه ای و چه صنفی- به دست می آید؛ این هارمونی به شکلی آزادانه برای تولید

مصرف، و البته برای ارضای نیازها و جاهطلبی های نامتناهی یک هستی متمدن، ساخته می گردد»<sup>(۲)</sup>.

اکثر آنارشسیمت ها در بیان سوابق تاریخی آموزه خود به فلسفه یونان باستان استناد می کنند و فیلسوفان کلبی را اسلاف آنارشسیمت خود می دانند. ولی واقعیت این است که آنارشسیم به صورت یک ایدئولوژی، آموزه جدیدی است، و اولین کسی که خود را آنارشسیمت خواند، «پرودون» (۱۸۰۹-۶۵) بود. آنارشسیمت ها همیشه به طرفداری از یا اعمال خشونت و هرج و مرج متهم گردیده اند و اعتقاد شاخه کوچکی از آن ها به تخریب جوامع موجود، ترور و آدمربایی (به طور مشخص «آنارشسیمت های فردگرا» که میراث دار اشترنر هستند) به همه آنارشسیمت ها تعمیم داده شده است. بی شک این تصویری مخدوش و نادرست است که به کرات از سوی بورژوازی و استالینیست ها تکرار می شود.

اساس نظرات آنارشسیمت ها درباره طبقه کارگر را باید در تحلیل این حقیقت پیگیری کرد که آنارشسیم زائیده انقلابی صنعتی اروپا و انقلاب کبیر فرانسه است. هدف انقلاب فرانسه تأمین آزادی بود. به اعتقاد آنارشسیمت ها این آزادی سرابی بیش نبود، چرا که رقابت و مالکیت خصوصی و فردی، سلطه طبقات بانفوذ را همچنان حفظ نمود. آنارشسیمت ها در جواب هگل که درباره انقلابی کبیر فرانسه گفته بود «آسمان به زمین آمد»، با تأسف گفتند افسوس که آسمان به شکل دولت به زمین آمد.

آنارشسیمت ها مانند مارکس شاهد مسخ شدن انسان ها به ویژه طبقه کارگر بودند و در اندیشه چگونگی رهانیدن بشریت از شرایط مسلط. هم مارکس و هم آنارشسیمت ها می دانستند که دولت سیاسی قادر به چاره اندیشی برای رهایی طبقه کارگر از بن بست موجود نیست.

گسترش ایدئولوژی آنارشسیم همراه با توسعه صنعتی در غرب به مثابه یک نهاد اجتماعی باعث گردید که آنارشسیمت ها به یک نوع راه حل عاجل گرایش یابند. این که بالأخره روزی- و یکباره- بندها و زنجیرهای اسارت حکومت بر پای کارگران از هم خواهد گسست و طبقه پرولتاریا آزاد خواهد شد و جامعه تعاونی خویش را خواهد ساخت.

و حکومت، با وضع قوانین و مقررات.



الکساندر برکمن

بنابراین اصول اعتقادی آنارکو-کمونیسم را می توان به صورت زیر خلاصه کرد:

- ۱- از میان برداشتن حکومت
- ۲- بازگشت به اقتصاد کشاورزی و گسترش صنایع کوچک و محلی

۳- توزیع عادلانه کالاها و فرآورده ها در میان مردم

۴- تبلیغ ایده و اندیشه تعاون و همکاری

آنارکو-کمونیست ها همچنین حامی آزادی افراد در گزینش راه و رسم زندگی خویش هستند. بنابراین درباره مسائلی مانند نحوه روابط زن و مرد، نظام آموزشی و دین و مذهب، به داوری و ارائه سبک و راه نمی پردازند. کما این که افرادی مانند «دروتی دی»<sup>(۴)</sup> و «آمون هنسی»<sup>(۵)</sup> از آنارشیست های کاتولیک، وابستگی خود را به کلیسا مانعی برای آنارشیست بودن نمی دانستند.

#### آنارکو سندیکالیسم

بنیان مکتب آنارکو-سندیکالیسم، بر صنعت و تولید صنعتی نهاده شده است. این جریان، اتحادیه های کارگری را مرکز ثقل اداره جوامع می دانند، و نظارت کارگران را راه حل تمام مشکلات و نابسامانی های جوامع. این بخش از آنارشیست ها می کوشیدند تا با بهره

این اشتباه و ساده اندیشی آنارشیست ها با عکس العمل مارکس و طرفدارانش مواجه گردید و موجب شد که اختلافات دو ایدئولوژی کاملاً متبلور گردد. به تعبیر مارکس، آنارشیست ها به بخشی از جامعه که خود محصول شرایط اقتصادی ویژه و شیوه تولید خاص و معینی است- یعنی روبنا- همچون دین کیشوت اعلام جنگ کردند، و بنابراین محکوم به شکست بودند.

آنارشیست ها در مقابل استدلال می کردند که دولت صرفاً حاصل نظام اقتصادی نیست، بلکه نتیجه فشار و زور است. تضاد بین دو ایدئولوژی تا به آن جا فزونی گرفت که ساعت ها از وقت جلسات بین الملل اول به ادامه بحث های شدید بین مارکس و باکونین اختصاص یافت، جدالی که در نهایت منجر به اخراج باکونین در یکی از نشست های بین الملل در لاهه گردید. و دفتر بین المللی نیز به نیویورک منتقل شد. آنارشیست ها نظام اقتصاد سوسیالیستی را به عنوان یک راه حل می پذیرند، ولی عده ای از آنان بازگشت به تولید یدی و اقتصادی کشاورزی را توصیه می نمایند.

#### آنارکو-کمونیسم

آنارکو-کمونیسم، متأثر از آرا و عقاید «کروپتکین» است. «الکساندر برکمن»، یکی از حامیان کروپتکین در کتاب «الفبای آنارشیسم» می نویسد: «آنارشیسم، در چند کلمه، به ما می آموزد که ما می توانیم در جامعه ای زندگی کنیم که در آن اثری از هیچ گونه اجبار و اضطراب نباشد؛ زندگی بدون اجبار، طبیعتاً به معنای آزادی است؛ این به معنای آزادی از زور یا فشار است؛ فرصتی برای تجربه نوعی از زندگی که به بهترین شکل مناسب شما باشد»<sup>(۳)</sup> و سپس ادامه می دهد که برای دستیابی به چنین زندگی ایده آلی اول باید از سر حکومت و نظام سرمایه داری خلاص شد و سپس آزادی و برابری در مصرف را جایگزین آن ساخت. این است کل مفهوم آنارکو-کمونیسم؛ به اعتقاد برکمن جوامع معاصر با تضادهای اقتصادی شرایطی به وجود آورده اند که انسان ها نمی توانند با آزادی کامل به زندگی خویش ادامه دهند، چرا که سرمایه داری و حکومت- هر یک به نوعی- آزادی را محدود ساخته اند: نظام سرمایه داری، با ایجاد اختلافات طبقاتی،

زمان خود هماهنگ بودند، ولی در چگونگی ساخت جامعه نوین با یک دیگر اختلاف داشتند. ایدئولوژی آنارشیزم در مجموع به آزادی فردی ایمان دارد و به عنوان یک نظام، کنترل گروهی را به ویژه از نوع سازمان‌یافته اش مانند دولت و حکومت، غیرضروری می‌داند. با این حال تاریخ به ما می‌آموزد که آنارشیزم با اتخاذ سیاست قهر و آشتی ناپذیری در برابر دولت- چه دولت سرمایه داری و حافظ منافع اقلیت باشد، و چه دولت کارگری و حافظ منافع اکثریت- بیش از همه خود را فریب می‌دهد. دولت انقلابی و گذرای پرولتاریا نه تنها در تضاد با منافع طبقه کارگر نیست، بلکه می‌تواند و باید به نفع آن‌ها وارد عمل شود<sup>(۷)</sup>.

ماکس اشترنر



ایدئولوژی آنارشیزم که گاه با مسلک فرد اشتباه گرفته می‌شود، می‌تواند به خود ببالد که به دلیل بحران سرمایه داری، اشتیاق انسان‌ها به دستیابی به آزادی، استقلال و استفاده به‌حق از امکانات مالی، و از سوی دیگر به دلیل خیانت‌های جریان‌های استالینیستی به جنبش کارگری در سطح جهان و یا حتی بی‌عملی و ضعف‌های بسیاری از سازمان‌هایی به اصطلاح «تروتسکیست»، موقتاً مورد توجه گروهی- چه بسا وسیع- قرار گرفته است.

تاریخ به ما آموخته است که خلاصی از ستم حکومت‌ها، اختلاف طبقاتی و در نهایت، دستیابی به آزادی به شیوه آنارشیزمی خواب و خیالی بیش نیست. خیال خامی که «سر توماس مور»، حدود ۵ قرن پیش به شکلی ظاهرپسندتر از افاسات امروزی آنارشیزم‌ها، تشریح

گیری از امکانات بین‌الملل اول جبهه مقاومتی در برابر سوسیالیست‌ها باز نمایند، پس از اخراج و تجربه چندین مورد اعمال خشونت و ترور در قالب سندیکالیسم، ظهور نمودند.

اصول و مبانی حاکم بر این جریان آنارشیزمی به طور کلی به این شرح است:

۱- سرپرستی و اداره واحدهای صنعتی به وسیله کارگران

۲- تقسیم بخش‌های صنعتی و کنترل آن‌ها به شکل فدراسیون و کمون.

۳- حل مشکلات و مسائل مربوط به روابط بین کمون‌ها و جوامع از طریق شوراهای کارگری.

### آنارشیزم فردگرا

جوهر و اساس ایدئولوژی آنارشیزم در دفاع از آزادی و خودمختاری انسان‌ها و تعارض با اتوریته و اقتدار نهفته است. این باوری است که در آنارشیزم فردگرا جلوه و نمود بیش‌تری (و یا شاید باید گفت افراطی) یافته است؛ مثلاً ماکس اشترنر می‌گوید:

«کمونیسم، با الغای کل مالکیت فردی، فقط من را هم چنان بیش‌تر به سوی وابستگی به دیگری، یعنی، وابستگی به کلیت یا جمع بازمی‌گرداند [...] و این امر] مانع حرکت آزادانه من است، قدرتی است مطلق که بر فراز من قرار دارد. کمونیسم به درستی علیه فشاری که من از سوی مالکین منفرد تجربه می‌کنم، طغیان می‌کند؛ اما قدرتی که در دست جمع قرار می‌دهد، به مراتب مهیب‌تر است»<sup>(۱)</sup>.

این جریان آنارشیزمی بدون آن که منکر همکاری و تعاون باشد، برای آن حدّ و مرزی تعیین می‌کند. مالکیت عمومی و سرمایه داری را نمی‌پذیرد و با هر دو به یک اندازه مخالفت می‌ورزد. اختلاف بین آنارکو-کمونیسم و آنارشیزم مبتنی بر اصالت فرد، از اواخر قرن نوزدهم به شکل دو جریان فکری متضاد قوام گرفت. هرچند هر دو ایدئولوژی در مخالفت با سازمان‌ها و تشکیلات موجود

منابع و توضیحات:

(۱) برای بحث بیشتر در این مورد، نگاه کنید به: سامان راد، «جریان های آنارشسیسم»، مندرج در نشریه میلیتانت، شماره ۵۳

<http://militaant.cloudaccess.net/anarch/435-anarch.html>

(2) Peter Kropotkin, "Anarchism", The Encyclopedia Britannica (1910)

<http://www.marxists.org/reference/archive/kropotkin-peter/1910/britannica.htm>

(3) Alexander Berkman, "A.B.C. of Anarchism", Freedom Press (1977), p. 9

[http://archive.org/download/AlexanderBerkman-ABCofAnarchism/AlexanderBerkman-ABCofAnarchism\\_text.pdf](http://archive.org/download/AlexanderBerkman-ABCofAnarchism/AlexanderBerkman-ABCofAnarchism_text.pdf)

(4) [http://en.wikipedia.org/wiki/Ammon\\_Hennacy](http://en.wikipedia.org/wiki/Ammon_Hennacy)

(5) [http://en.wikipedia.org/wiki/Dorothy\\_Day](http://en.wikipedia.org/wiki/Dorothy_Day)

(6) Marx Stirner, "The Ego and His Own", pp. 131-132:

[http://www.df.lth.se/~triad/stirner/theego/the\\_ego.pdf](http://www.df.lth.se/~triad/stirner/theego/the_ego.pdf)

(۷) برای اطلاع بیشتر از بحث «مارکسیسم و دولت»، نگاه کنید به: آرمان پویان، «الغای دولت از منظر مارکسیسم: بحثی با آنارشسیست ها» مندرج در نشریه میلیتانت، شماره ۵۴؛ آرمان پویان، «مارکسیسم و دولت»، مندرج در نشریه میلیتانت، شماره ۵۵.



ترجمه: پوریا مزدک

مقاله زیر، نخست به عنوان سرمقاله بولتن های کارگری که به وسیله اعضای «همگرایی انقلابی»<sup>۳</sup> - نشریه ماهانه جناح «اخگر»<sup>۴</sup> در فرانسه- توزیع می شود، منتشر گردید.

۳ دسامبر ۲۰۱۲

دروغگوها

" دولت تمام مدت در حال دروغ گفتن به ما بوده ... " خائن ها " ... " ما بیزار شده ایم. مونتبورگ باید برود! " ... " ما این توانائی را داریم که به کابوسی برای این دولت بدل شویم، همان طور که برای دولت سارکوزی بودیم " ... " مبارزه جدی و جدی تر خواهد شد. اگر مجبور بشویم که برای حفظ کوره های ذوب آهن دست به خشونت بزنیم، این کار را خواهیم کرد..."

این ها قسمتی از خشم و انزجاری بود که کارگران فلورانژ بعد از بیانیه نخست وزیر که نشان دهنده عدم عمل به قول های مونتبورگ بود، نشان دادند. هیچ ملی سازی، حتی به شکل موقتی انجام نخواهد گرفت و هیچ

<sup>3</sup> *Convergences Révolutionnaires*

<sup>4</sup> L'Étincelle



برای کنترل کارگری می باشد.

خریداری برای در دست گرفتن امور پیدا نمی شود.

### دروغگوهای باج گیر

در عوض، دولت همه شرایط میتال را پذیرفته و فقط اندکی رنگ و لعاب به آن اضافه می کند:

در هر نقطه، بربریت سرمایه دار در حال بستن مجموعه های صنعتی یا اخراج کارگران است. به عنوان مثال گروه صنعتی PSA که به وسیله خانواده پژو اداره می شود. در عین حال آن ها در حال باج خواهی از ما به وسیله " موافقتنامه های مشوق رقابت" به منظور "حفظ مشاغل" هستند که می توان به گروه رنو اشاره نمود. یا این که ما را به عدم سرمایه گذاری تهدید می کنند، مثلا گروه آرکما<sup>۷</sup>. تمام این ها به این خاطر است که مشاغل را نا امن تر کرده و ساعات کاری را انعطاف پذیرتر نمایند و هم چنین دستمزدها را کاهش داده و بر حجم کار بیفزایند، در حالی که در همان زمان، اخراج کارگران را با اصلاح قوانین کار آسان تر نمایند. دولت در تلاش است تا امتیازاتی به کنفدراسیون های اتحادیه ای دهد و آن ها در عوض وانمود به بازی "گفتگوی اجتماعی" نمایند.

" انتقالی برای ۶۳۰ کارمند در عین اجرای برنامه کاهش مشاغل از طریق ترک خدمت داوطلبانه، کلک حقوقی جدیدی که در لوای آن اخراج کارگران را مخفی می کنند. هیچ مزایایی برای کارگران موقت و آن دسته از کارگرانی که استخدام پیمانکار هستند در نظر گرفته نمی شود. در ازای کارگرانی که بازنشست می شوند هیچ شخصی استخدام نمی شود. یکشنبه هفته گذشته خبری از مدیر شرکت مبنی بر بستن از پیش برنامه ریزی شده کوره های ذوب آهن، درز کرد. این بیش از پیش سبب خشم ادوارد مارتین، نماینده کنفدراسیون ملی کار فرانسه (CFDT) در فلورانژ، که پیش از این دولت را به خیانت متهم کرده بود، شد.

### دوره اولاند همانند دوره سارکوزی است

**فلورانژ، PSA, SFR, سانوفی، آرکما... و همه دیگر شرکت ها در بخش دولتی و خصوصی، ما هم مثل شما می جنگیم!**

در سال ۲۰۰۸ سارکوزی تعهد کرده بود: "دولت چه با میتال و چه بدون آن بر روی گراندرانژ سرمایه گذاری خواهد کرد." یک سال بعد کارخانه گراندرانژ بسته شد و ۶۰۰ کارگر بیکار شدند. امروز دولت دارای یک نقش دوگانه شده: مونتیورگ برای کارگران متحصن در برابر خزنه داری نان کرواسان<sup>۵</sup> می آورد، در حالی که ابرو<sup>۶</sup> از توافقی که با میتال کرده، بسیار خشنود به نظر می رسد! آن ها دقیقا از همان روش قدیمی برای فریفتن کارگران استفاده کردند: با یک طعمه، مثلا ملی سازی (از نوع موقتی اش!) که در واقع نوعی از تملک نصفه نیمه به وسیله دولت، با قیمت بسیار بالا و بدون تضمین حفظ مشاغل است، جلو بیاید. اما در برابر سرمایه دار گریگ صفتی که ثروت شخصی اش ۱۶ میلیارد یورو بوده و سال گذشته ۲.۳ میلیارد دلار به خودش به عنوان سود در بازار سهام پرداخت کرده بود، تنها راه مؤثر مصادره کردن شرکت و واگذار کردن آن به کارگران

کارگران استیل فلورانژ بسیار دلزده بوده و احساس می کنند که در حقشان خیانت شده. واکنش هایشان حاکی از خشمی است که دیگر کارگرانی هم که در بخش های دولتی و خصوصی، با دروغ ها، باج خواهی ها و برنامه های تعدیل نیروی مشابه روبه رو هستند، در دل دارند. در همه جای فرانسه، کارگرانی در حال مبارزه برای دستمزدشان و بر ضد کاهش مشاغل هستند. تنها زمانی که ما همه مبارزاتمان را در یک جنبش قدرتمند، که دارای ابعادی ویرای مبارزات فردیست بریزیم، می توانیم خواسته هایمان را تحمیل کنیم. آن موقع است که یک نفر می تواند برای رؤسای که خواستار دیدار فوری با خدمتگزارانی که زمانی مجبور به صرف نظر از قسمتی از سهم سود شرکت شده بودند، نان های کرواسان بیاورند... این دفعه نوبت کارگران است.

<sup>5</sup> Croissant

<sup>6</sup> Ayrault

<sup>7</sup> Arkema



## انتخابات ژاپن: کمترین میزان مشارکت از زمان آغاز ثبت داده ها

مایکل رابرتز

آرمان پویان

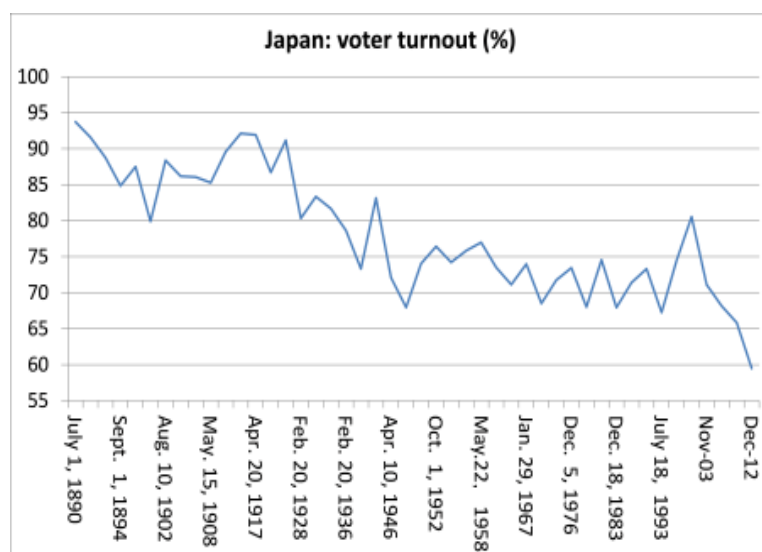
مهمترین حزب اصلی راست- میانه و حامی سرمایه داری در ژاپن، یعنی حزب «لیبرال دموکرات» (LDP) به رهبری شینزو آبه، در انتخابات عمومی روز یکشنبه برای نمایندگان مجلس سفلی کشور، به پیروزی قابل توجهی دست یافته است. بنابراین حزبی که پس از جنگ جهانی دوم به وسیله آمریکایی ها برای تثبیت دموکراسی سرمایه داری در ژاپن ابداع شد و طی ۶۵ سال متوالی اکثراً قدرت را در دست داشته است، پس از طی چهار سال بی‌اعتنایی عمومی، باری دیگر به صحنه بازگشته است.

آن چه رسانه ها را به وجد می آورد این است که LDP و متحد ائتلافی او، یعنی کومیتو، احتمالاً به کرسی های کافی برای به دست آوردن دو سوم اکثریت در مجلس سفلی دسترسی دارند، و این یعنی دولت می تواند تضمین کند که مسیر سیاست هایش از طرف مجلس سنای علیا- یعنی جایی که حزب دموکرات (DP) به عنوان حزب شکست- خورده دولت، اکثریت را در دست دارد- بلوکه نخواهد شد. شکست حزب دموکرات

انعکاس زیادی داشته است، چرا که ناتوانی این حزب از انجام وعده های خود- یعنی شفافیت دولت، کاهش بوروکراسی و پایان دادن به رکود اقتصادی (آن چه "دهه های بربادرفته" نامیده می شود) که سرمایه داری ژاپن از زمان پایان دهه ۱۹۸۰ تجربه کرده- شرکت کنندگان در انتخابات را شدیداً ناامید ساخته است.

اما تمرکز رسانه ها بر روی کسب احتمالی اکثریت از سوی این حزب، به آن معناست که رسانه ها حقیقت به مراتب مهمتری را از انتخابات از دست داده اند، و آن این که میزان تقریبی شرکت در انتخابات ژاپن، پایین- ترین مقدار از سال ۱۸۹۰ به این سو بوده است (یعنی از

زمان ثبت داده ها)! تخمین زده می شود که میزان شرکت رأی دهندگان، در سطح ۵۹.۵۲ درصد قرار دارد، یعنی پایین تر از حداقل سطح به ثبت رسیده در انتخابات ۱۹۹۶ (۵۹.۶۵ درصد). این در حالی است که میزان مشارکت در انتخابات سال ۲۰۰۹، ۶۹.۳ درصد بود که بالاترین میزان مشارکت در دوره پسا جنگ بوده است. من این ارقام را از رسانه های دولت ژاپن استخراج کردم؛ این داده ها نشان می دهد که سقوط حمایت رأی دهندگان در انتخابات اخیر این بار به طور اخص وحشتناک بوده است، به ویژه اگر به یاد داشته باشید که انتخابات های پیش از سال ۱۹۴۵، در یک کلام بسیار مشکوک بودند.



در این جا مجال آن نیست که بخواهم چرایی شکست مفتضحانه سرمایه داری ژاپن در طول ۳۰ سال گذشته را در نظر بگیرم. اما اجازه دهید که فعلاً به مهم ترین شاخص های مارکسیستی نگاهی داشته باشیم. موتور محرکه صعود عظیم بخش مانوفاکتور ژاپن پس از جنگ دوم جهانی، نرخ بسیار بالای سود بود. این نرخ نخست در طول دهه ۱۹۶۰ سقوط کرد و «معجزه» ژاپن در میانه دهه ۱۹۷۰ به پایان رسید. پس از نخستین بحران اقتصادی پسا جنگ در سال های ۱۹۷۴-۷۵، ژاپن شروع به مبارزه کرد. رشد اقتصادی سالانه ژاپن از ۱۹۷۴ تا



بزرگ واداشتند. در نتیجه، ژاپن باقی ماند و بدهی عظیم بخش عمومی که به بخش های مولد اقتصاد فشار می آورد و ارزش جدید و پس اندازها را می مکد (بدهی عمومی به عنوان نسبتی از تولید ملی، بیش از دو برابر بدهی عمومی در اروپا و ایالات متحده است). سرمایه داری ژاپن این گونه بود که به یک سرمایه داری زامبی تبدیل شد.

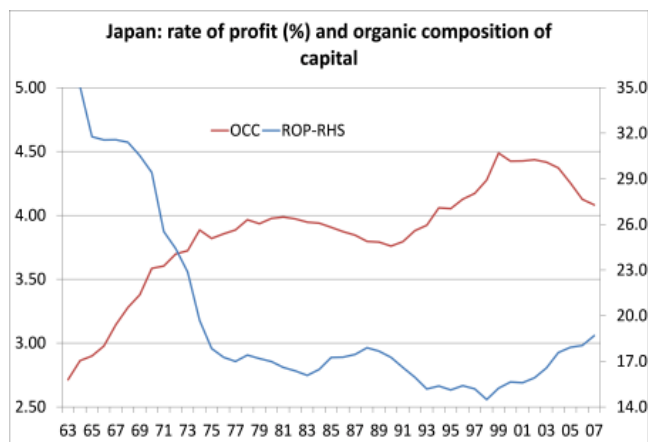
در سال ۱۹۹۸، نخبگان سیاسی ژاپن تلاش کردند تا تحت رهبری نخست وزیر نئولیبرال، یعنی کوئیزومی، که برای تجدیدساختار بانک ها، خصوصی سازی بنگاه های دولتی و مالیات های بالاتر برگزیده شده بود، دست به «اصلاحات» بزنند. این موضوع به احیای موقتی سوددهی انجامید، البته به بهای متوسط استانداردهای زندگی، کاهش حقوق مستمری و بدتر شدن مزایای کار. بنابراین رأی دهندگان امیدوار بودند که حزب دموکرات جدید- ترکیبی از سوسیالیست های سابق، سوسیال دموکرات ها و لیبرال ها- نشانه جدیدی باشد برای پاکسازی سیاست ژاپن، پایان دادن به فساد و ارتشا و بازگرداندن رشد. اما از بد روزگار، رویدادهای سه گانه زلزله- سونامی، فاجعه هسته ای و بحران اقتصادی جهانی، بار دیگر سرمایه داری ژاپن را درهم کوبید. تولید ناخالص داخلی اسمی ژاپن در سال ۲۰۱۰، پایین تر از سطح پیشین خود در سال ۱۹۹۴ بود.

اکنون شمار زیادی از رأی دهندگان توهم خود را نسبت به تمامی احزاب از دست داده اند و به همین خاطر شاهد کمترین میزان مشارکت در طول تاریخ ثبت شده انتخاباتی این کشور هستیم. حزب لیبرال دموکرات (LDP) دوباره افسار قدرت را به دست گرفته و قول داده است که بیش تر روی پروژه های دولتی هزینه کند، و نه افزایش مالیات، رونق صادرات از طریق کاهش ارزش پول ین، بازگرداندن تسهیلات انرژی هسته ای، افزایش هزینه های نظامی و برخورد «سفت و سخت تر» با چین (یعنی همان سیاست های کهنه و ورکشسته ۳۰ سال پیش).

۶ دسامبر ۲۰۱۲

۱۹۹۰، حدود ۳.۸ درصد بود، در حالی که همین نرخ طی سال های ۱۹۵۶ تا ۱۹۷۳، ۹.۲ درصد بود. سرمایه داری ژاپن، ارتش ذخیره کار ارزان خود را از پای درآورده بود، و افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه نیز سوددهی را پایین نگاه می داشت.

ژاپن: نرخ سود به درصد (نمودار آبی) و ترکیب ارگانیک سرمایه (نمودار قرمز)



سرمایه داری ژاپن اکنون پیش از آغاز رونق اعتباری عظیمی که ایالات متحده و اروپا از سال ۲۰۰۲ به بعد به آن وارد شده بودند، تلاش کرد که با جستجوی سودهای بالاتر در بخش های غیرمولد نظیر املاک و مالیه، این سودی را بالا ببرد. حساب اعتباری ژاپن در سال ۱۹۸۹ منفجر شد، و این انفجار همان قدر مهیب بود که بحران مالی جهانی ۲۰۰۷-۲۰۰۸. ژاپن وارد رکودی شد که همزمان با رکود جهانی سال های ۱۹۹۰-۹۱ بود. اما در همان حال که سایر اقتصادهای سرمایه داری اصلی شاهد بهبودی نسبی پس از آن رکود بودند، سوددهی سرمایه داری ژاپن در طول دهه ۱۹۹۰ باز هم بیش تر سقوط کرد.

دلیل اصلی این امر، به ظاهر عدم تمایل نخبگان حاکم در بانک ها، شرکت های بزرگ و دولت به پذیرش اهرم زدایی در بخش مالی بیش از حد گسترش یافته بود. آن ها درست مانند همان کاری که ایالات متحده و دولت های اروپایی در سال ۲۰۰۹ انجام دادند، مالیات دهندگان و دولت را به اعطای کمک مالی به بانک ها و مؤسسات



## بیانیه سوسیالیست های انقلابی مصر

**میلیتانت:** متن بیانیه رفقای سوسیالیست انقلابی مصر، تنها برای آشنایی با مواضع این گروه در ارتباط با وقایع مصر ترجمه شده است و الزاماً مورد تأیید ما نیست.

\*\*\*

مُرسی ضمن تداوم سیاست های لجویانه و نابخردانه، اعلام کرد که همپرسی قانون اساسی در کمتر از ده روز برگزار خواهد شد. این پاسخ به راهپیمایی های میلیونی و نیرومندی که میدان های شهر را پر کرده اند، یادآور همان سیاست های دیکتاتور مخلوع مصر، مبارک، نسبت به جنبش سیاسی و اجتماعی است. به نظر می رسد مُرسی، که تنها با ۱ درصد اختلاف به پیروزی دست یافت، بر روی قدرت و توان سازمان خود و بسیج نیروهای اسلامگرایی که یکشنبه گذشته در میدان نهضت مصر دست به تظاهرات زدند، حساب می کند. اما همان طور که درس های تاریخ نشان می دهد، مادامی که توده ها مصمم به ادامه دفاع از منافع انقلاب خود هستند و هنوز امید خود را به تکمیل بیش تر این دستاوردها از دست نداده اند، هیچ حاکمی تاب مقاومت در برابر جنبش آنان را نخواهد داشت.

به نظر می رسد بحران اقتصادی وخیمی که طبقه سرمایه دار را دربر گرفته، به همراه تلاش های مُرسی و باند او برای پیروزی اکثریت اعظم در انتخابات پارلمانی پیش رو از طریق آرای سلفی ها (که پشت مخاطر مجویی اخیر او هستند)، به یک قطب بندی حول محور سکولار-مذهبی منجر شده است و نه کشاندن فقرا و مردم تحت ستم به مصاف با کارفرمایان، فارغ از این که آن ها اسلامگرا باشند یا لیبرال و عناصر سابق رژیم.

ما به زندگی شهادی که خونشان را در میدان های انقلابی نثار کرده اند سوگند یاد می کنیم که شما قادر به تصویب این قانون اساسی، که برای متخاصم نمودن طبقات مردم یک شبه طرح ریزی شد، نخواهید بود. این قانون اساسی، قانونی است که حقوق اجتماعی و اقتصادی را مشخص نمی کند، به دفاع از بازداشت روزنامه نگاران می پردازد، درها را مجدداً به سوی دادگاه های نظامی شهروندان می گشاید، از منافع دستگاه نظامی حمایت می کند، و مصمم است که مسیحیان و

زنان تحت ستم مصر را به حاشیه براند. مشخص است که توده های مردم با این ادعاها که قانون مزبور باید هرچه سریع تر به منظور بازگرداندن «ثبات» تصویب شود، فریب نخواهند خورد؛ به خصوص به این دلیل که سند مزبور، با تصمیم دولت هشام قنديل برای افزایش بهای برق به عنوان بخشی از طرح آزادسازی قیمت خدمات در موافقت با درخواست های صندوق بین المللی، همزمان بوده است. تمامی این ها به یمن ایالات متحده امریکا رخ می دهد و مؤید نقش خائنانه ای است که قنديل در ایجاد آتش بس موقت در غزه ایفا کرد.

با این حال مخالفت ما با سیاست های مُرسی، هرگز به موافقت ما با تردستی هایی که اخیراً با تشکیل «جبهه رستگاری ملی» درحال انجام بوده، نیست. این جبهه، شاهد حضور شانه به شانه حمدین صباحی در کنار عمرو موسی، و محمد البرادعی در کنار سید البدوی- که لحظه ای برای ملاقات با سفیر امریکا در مصر تردید نکردند- بوده است. با وجود تمامی این ها، نشست های جبهه به نحوی ادامه می یابد که گویا هیچ چیزی رخ نداده است.

ما خواهان تشکیل یک جبهه انقلابی، به دور از بقایای رژیم قدیم، برای تداوم مبارزه به سوی تکمیل اهداف انقلاب، یعنی به دست آوردن نان، آزادی و عدالت اجتماعی، هستیم.

ما متعهدیم تا برای مطالبات زیر مبارزه کنیم:

• طرد پیش نویس قانون اساسی و انتخابات مجدد یک مجلس مؤسسان که نماینده جامعه، اقلیت ها و مردم تحت ستم باشد.

• حذف بیانیه دیکتاتور مآبانه قانون اساسی.

• سرنگونی دولت هشام قنديل و تشکیل یک دولت انقلابی تعیین حداقل دستمزد به میزان دست کم ۱۵۰۰ پوند در ماه، تحمیل یک دستمزد حداکثری، قراردادهای دائمی برای کارگران موقت، و پایان دادن به خصوصی سازی، و ملی نمودن شرکت های انحصاری.

• عقب نشینی کامل از توافق با صندوق بین المللی پول

پرافتخار باد شهدا- قدرت و ثروت به دست مردم

۴ دسامبر ۲۰۱۲. برگردان به فارسی: نازنین صالحی

غار تگری، در مراحل مختلف با لباسهای دیگری فراهم سازند.

برای مثال، چنانچه مشاهده کردیم بعد از انقلاب ۵۷ و استقرار جمهوری اسلامی شعار تجزیه طلبی از تمام رسانه های حاکمیت جدید هر روز چهره ای تازه بخود میگرفت و با این شعار مردم خود را فریب داده و با احساسات مذهبی و ملی آنها بیشتر بازی کرده تا در این مورد بقول آخوند قرائتی بر خر مرادشان که همان فریب توده ها و بکرسی نشاندن قدرت ارتجاعی خود بود، سوار شوند و بتوانند زمینه را برای استحکام قدرت خود و تفرقه و جنگ تحمیلی و سرکوب آزادیهای دموکراتیکی که حاصل خونهای ریخته شده بهترین فرزندان آزادیخواه قبل از انقلاب بود، فراهم آورند و بمرور زمان و قدم به قدم در ابتدا به بهانه تجزیه طلبی، سرکوب آزادیهای دموکراتیک را از ملیتهای تحت ستم مبارز و آزادیخواه و عدالت طلب که از آگاهی سیاسی نسبتاً بیشتر برخوردار بودند، شروع کرده و سپس یکی پس از دیگری حساب شده از اپوزیسیونهای مختلف تا برادران وهمدستان دیروز خود را سرکوب نمودند تا توانستند با خیال آسوده با خودی ها سر از کهریزک ها در آورند.

اما جای تعجب است درست در شرایطی که رژیم اسلامی سیاست سرکوب و استعمار و تجاوزش بعد از سی و سه سال برای همگان مشخص شده و بعلت بحران عمیق و تضاد درونی شدید، رژیم کنترل جامعه را دارد از دست میدهد و در حالیکه غرق در بحران سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و در انزوای جهانی قرار دارد، منزلت پرستان پان ایرانیست به جرئت میتوان گفت وطن پرستان بیمایه و منافع طلب از راست و چپ و احزاب کاغذی آن ها بعد از سی سال سر از لاک خود بیرون آورده و مسئله تجزیه طلبی را با رنگ و روغن آمیزی جدید مطرح کرده تا بار دیگر ذهنیت توده ها بخصوص جوانان عزیز فارس زبان را از واقعیات جامعه منحرف سازند و با مطرح کردن تجزیه طلبی بار دیگر احساسات ملی و مذهبی توده ها را بیازی گرفته تا زمینه تفرقه و قدرت خود، برای اهداف پلید غارتگری در جنگ تحمیلی دیگر در آینده برای سرکوب آزادیهای دموکراتیک فراهم سازند و با این خصلت غیردموکراتیک و غیرمردمی

### نکاتی در مورد تجزیه طلبی، الحاق طلبی اجباری و الحاق طلبی اختیاری یا آزاد

مقاله زیر از طرف رفیق علی رزاقی برای نشریه ارسال شده و پس از اصلاحات جزئی در برخی از کلمات و رفع برخی اشتباهات نگارشی، عیناً برای درج در ستون بحث آزاد نشریه، آماده شده است. نشریه میلیتانت سعی می کند تا در شماره های آتی در مورد مسأله ملی و حق تعیین سرنوشت مطالبی را منتشر کند.

\*\*\*

قبل از هر چیز بهتر است به مسئله تجزیه طلبی اشاره ای کوتاه نمایم تا خوانندگان عزیز را از مطرح کردن مسئله تجزیه طلبی و اهداف آن و مضرات تاریخی این تبلیغات زهر آگین بوسیله پان ایرانیستهای در جریان قراردهم.

جان کلام توده ها بخصوص جوانان عزیز ایرانی فارس زبان اساساً باید بدانند چرا کلمه تجزیه طلب در رسانه های فارس زبان هر روز لباس تازه ای بر تن دارد چنانچه بر کسی پوشیده نیست، تجزیه طلبی معمولاً از طرف پان ایرانیستها- میتوان گفت وطن پرستان بی مایه و جاطلب و منافع طلب و با افکار مریض گونه شوونیستی و نازیستی با رنگهای مختلف- مطرح میشود در مرحله اول برای فریب جوانان و توده های خودی فارس زبان و مخدوش کردن افکار عمومیست تا افکار همزبانان خود را نسبت دیگر ملیتها و انسانها و زبانهای دیگر شستشو داده و زمینه سیاست تفرقه بینداز، حاکمیت و سرکوب و غارت کن را در جامعه برای خود فراهم نمایند. بدین ترتیب به خیال واهی خود تا بتوانند در قرن ۲۱ زمینه حاکمیت خود را برای اختلاف و غارت کردن ثروت توده ها را فراهم سازند، چنانچه در تاریخ نژاد پرستان اثبات شده است.

تجزیه طلبی در مفهوم سیاسی آن بمعنای تفرقه میان مردم و فریب توده ها برای سرکوب قدم به قدم آزادیهای دموکراتیک و برای اهداف منافع طلبانه تبلیغ شده و هنوز میشود تا زمینه را برای ارتجاع و استبداد با خصائل

مشکلات و تعصبات خود را حل کنند و توده های فارس زبان خودی را بیشتر از این گمراه نکرده و مورد تمسخر دیگران قرار ندهند، آیا یک قوم میتواند حد اقل ۱۵ میلیون نفر باشد؟! سوال اینجاست چرا پان ایرانیستها در نشریات، اکثراً خود را پروفیسورتاریخ معرفی میکنند، اما وقتی به تاریخ ملت ها ایران میرسند، چشم بصیرت تاریخ واقعی آنها را ندارند. اگر بگذشته دورنگریم، برای مثال بهتر است بتاریخ بعد از جنگ جهانی ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ کنفرانس ورسای و ۱۹۲۰ کنفرانس سرو مربوط به کردها نظری بیفکنند و آنرا بدست فراموشی نسپارند و تاریخ را کمتر از این سانسورکنند، ملت های شریف ایران بخوبی میدانند تحریف تاریخ از طرف پان ایرانیستها ادامه سنت های غلط گذشته افکار نازیستهاست و صرفاً برای فریب توده ها و اختلاف و جنگ و خونریزی میان مردم میباشد که تنها اقلیتی به نرخ روز نان خورده و کیسه های خود و اربابانش را از آن پر خواهد کرد و همچون رژیم شاه و عواملش فرار را بر قرار ترجیح خواهند داد.

قوم ، به یک خانواده و یا چند خانواده گفته میشود که از لحاظ نسبی مثل پدر ، پدر بزرگ و مادر ، مادر بزرگ و ... یا از لحاظ سببی مثل ازدواج با غیر خودی و اقوام دیگر و غیره یک فامیل یا طایفه و عشیره ای را تشکیل دهند و در این شرایط امکان رسوخ زبانهای دیگر و لباسهای دیگر و فرهنگ دیگر از لحاظ سببی وجود خواهد داشت، در نتیجه قوم نمیتواند خصوصیات مشخص و مشترک تاریخی و فرهنگ و زبان مشترک ملت را دارا باشد، قوم بعلت رفت و آمد و معاشرت اکثراً مدیگر را خواهند شناخت، اما در مقوله ملت ابداً چنین نیست. چنانچه شرایط تاریخی ملیتهای مختلف در مکان استبدادی مشترک به اثبات رسانده است که سیاست خود محوربینی حاکمین ملت بالا دست بعلت عدم رعایت عدالت اجتماعی نسبت به ملیتهای تحت ستم و نقض معیارهای سیاسی و حقوقی سازمان ملل نسبت به این ملیتها، شکافهای عمیق و جبران ناپذیری دربین توده ها بوجود خواهد آورد که جبران آن برای شکوفایی جامعه با افکار مریض نازیستی در فرض هم محل خواهد بود.

بتوانند بقول خود بر اریکه قدرت خدا دادی و موروثی و دور زدن ها، برای فریب توده ها همچون رژیم آخوندی در زمین سیاست آینده بازی کنند، اما غافل از آنند حافظه تاریخ خیانت و جنایت گذشته آنها را هرگز فراموش نخواهد کرد و هنوز جوهر بد نامی، رسوائی و اعمال زشت و خیانت و جنایت آنها در لیست کتابهای تاریخی خشک نشده و بعلت فرار آنها تصفیه حسابی صورت نگرفته است و شعارهای طنین انداز مردم انقلابی و آزادیخواهی که در قیام ۵۷ و اندکی بعد از انقلاب درکوچه و خیابان و شهرها و مکانها هنوز فراموش نشده و در گوشها کماکان باقیمانده است.

الحاق طلبی اجباری، چنانچه از نامش پیداست بدخیم برای مردم، اما خوش خیم و خواست پان ایرانیستها، بهتر میتوان گفت وطن پرستان غارتگر، میباشد. در این شرایط ملیتها و زبانها مختلف بدون استثنا و چشم و گوش بسته و برده وار باید اتوریته دیکتاتوری پان ایرانیزم مرکزی را پذیرا باشند تا وطن پرستان بیمایه و پان ایرانیستها با برنامه و به آسانی بتوانند سیاستهای تحقیرآمیز خود را بر ملیتهای مختلف که اکثریت مردم ایران هستند، تحمیل نمایند، بهمین جهت از واژه قوم برای تحقیر ملتها معمولاً آگاهانه استفاده کرده و آنرا در سطح وسیعی تبلیغ و ترویج میکنند تا هویت سیاسی کردها را منحرف سازند و بیشتر خود را مطرح نمایند، در اینجا برای درک بیشتر لازم میدانم خلاصه از مفاهیم قوم و ملت را توضیح دهم.

ملت، به مجموع انسانهایی گفته میشود که شرایط تاریخی مشخص و مشترک ، زبان مشترک ، آداب و رسوم مشترک و لباس مشترک و بطور کلی فرهنگ مشترک دارا بوده و در شرایط تاریخی مشخص دارای سرزمین و جغرافیای مشترک باشند، برای هیچ عقل سلیمی بااستثنای پان ایرانیستها ها قابل قبول و منطقی نیست که میلیونها انسان را با چنین شرایطی تاریخی مشخص فوق قوم بنامند.

آیا پان ایرانیستها از چپ و راست این سوال ساده را از خود کرده اند یک فامیل یا قوم بزرگ آنها حداکثر چند نفر میتوانند باشند تا بتوانند حداقل نیمی از گزافه گویی و

بر ما واضح است جامعه ایران جامعه چند ملیتی میباشد و بعلت حاکمین مستبد و آموزش غلط آنها با یک اخلاق سیاسی سالم سالهای زیادی فاصله دارد و انحطاط در تارو بود جامعه رخنه کرده است آنهایی که با این فرهنگ غوطه ور بودند و دیروز خود را آزادیخواه مینامیدند و درکنار فرزندان شریف مردمی و انقلابی بودند، فقط از این رو در کنار آنها قرار گرفتند که در فرصت لازم به پشت این انقلابیون دشمنه فرود آوردند انقلابیونی که برای آزادی انسانها و نسلهای آینده در باتلاق زندگی درد میکشیدند و هر وقت تشنه میشدیم با کفشهای لبریز از خون خود، رفع عطش میکردند و هر وقت گرسنه بودند از کرمهای زخمهای خود برای ادامه مبارزه و رفاه مردم تغذیه میکردند اما شرایط امروز در تناقض با دیروز قرار دارد و اکثر جامعه مبتلا به آنچه شده است که از ابتدای حاکمیت جمهوری اسلامی تا بحال دامنگیر ما بوده است و تا حدودی نه چندان زیاد دردها مشترک شده اند و برای رفع دردهای مشترک و ریشه کن کردن این دردها در آینده نکاتی چند باید کاملاً مورد درک انسانهای شریف و آزاده بخصوص کارگران و جوانان که امید شکوفایی هر مملکت هستند قرار گیرد تا دوباره اشتباه های تاریخی گذشته تکرار نگردد و اینبار انقلابیونی که فرزندان راستین منافع توده ها هستند در زمین بازی چاچول بازیان بازار سیاست فردا بر آنها غلبه کنند.

باتوجه به تجارب و شرایط حساس منطقه باید درک کرد لباسهای دوخته شده اخوان المسلمین شیعه با اندکی سنی که ماهیتاً با رژیم اسلامی چندان تفاوتی ندارند، در حال اتو کشیدن میباشد و برای جلوگیری از آن انقلابیون، جوانان فارس زبان، دانشجویان، زنان و کارگران و ملیت های تحت ستم باید با افکار پان ایرانیستهای راست و چپ های شوونیست که در اعماق تفکرشان در این شرایط حساس تاریخی تنها جلب رضایت حاکمان و گرایشات اخوان المسلمین شیعه نهفته است، مرزبندی کامل داشت ، به تبلیغات تنش آفرین آنها در جامعه توجه نکرد و یا با آن برخورد قاطع کرد تا بخوبی توانست در میان ارتجاع و حقیقت آزادیخواهی یکی را انتخاب کرد و آنچه که در حقیقت نمایان است خواست و هویت ملیتها حقوقی نیست بلکه سیاسی است و باید باین خواسته عملاً جواب منطقی داده شود تا دستان اجنبی و مزدوران

الحاق طلبی اجباری دره عمیقی بین ملت ستمگر و ملیتها ستمکش بوسیله دست اندر کاران حاکمیت ملت بالا دست به وجود خواهد آورد، بخصوص این دره عمیق را منافع طلبان و ناسیونالیسم ملت بالا دست با دیدگاه نازیستی خود در میان زحمتکشان ملیتهای مختلف عمیق تر کرده تا از این طریق به اهداف شوم خود که همان تسلط و غارت بر منافع توده ها، دیکتاتوری بر جامعه، پدر سالاری و تحقیر و پامال کردن حقوق نیمی از کل جامعه که زنان میباشند، برسند و با این شیوه عقب افتادگی جامعه و نفت سرفره های خالی مردم فقیر را همچون رژیم اسلامی بنفع جیبهای خود و محافل خود تضمین نمایند.

#### الحاق طلبی اختیاری یا آزاد

اگر شرایط الحاق طلبی اختیاری کاملاً درک و درست قابل فهم باشد، رفع مشکلات جامعه تماماً در آن نهفته است، در این شرایط باید عقلانیت را کاملاً جایگزین عصبیت و تعصبات خشک و بیهوده نازیستی و شوونیستی قرار داد تا توانست راه حل همیشگی را جست و زمانی قادر خواهیم شد راه حل دائمی را بجویم که آنچه را برای خود می پنداریم ، برای دیگران روا داشته باشیم تا بتوانیم راه حل منطقی و همیشگی و تاریخی برای پیوند ناگسستنی انسانها را ارائه داده و در تاریخ خود بدون دخالتگری اجنبی برای نسلهای آینده دور از هر تفرقه و جنگ و جدالی به ثبت رسانیم. برای مثال تا آزادی دیگران را برسمیت نشناسیم و از آن عملاً پشتیبانی نکنیم ، آزادی را درک نکرده و بذر بدبینی را در جامعه نسبت به ملیتهای مختلف خواهیم افشاند و خود عامل عدم شکوفایی جامعه و تجزیه آن خواهیم شد و تا زمانیکه آزادی را کاملاً درک نکرده ، قادر نخواهیم بود خود را آزاد کنیم، در نتیجه اگر میخواهیم خود آزاد باشیم باید اصول آزادی را درک کرده و به آزادی دیگران همچون آزادی خود ارج نهیم و آزادی دیگران را آزادی خود بدانیم برای بدست آوردن آن از هیچ فداکاری دریغ نورییم در غیر اینصورت آزادی انسانها را همچون خیابان یکطرفه برای خود تداعی خواهیم کرد و بحاکمیت کنونی و امثالهم در حال و آینده مهر تایید خواهیم گذاشت.

مزاحمت در محیط حاکمیت خود اعلام نکردند؟! و اساساً اگر بقول پان ایرانیستها و وطن پرستان بیمایه و همفکران آنها، این ها تجزیه طلب بودند و یا هستند، چرا اولاً در محیط حاکمیت خود اعلام تجزیه نکردند و در ثانی مذاکره و دیالوگ را با حکومت مرکزی انتخاب کردند، در اینجا باید به این نتیجه رسید اگر تجزیه ای صورت بگیرد عامل اصلی این تجزیه دولتهای نادان و آنهایی هستند که مارک تجزیه طلبی را بدیگران میزنند، مثل پان ایرانیستها، و سوسیال وطنی ها و ملی مذهبی ها و غیره که امیدوارم بخود برخورد کرده و حقیقت را جویا کنند.

۲- برسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت ملتها، بمعنی اعلام خاتمه خود محور بینی و دیکتاتوری و تضمین کننده نواختن سرود شادی و یکتواخت دموکراسی واقعی نه فریب برای نهادن نهالهای آزادی و عدالت اجتماعی مشترک خواهد بود.

۳- برسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت، بمعنی کوتاه کردن دخالت سیاست خارجی و بخصوص مزدوران داخلی و خارجی آنها که عوامل مهم تنشها و جنگهای داخلی بعنوان مختلف در بین مردم میباشند تا از این طریق توده ها را سرگرم کرده و احساسات مذهبی و ملی آنها را بیازی گرفته تا به بهانه جنگ آزادیهای را سرکوب و ثروت و سامان آنها را بغارت برند.

۴- برسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت ملتها، بمعنی پایان رساندن تمام ریشه بدبینی ها که از طرف حاکمین مستبد و دیکتاتور که برای بقای حاکمیت ننگین خود با ثروتهای کلان توده ها در جامعه تفرقه را سازماندهی داده و میدهند، خواهد بود.

معایب:

انسان هر چند تجربه اش بیشتر باشد، بهمان اندازه مفاهیم بیشتری در ذهن خود دارد و ثابت شده است که کیفیت ادراک اساساً متأثر از مفاهیم است، در فرهنگهای مریض وقتی انسانهای عادل برای رفع بحرانهای جامعه پروژه عدالتخواهی را معیار حل بحرانها قرار میدهند و مطرح میکنند، طبیعتاً انسانهای طمعکار و ناعادل چون منافع

داخلی و خارجی و تنشهای آنها را بکلی از شر جامعه کوتاه کرد و برای اینکه جامعه خود را از لجنزار تعفن مرداب گند شوینیسیم در آینده رها سازیم آلترناتیو برابری را باید پیشه خود سازیم.

برسمیت شناختن حق ملتها در تعیین سرنوشت خود وظیفه اساسی هر حزب و سازمان آزادیخواه و انسان عدالتخواه است که باید در تبلیغ و ترویج آن برای آگاه کردن توده ها و برقراری عدالت اجتماعی، وظیفه انقلابی و انسانی و وجدانی خود بدانند و قلباً از آن پشتیبانی کند تا بوی تعفن گند پان ایرانیزم مشام جوانان را نیازارد. سوالی که برای جوانان فارس زبان و غیره در اینجا پیش میآید، چنین است:

آیا برسمیت شناختن حق ملتها در تعیین سرنوشت، بمعنای جدایی است یا نه، معایب و محاسن آن چیست؟

محاسن:

۱- بعقیده نگارنده این مطلب، برسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت ملتها، بمعنای تضمین پیوند ناگسستنی خلقها و آموزش ابتدایی آزادی و دموکراسی راستین برای برقراری عدالت اجتماعی در جامعه و طرد فرهنگ مریضگونه تحمیل شده حاکمان مستبد ایرانی بر توده هاست که سبب شده است هرکس باستثنای خود، کسی دیگر را قبول نداشته باشد و تنها بخود بیانیدشد و جایگزین آن با فرهنگ مترقی بمعنای پیوند دلها و مقبولیت همدیگر و واقعیات جامعه و طرد اختلافات با دیالوگ. این فرهنگ برای مسائل مذکور در راه شکوفایی جامعه میباشد، در اینجا برای اثبات فوق میتوانم به مثال واقعی و تاریخی در جنبش رهایی بخش کردستان بخصوص برای جوانان عزیز فارس زبان اشاره کنم تا از مردان گند پان ایرانیستها و تبلیغات عوامفریبانه آنها بهتر آگاه شوند. در ابتدای حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی تمام نقاط کردستان از شمال و جنوب و مغرب و مشرق از پاسداران و ارتشیان پاکسازی شده و تمام شهرها و منطقه تحت حاکمیت فرزندان دلیل خلق کورد بنام پیشمرگان قرار داشت، سوال اینجاست اگر این نیروها تجزیه طلب بودند با وجود اینکه در سرتاسر کردستان صد درصد حاکمیت داشتند، چرا تجزیه را بدون هیچ

## ناچیز پنداشتن مطالبات دموکراتیک

فصل پایانی از کتاب «دربارۀ مسأله ملی»<sup>۱</sup> (سپتامبر ۱۹۹۴)، سازمان نگرش مارکسیستی

ترجمه: سیروس پاشا

۱- چگونگی ایجاد پیوند میان مطالبات دموکراتیک عام در ارتباط با توده های وسیع زحمتکش از یک سو، و هدف سوسیالیسم در نزد پرولتاریا از سوی دیگر، مشکلی است که به بحث های بسیار مهم و اختلافات جدی در درون جنبش مارکسیستی دامن زده است.

لنین ضمن پذیرش این که عصر امپریالیسم به لحاظ سیاسی یک دوره ارتجاع است، به این نتیجه نرسید که اهمیت مطالبات دموکراتیک تنزل یافته. برعکس، این واقعیت که دموکراسی به گونه ای فزاینده به رؤیایی در عصر امپریالیسم تبدیل گشته است، اهمیت مطالبات دموکراتیک را برای توده های زحمتکش افزایش داد. لنین با عزیمت از این واقعیت، خواهان بیشترین میزان دخالتگری به منظور تکامل یک سیاست و برنامه انقلابی در ارتباط با مسأله پیوند مبارزه توده های وسیع برای مطالبات دموکراتیک و هدف سوسیالیسم در نزد پرولتاریا در مبارزه او برای قدرت، شد.

لنین به «مشکل گذار به سوی انقلاب پرولتاریا» اشاره کرد و در کنگره دوم کمینترن (۱۹۲۰) کمونیست ها را به تأمل جدی بر سر این مشکل فراخواند. لنین به این واقعیت اشاره داشت که مشکل انقلاب نمی تواند صرفاً با جلب نمودن بخش پیشتاز پرولتاریا به سوی ایده دیکتاتوری پرولتاریا حل گردد، و این که باید راه ها، روش ها، فرمول بندی های پروگراماتیک و مطالباتی یافت شوند که توده های پرولتاریا و سایر اقشار زحمتکش را به سوی مبارزه انقلابی تحت هژمونی پرولتاریا، بکشانند.

آنها درخطر قرار میگیرد بطور اتوماتیک دشمن جانی انسانهای عادل شده و همچون مارمولک برای خنثی کردن چنین پروژه عدالتخواهی حرکت خود را دوچندان میکنند و بعلت عدم درک آزادیخواهی و منطق و ناتوانی حل مشکلات در نشریات غوغا برپا کرده و بر علیه عدالت اجتماعی سمپاشی میکنند، درجامعه چند ملیتی وقتی حق تعیین سرنوشت آنها برسمیت شناخته شود این ملیتها دلیلی برای تجزیه خود نخواهند داشت. چون از طرفی درمیان ملیتها، آن بی اعتمادی که ازطرف حاکمان مستبد بین مردم بوجود آمده است ازبین خواهد رفت و نسبت بهمديگر اعتماد بنفس کامل کسب خواهند کرد و از طرف دیگر این اعتماد بنفس تقویت خواهد شد و حکومتهای مستبد و دیکتاتوری و عوامل مزدور آنها را بگورستان تاریخ برای همیشه خواهند سپرد.

عدم رعایت برسمیت شناختن حق ملیتها در تعیین سرنوشت خود اولاً باعث خواهد شد تا جرایمات تجزیه تقویت شده و اعتماد بنفس توده ها نسبت به یکدیگر از میان خواهد رفت، ثانیاً این جریانات بر اثر فشار و غیر منطقی بودن شعبان بی‌مخ‌ها، سیاست خارجی را دنبال خواهند کرد. برای مثال اگر من تجزیه طلب باشم، که نیستم و قتیکه شرایط محاسن از طرف تمام هموطنان برایم مهیا شود با دیدگاه تجزیه طلبی خود برخورد کرده و آنرا نقد خواهم کرد و درکنار هموطنان در جبهه سوم علیه سیاست خارجی و حکومتهای استبدادی و هر تجزیه طلبی خواهم ایستاد و عکس آن کاملاً در من صدق خواهد کرد.

در نتیجه عدم برسمیت شناختن حق ملتها در تعیین سرنوشت عامل اصلی تجزیه مییاشد، که تنها مغزهای کاملاً خشک پان ایرانیستهای گوناگون قادر نیستند بفهمند دفاع از حق ملتها در تعیین سرنوشت خود برفع وحدت و همبستگی ملتها برای پیوند دلها و شکوفائی جامعه و طرد کامل تفرقه اندازان و غارتگران تمام خواهد شد.



حال آن‌ها به نقطه‌ای خطا کشیده شدند و آن نادیده گرفتن تمام و کمال مطالبات دموکراتیک به مثابه اهرمی در جهت گذار به سوی انقلاب پرولتری بود. لنین این گرایش سیاسی را «اکونومیسم امپریالیستی» نامید و به شکلی که هنوز نیز موضوعیت و ارتباط دارد، به نقد کشید.

به گفته لنین، اکونومیسم امپریالیستی قادر به مرتبط ساختن مبارزه برای رفرم و دموکراسی با زایش امپریالیسم نبود؛ درست همان‌طور که اکونومیسم «اخیر» (یعنی اوایل قرن نوزدهم) نمی‌توانست مبارزه برای دموکراسی را با زایش سرمایه‌داری مرتبط سازد.

امپریالیسم دوره‌ای است که در آن سرمایه‌داری از مرزهای دولت‌های ملی فراتر می‌رود. رزا لوکزامبورگ و غیره، نتایج احتمالی این تکامل اقتصادی را به شکلی مکانیکی تفسیر کردند. به گفته آنان، از آن‌جا که تکامل به سوی ادغام ملت‌ها بود، دفاع از آزادی تجزیه‌طلبی ملت‌ها و به رسمیت شناختن آن تحت قدرت پرولتاریا غیرضروری می‌نمود. بنابراین آن‌ها موضعی مخالف در قبال لحظ‌شدن حق تعیین سرنوشت ملل در برنامه حزب گرفتند. برعکس لنین بر این گمان بود که مبارزه انقلابی برای سوسیالیسم می‌بایستی با یک برنامه انقلابی حول مسأله ملی، مانند تمامی دیگر وظایف انقلابی، ترکیب شود.

نقد لنین به مارکسیست‌های مدافع این‌تر که «حق تعیین سرنوشت ملل، تحت سرمایه‌داری، ناممکن، و تحت سوسیالیسم غیرضروری است» از دو نظر حائز اهمیت است. نخست، تکیه بر این نکته است که حق ملل برای تعیین سرنوشت خود، یک حق سیاسی است. البته تحت نظام سرمایه‌داری، این حقوق سیاسی خود به خود اعطا نشده‌اند و نمی‌توانسته‌اند که بشوند. اصلاحات جدی اساساً نتایج فرعی مبارزه انقلابی توده‌ها علیه بورژوازی بوده‌اند. این‌که پرولتاریای انقلابی با چنین استدلالی به سمت مسأله حق تعیین سرنوشت ملل برود که این امر «تحت نظام سرمایه‌داری ناممکن» است، تماماً خطا خواهد بود. دوم، پرولتاریای انقلابی باید با لحاظ داشتن این نوع مطالبات که می‌تواند به اهرمی مهم برای بسیج توده‌های وسیع حول برنامه خود شود، برای

به دلیل بیماری و مرگ لنین، و ظهور استالینسم، زنجیر در این مرحله از هم گسست. «مشکل گذار» تنها با برنامه انتقالی تروتسکی در سال ۱۹۳۸، که به عنوان بخشی از تلاش‌های او در جهت بنانهادن بین‌الملل چهارم به رشته تحریر درآمد، می‌توانست مجدداً وارد دستورکار کمونیست‌ها شود.

لنین زمانی که مشغول نقد گرایشی بود که مبارزه برای دموکراسی در عصر امپریالیسم را نادیده می‌گرفت، رویکردی عام را ارائه کرد که برای ما هنوز موضوعیت و ارتباط دارد:

«تنها با انقلاب اقتصادی است که می‌توان سرمایه‌داری و امپریالیسم را سرنگون ساخت. دگرگونی‌های دموکراتیک، حتی "ایده آل" ترین آن‌ها، قادر به انجام این مهم نیستند. اما پرولتاریایی که در مبارزه برای دموکراسی تعلیم نیافته، قادر به انجام یک انقلاب اقتصادی نیست»<sup>(۱)</sup>.

«راه حل مارکسیستی مشکل دموکراسی برای پرولتاریا این است که ضمن مبارزه طبقاتی خود علیه بورژوازی به منظور تدارک برای سرنگونی آن و تضمین پیروزی خود، از تمامی نهادها و خواست‌های دموکراتیک بهره برداری کند.»<sup>(۲)</sup>

«ما باید مبارزه انقلابی علیه سرمایه‌داری را با یک برنامه انقلابی و تاکتیک‌هایی پیرامون تمامی مطالبات دموکراتیک، ترکیب کنیم: یک جمهوری، یک میلیتاریا، انتخابات مردمی مقامات، حقوق برابر برای زنان، حق تعیین سرنوشت ملل به دست خود و غیره. مادامی که سرمایه‌داری وجود دارد، این مطالبات - تمامی آن‌ها - تنها به عنوان یک استثنا می‌توانند تحقق‌پذیرند و حتی در این صورت هم شکلی ناقص و منحرف شده خواهند داشت»<sup>(۳)</sup>.

۲- مارکسیست‌های لهستانی مانند رزا لوکزامبورگ و رادک (یا مارکسیست‌های روس نظیر پیاتاکوف و بوخارین) به درستی با درک بین‌الملل دوم مبنی بر تقسیم برنامه‌ها به حداقلی و حداکثری، مخالفت نمودند. با این



کسب هژمونی در مبارزه سیاسی تلاش کند.

نکته مهم دیگر در نقدهای لنین علیه اکونومیسم امپریالیستی از این قرار است: این که گفته شود «حق ملل برای تعیین سرنوشت خود، در سوسیالیسم بی‌فایده است» (مقصود او از «سوسیالیسم»، دیکتاتوری پرولتاریا است، البته با کمی بی‌دقتی)، احتمالاً به این تفکر سطحی خواهد انجامید که تمایز میان ملل ستمگر و تحت ستم که از خلال دوره‌های مختلفی شکل گرفته، و اثرات عمیق آن، می‌توانند به سادگی و یک بار برای همیشه، به صورت خود به خودی و بدون هرگونه تلاش و کوششی، با انقلاب پرولتری محو شوند. عدم توجه به این مسأله به هیچ چیز، به جز کمک به تقویت و حتی تعمیق عملی نشانه‌های منفی شووینیسیم ملت ستمگر، نمی‌انجامد.

۳- بنابراین لنین این امر را برای پرولتاریای در مسند قدرت مطلقاً ضروری می‌دانست که حق ملل تحت ستم برای تعیین سرنوشت خویش را به رسمیت بشناسد. حزب بلشویک به رهبری لنین، بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اکتبر از تکمیل و اجرای این حق دفاع نمود، و قطعنامه دومین کنگره شوراهای نیز به منظور به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت ملل، از طریق اصول تعیین شده از سوی کمیته کمیسیریای خلق، شفافیت بیشتری پیدا کرد («بیانیه حقوق مردمان روسیه»، مورخ ۱۵ نوامبر ۱۹۱۷):

۱- برابری و حق حاکمیت مردمان روسیه.

۲- حق مردمان روسیه برای تعیین آزادانه سرنوشت خود، حتی تا مرحله تجزیه طلبی و تشکیل یک دولت مستقل.

۳- الغای تمامی امتیازات و اجحافات ملی و ملی-مذهبی

۴- تکامل آزاد اقلیت های ملی و گروه های قومی ساکن در قلمرو روسیه. (۴)

لنین ابراز داشت که اصل «ادغام ملل، تنها از طریق

اجتماع<sup>۹</sup> اختیاری امکان پذیر است»، از سوی پرولتاریایی که امور را در جهت منافع ملت تحت ستم به دست گرفته است، تکمیل و اجرایی خواهد شد و تنها از این طریق است که می‌توان به برابری حقیقی نائل آمد. او دیدگاه خود را پیرامون این نکته، با هشدار تندی نسبت به خطر «شووینیسیم روسیه کبیر» که در میان بلشویک ها سر بلند کرده بود، اظهار داشت:

«پیش از این در نوشته های خود پیرامون مسأله ملی خاطر نشان ساخته ام که معرفی بحث ناسیوسیالیسم به نحوی انتزاعی، به طور کل فاقد هر گونه استفاده است. الزاماً باید میان ناسیونالیسم یک ملت ستمگر و ناسیونالیسم یک ملت تحت ستم، و به همین ترتیب میان ناسیونالیسم یک ملت بزرگ و یک ملت کوچک، تمایز قائل شد.

در مورد نوع دوم ناسیونالیسم باید بگویم که ما، به عنوان ملیت های یک ملت بزرگ، تقریباً همیشه در عمل تاریخی، مقصر موارد بی‌شماری از خشونت بوده ایم ...

به همین دلیل است که انترناسیونالیسم ملت های ستمگر یا "بزرگ" - آن طور که نامیده می شوند (هرچند بزرگی آن ها فقط در خشونت و قلدری آن ها است) - باید نه فقط رعایت برابری صوری ملت ها، که حتی نابرابری ملت ستمگر، ملت بزرگ را لحاظ کند، ملت بزرگ می باید هزینه نابرابری ای را که در عمل به آن دست می یازد، پرداخت کند. هرکسی که این امر را درک نمی کند، رویکرد حقیقی پرولتری نسبت به مسأله ملی را نفهمیده است، او اساساً هنوز در دیدگاه خود خرده بورژواست و بنابراین قطعاً به دیدگاه بورژوایی تنزل پیدا می کند» (۵).

۴- آن چه در پس اشتباه آن دسته از مارکسیست هایی قرار می گیرد که لنین آن ها را به درغلتیدن به یک گرایش اکونومیسم امپریالیستی متهم می دارد، تقلیل مستقیم مسائل و مشکلات سیاسی به اقتصاد است و این گمان که با رفع بنیان اقتصادی، مشکلات ناشی از آن خود به خود محو خواهد شد. این درست است که در

<sup>9</sup> Association



طریق یک مبارزه رهایی‌بخش ملی میسر شود، ارائه کاریکاتوری از مارکسیسم است.

امپریالیسم نظامی جهانی است که تمامی دولت-ملت‌های بزرگ یا کوچک را از طریق مناسبات اقتصادی مختلف (و البته نابرابر) پیوند می‌دهد. به همین دلیل، این ادعا که دولت-ملت‌های می‌توانند با وجود عدم سرنگونی نظام امپریالیستی به وسیله انقلاب‌هایی پرولتری که در مقیاس جهانی رو به پیشرفت هستند، به استقلال تمام و کمال از لحاظ اقتصادی دست پیدا کنند، تحریف مارکسیسم است. در انتها باید باری دیگر خاطر نشان کنیم که ما نباید از رهایی ملی، چیزی به جز دستیابی به استقلال سیاسی را برداشت کنیم. رهایی اقتصادی، موضوع انقلاب اجتماعی است.

[1] Reply to Kievsky, CW. 23, p. 25

[2] *ibid.* p. 26

[3] The Revolutionary Proletariat and the Right of Nations to Self-Determination, CW 21. p. 408

[4]

<http://marxists.anu.edu.au/history/ussr/government/1917/11/02.htm>

[5] The Question of Nationalities or "Autonomisation", CW 36, p.607-8

[۶] به عنوان مثال دیدگاه‌هایی سیاسی که در ترکیه، نمود متعارف خود را در شعار «یک ترکیه تماماً مستقل و واقعاً دموکراتیک» یافت که در واقع بخشی از مفهوم انقلاب ملی دموکراتیک بود.

تحلیل نهایی، بنیان اقتصادی همه چیز را تعیین می‌کند. اما این که از حقیقت مذکور آغاز کنیم و در نهایت پیچدگی مسائل سیاسی را نادیده بگیریم و رابطه دیالکتیکی میان بنیان اقتصادی و تأثیرات سیاسی را به گونه ای مکانیکی تحلیل کنیم، تنها کاریکاتوری از مارکسیسم است.

مارکسیست‌هایی که به این اشتباه درغلنیدند، با آغاز از [اصل] عدم امکان استقلال اقتصادی به جز با انقلاب پرولتری جهانی، این امر را به معنای دقیق کلمه به حوزه سیاسی کشاندند. به طور خلاصه آن‌ها در مورد مسأله حق تعیین سرنوشت ملل به دست خود، مسأله استقلال سیاسی دولت-ملت‌ها را با مسأله استقلال اقتصادی استنباه گرفته اند. مسلماً محور ستم ملی تنها تحت قدرت پرولتری ممکن است. اما این موضوع به هیچ وجه معنای حق تعیین سرنوشت ملل را که حق تجزیه طلبی یک ملت تحت ستم از ملت ستمگر است، به بیانی دیگر حق استقرار دولت-ملت خود و دست یافتن به استقلال سیاسی، تغییر نمی‌دهد. می‌دانیم که کشورهای امپریالیستی، به دلیل در اختیار داشتن ابزارهای اعمال فشار بر کشورهای کوچکتر، می‌توانند در شرایطی که مطالبه استقلال از سوی ملت‌های کوچک را بسیار پرهزینه می‌دانند، شدیداً در مقابل آن مقاومت کنند، یا هنگامی که آن را مفید می‌دانند، منطقه ای را به دولت-ملت‌های کوچک تقسیم نمایند.

این یک حقیقت روشن است که کشورهای امپریالیستی از طریق ابزارهای اقتصادی همچنان به اعمال فشار بر ملت‌هایی که به دولت-ملت‌های خود دست یافته، ولی به لحاظ اقتصادی ضعیف هستند، ادامه می‌دهند. اما حق تعیین سرنوشت ملل به دست خود، نباید در این چارچوب در نظر گرفته شود. مبارزه در این کشورها نمی‌تواند با ارجاع به مسأله ملی توصیف شود، مگر آن که یک الحاق‌طلبی امپریالیستی آشکار درکار باشد.

به علاوه این که مطالبه حق تعیین سرنوشت ملل به دست خود را در شفاف‌ترین شکل خود به عنوان «استقلال سیاسی، حق استقرار یک دولت مجزا»<sup>(۶)</sup> در نظر نگیریم و گمان کنیم که استقلال اقتصادی هم می‌تواند از

## تکامل و زوال سرمایه داری

نوشته بوخارین و پرابراشنسکی

مقدمه

برنامه ما

ماده ۱ - برنامه چیست؟

هر حزبی هدف‌های معینی را تعقیب می‌کند. خواه حزب زمین داران، خواه حزب سرمایه داران و یا حزب کارگران و دهقانان باشد هیچ فرقی نمی‌کند. هر حزبی باید هدف‌های خود را داشته باشد، وگرنه حزب نیست. اگر حزبی باشد که از منافع زمین داران دفاع نماید، آن حزب هدف‌های زمین داران را تعقیب می‌کند: که چگونه زمین‌ها را باید در دست نگه داشت، چگونه دهقانان را مهار کرد، چگونه محصولات غلات را گران تر فروخت، یا چگونه بهره مال‌الاجاره را زیادتر کرد و چگونه می‌توان کارگر کشاورزی ارزان تهیه نمود.

اگر حزب سرمایه داران، کارخانه داران باشد، این حزب نیز هدف‌های خودش را دارا می‌باشد: به دست آوردن نیروی کار ارزان، مهار کردن کارگران کارخانه‌ها، جلب مشتری‌هایی که حتی الامکان بتوان به آن‌ها کالا را گران فروخت و حتی الامکان سود زیادی برد، برای این منظور کارگران را طولانی‌تر به کار واداشت و به طور کلی موقعیتی به وجود آورد که کارگران هیچ‌گاه به فکر سیستم جدیدی نیفتند و فقط تصور کنند که همیشه ارباب وجود داشته است و پیوسته نیز همین‌طور باقی خواهد ماند. این‌ها هدف‌های کارخانه داران است. بدین منوال طبیعی است که کارگران و دهقانان کاملاً هدف‌های دیگری را دارا هستند، چون منافع آن‌ها با دیگران کاملاً متفاوت است. در گذشته گفته می‌شد: "چیزی که برای روسی‌ها سالم است، برای آلمانی‌ها مرگ است." (ضرب المثل روسی - مترجم). در واقع درست‌تر می‌بود اگر گفته می‌شد:

"چیزی که برای کارگران سالم است، برای زمین داران و سرمایه داران به مفهوم مرگ است." بدین معنی که کارگر یک وظیفه دارد و سرمایه دار یک وظیفه و زمین

دار وظیفه دیگری. معهذاً هر زمین داری قادر نیست تا به آخر فکر کند چگونه می‌توان به ساده‌ترین وجه دهقانان را استثمار کرد، بعضی‌ها لاینقطع مست‌اند و حتی نمی‌دانند که مباشرشان چه می‌کند.

وضع دهقانان و کارگران هم همین‌طور است. هستند کسانی که می‌گویند: ای بابا به ما چه، ما بالاخره یک جور با روزگار می‌سازیم. پیشینیان ما از قدیم‌الایام همین‌طور زندگی کرده‌اند و ما هم همان‌طور زندگی خواهیم کرد. اینان هیچ چیز را قبول ندارند و حتی منافع خود را هم نمی‌شناسند. اما بالعکس آن‌هایی که فکر می‌کنند چگونه می‌توان از منافع خود دفاع کرد، در یک حزب متشکل می‌شوند. بنابراین تمام طبقه به حزب تعلق ندارد، بلکه بهترین و پرشورترین بخش آن و این بخش بقیه را رهبری می‌کند. به حزب طبقه کارگر (حزب کمونیست - بلشویک) بهترین کارگران و دهقانان می‌پیوندند و به حزب زمین داران، سرمایه داران ("کادت‌ها" "حزب آزادی خلق") پرشورترین زمین داران، سرمایه داران و نوکران شان یعنی قضات، پرفسورها، افسران، ژنرال‌ها و غیره می‌پیوندند. در نتیجه هر حزب تشکیل می‌شود از آگاه‌ترین بخش طبقه‌اش. بنابر این یک زمین دار و یا سرمایه داری که در حزبی متشکل است خیلی موفقیت‌آمیزتر می‌تواند با کارگران و دهقانان مبارزه کند تا کسی که در تشکیلاتی نیست. و درست‌تر به همین ترتیب یک کارگر متشکل هم با موفقیت بیش‌تری می‌تواند بر ضد سرمایه داران و زمین داران مبارزه کند تا یک کارگر غیرمتشکل. زیرا او هدف‌ها و منافع طبقه کارگر را به خوبی درک کرده و می‌داند که چگونه آن‌ها را دنبال کند و کدام راه کوتاه‌ترین راه است.

تمام هدف‌هایی که یک حزب در دفاع از منافع طبقه خود دنبال می‌کند برنامه حزب را تشکیل می‌دهد.

بنابراین در برنامه حزب آن‌چه که یک طبقه معین باید دنبال کند مشخص شده است. بدین منوال در برنامه حزب کمونیست گفته می‌شود که کارگران و دهقانان برای چه مبارزه می‌کنند. برنامه مهم‌ترین چیز برای هر حزب است. بر اساس برنامه می‌توان همواره قضاوت کرد که

این حزب از منافع چه کسانی دفاع می کند.

## ماده ۲- برنامه قدیمی ما چگونه بود؟

برنامه کنونی ما مصوب هشتمین کنگره حزب اواخر مارس ۱۹۱۹ می باشد. تا آن موقع برنامه نوشته شده دقیقی نداشتیم. فقط برنامه قدیمی بود که در دومین کنگره حزب ۱۹۰۳ تدوین شده بود. موقعی که این برنامه قدیمی تدوین می شد، هنوز بلشویک ها و منشویک ها یک حزب مشترک داشتند و برنامه شان هم مشترک بود. طبقه کارگر تازه آن زمان شروع به متشکل شدن کرد. کارخانه و فابریک هنوز کم بود. در آن وقت حتا دعوا بر سر این بود که آیا اصولاً طبقه کارگر ما رشد می کند. نارودنیک ها (حزب خلقیون- مترجم)- بنیان گذاران حزب سوسیالیست های انقلابی کنونی- مدعی بودند که طبقه کارگر روسیه نمی تواند رشد کند. کارخانه ها و فابریک های ما زیادتر خواهند شد. مارکسیست ها- سوسیال دموکرات ها- (بلشویک ها و منشویک های بعدی) برعکس بر این عقیده بودند که هم در روسیه و هم در کلیه کشورهای دیگر، طبقه کارگر دائماً رشد خواهد کرد و این طبقه مهم ترین قدرت انقلابی را تشکیل خواهد داد. زندگی نادرستی نظر نارودنیک ها و صحت نظر سوسیال دمکرات ها را نشان داد.

ولی هنگامی که سوسیال دمکرات ها در کنگره دوم برنامه خود را تنظیم می کردند ( در تدوین آن هم لنین و هم پلخانف شرکت داشتند)، هنوز نیروی طبقه کارگر خیلی ضعیف بود. از آن جهت در آن موقع هیچ کس به امکان سرنگونی بلاواسطه بورژوازی فکر نمی کرد. در آن زمان به این قناعت می شد که کلک تزار کنده شود، برای آزادی اتحادیه های کارگران و دهقانان و دیگران مبارزه شود، ۸ ساعت روزکار تحقق یابد و زمین داران و ادار به عقب نشینی شوند. به تحقق حاکمیت همیشگی طبقه کارگر و خارج کردن کارخانه ها و فابریک ها از دست بورژوازی هنوز کسی فکر نمی کرد. چنین بود برنامه قدیمی در سال ۱۹۰۳.

## ماده ۳- چرا می بایستی به برنامه جدیدی رسید؟

از آن زمان تا انقلاب ۱۹۱۷ سال های زیادی سپری شده

و مناسبات به شدت تغییر کرده است. از آن زمان تا به حال صنایع بزرگ در روسیه گام بلندی به پیش برداشته و هم پای آن طبقه کارگر رشد کرده است. قبلاً نیز در جریان انقلاب ۱۹۰۵ خود را به عنوان نیروی پرتوانی نشان داد و زمان انقلاب دوم روشن شد که انقلاب فقط آن گاه می تواند پیروز شود که کارگران پیروز شوند. معهذاً طبقه کارگر نمی توانست به آن مختصر چیزی اکتفا کند که احتمالاً در سال ۱۹۰۵ می کرد. طبقه کارگر دیگر آن چنان نیرومند شده بود که می بایست بدون چون و چرا خواهان در دست گرفتن کارخانه ها و فابریک ها، حکومت کارگران و مهار کردن سرمایه داران شود. این بدان معناست که از زمان تدوین برنامه اول مناسبات داخلی روسیه به کلی تغییر کرده است. اما مناسبات خارجی- که مهم تر است- نیز تغییر کرد. در سال ۱۹۰۵ در تمام اروپا آرامش و صلح حاکم بود. در سال ۱۹۱۷ هر انسان فکوری می بایست می دید که برپایه جنگ جهانی، انقلاب جهانی پا به عرصه وجود می گذارد. در سال ۱۹۰۵ فقط جنبش کوچکی از کارگران اطریشی و انقلاب هائی در کشورهای عقب مانده شرق مانند ایران، ترکیه و چین متعاقب انقلاب روسیه به وقوع پیوست. انقلاب سال ۱۹۱۷ روسیه نه فقط انقلابات در شرق، بلکه هم چنین در غرب- آنجائی که طبقه کارگر زیر پرچم سرنگونی سرمایه مبارزه طبقاتی را به پیش می برد- به دنبال می آورد. در نتیجه حالا شرایط داخلی و خارجی نسبت به سال ۱۹۰۳ کاملاً طور دیگری است و خیلی مسخره می بود اگر حزب طبقه کارگر در حالی که تمام مناسبات تغییر کرده، همان برنامه سال ۱۹۰۳ را برای سال های ۱۹۱۷- ۱۹۱۹ نگه می داشت. اگر منشویک ها ما را سرزنش کنند که ما برنامه قدیمی خود را "رها کرده ایم" و نتیجتاً آموزش های کارل مارکس را نیز کنار نهاده ایم، جواب ما به آن ها این است که آموزش مارکس می گوید: که یک برنامه نباید ترواش مغز باشد، بلکه باید از زندگی به دست آید. زمانی که زندگی شدیداً تغییر می کند، برنامه نیز نمی تواند به همان صورت باقی بماند. در زمستان انسان به یک پالتوی پوست احتیاج دارد- در تابستان فقط یک دیوانه پالتوی پوست می پوشد. در سیاست نیز چنین است. درست مارکس به ما می آموزد که هر بار شرایط زندگی را به

کمونیسیم سوگند می خورند، زیرا آن ها سعی دارند به چیزی برسند یا جای گرم و نرمی بیابند. ما به چنین اعضائی احتیاج نداریم: آن ها فقط به ما زیان می رسانند. بدون شناخت برنامه هیچ کس نمی تواند یک کمونیست بلشویک حقیقی باشد. هر کارگر آگاه و هر دهقان فقیر آگاه روسی باید برنامه حزب ما را بشناسد. هر پرولتر خارجی باید آن را مطالعه کند، برای این که بتواند تجربیات انقلاب روسیه را مورد استفاده قرار دهد.

#### ماده ۵- خصلت علمی برنامه ما

ما قبلاً گفتیم که یک برنامه نه تراوش مغز، بلکه باید برداشت زندگی باشد. قبل از مارکس کسانی که از منافع طبقه کارگر دفاع می کردند، تصاویر سحرآمیزی از بهشت آینده طراحی می نمودند، اما از خود نمی پرسیدند که آیا این تحقق یافتنی است و کدامین راه برای طبقه کارگر و روستا صحیح تر است. مارکس به کلی طرز برخورد دیگری را آموخت. او نظام بد، غیرعادلانه و وحشیانه ای را که تاکنون در تمام جهان حکومت می کند در نظر گرفت و ماهیت آن را بررسی کرد. درست مثل این که ما بخواهیم یک ماشین و یا یک ساعت را واریسی کنیم، مارکس هم به همین نحو نظام جامعه سرمایه داری را که در آن کارخانه داران و مالکین ارضی حکومت می کنند و کارگران و دهقانان مورد ستم اند، مطالعه و بررسی کرد. فرض کنیم ما دریابیم که دو چرخ ساعت به هم نمی خوردند و با هر چرخشی بیش از پیش به هم گیر می کنند. در این صورت می توانیم بگوئیم که این ساعت می شکند و از کار باز می ماند. ولی مارکس نه یک ساعت، بلکه جامعه سرمایه داری را مورد بررسی قرار داد. او آن را مطالعه کرد و زندگی را آن طور که تحت سلطه سرمایه جلوه گر می شود بررسی می شود بررسی نمود و از این تحقیق و بررسی به روشنی پی برد که سرمایه گور خود را به دست خود می کند و این ماشین منهدم خواهد شد و در حقیقت به وسیله رستاخیز تغییرناپذیر، کارگران تمام جهان را به سبک خود تغییر خواهند داد. مارکس به تمام شاگردانش آموخت که قبل از هر چیز زندگی را آن گونه که هست بررسی کنند. فقط در این صورت است که می توان یک برنامه صحیح نیز تدوین نمود. از این رو نیز طبیعی است که برنامه ما نیز

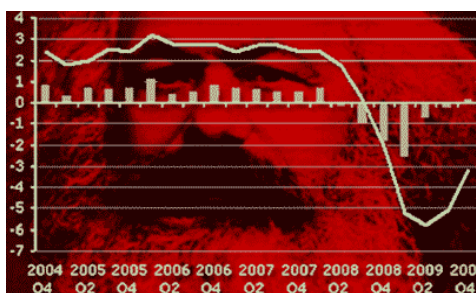
دقت بررسی کنیم و طبق آن رفتار نمائیم. از این نتیجه نمی شود که ما باید عقایدمان را عوض کنیم همان طوری که یک خانم دستکشش را عوض می کند. مهم ترین هدف طبقه کارگر تحقق بخشیدن نظام جامعه کمونیستی است و این هدف، هدف دائمی کارگران است. بنابراین کاملاً بدیهی است که نسبت به این که تا چه حد از این هدف دور باشد مطالباتش هم متفاوت خواهد بود. در دوران حکومت مطلقه، طبقه کارگر می بایستی مخفی کار می کرد، حزبش مانند یک حزب جانی ها تعقیب می شد. حالا طبقه کارگر در رأس قدرت است و حزبش حزب حاکم می باشد. فقط یک آدم بی شعور می تواند روی یک برنامه و همان برنامه سال ۱۹۰۳ برای این روزها اصرار ورزد. بنابر این تغییر شرایط داخلی زندگی روسیه و نیز تغییر تمام اوضاع بین المللی ضرورت تغییر برنامه ما را ایجاب کرده اند.

#### ماده ۴- اهمیت برنامه

برنامه جدید (برنامه مسکو)، اولین برنامه یک حزب طبقه کارگر است که مدت هاست بر سر قدرت می باشد. از آن جهت می بایست حزب ما از تمام تجارب گذشته که در اداره کردن و ساختن زندگی جدید به دست آورده استفاده می کرد. این نه فقط برای ما، برای طبقه کارگر روسیه و دهقانان فقیر روسیه مهم است، بلکه هم چنین برای رفقای خارجی ما.

چون از موفقیت ها و عدم موفقیت های ما، از اشتباهات و خطاهای ما، نه فقط خودمان می آموزیم بلکه پرولتاریای بین المللی نیز می آموزد. لذا برنامه نه تنها شامل آن چیزهائی است که حزب ما می خواهد به آن تحقق بخشد، بلکه هم چنین شامل چیزهائی است که تا حدودی به آن ها جامعه عمل پوشانده است. هر عضو حزب باید با تمام نکات برنامه ما آشنا باشد، این مهم ترین راهنمای فعالیت گروه های کوچک حزبی و هر یک از رفقاست. چون عضو حزب فقط آن کسی است که برنامه را "پذیرفته" یعنی آن را صحیح می داند. اما فقط موقعی می توان آن را درست دانست که آن را شناخت. مسلماً هستند کسانی که هرگز برنامه ای را ندیده اند، معذالک خود را در صفوف کمونیست ها جا می کنند و به

## اقتصاد جهانی: چشم‌انداز سال ۲۰۱۳



مایکل رابرتز

آرمان پویان

هنگامی که تصمیم به نوشتن مطلبی در مورد چشم‌اندازهای اقتصاد جهانی در سال ۲۰۱۳ گرفتم، بهتر آن دیدم که نگاهی داشته باشم به آن چه که سال گذشته، همین موقع، در مورد چشم‌اندازهای سال ۲۰۱۲ نوشتم. با این همه، پیش‌بینی اقتصادی امری است که حتماً به نادرستی و بی‌دقتی شهرت دارد. پیش‌بینی اقتصادی تقریباً بی استفاده است، یا دست کم علم اقتصاد جریان اصلی امید چندانی به آن ندارد. در این نوشته جای آن نیست تا دلایل این موضوع را توضیح دهم، بنابراین شاید این امر را به نوشته‌های آتی موکول کنم.

اما در هر حال وقتی نوشته خودم راجع به سال ۲۰۱۲ را خواندم، به نظرم رسید که تحلیل مذکور به سختی برای سال ۲۰۱۳ تغییر خواهد کرد. بنابراین فکر کردم که همان نکات مربوط به دسامبر ۲۰۱۱ را تکرار و سپس در مورد اختلافات و تفاوت‌ها (در صورت وجود) صحبت کنم.

سال گذشته من با این تحلیل آغاز کردم که «سال ۲۰۱۱، به واقع سالی دهشتناک برای اقتصادهای مهم سرمایه‌داری بود.» سال قبل، پیش‌بینی من این بود که ۲۰۱۲ در مقایسه با ۲۰۱۱ «تاحدود ناچیزی بهتر خواهد بود، البته به استثنای احتمالاً ایالات متحده و ژاپن (آن هم به طور نسبی)».

بسیار خوب، این تحلیل اساساً صحیح بود، فقط با این استثنا که عملکرد ژاپن به مراتب بدتر از آن چیزی بود

با نشان دادن سلطه سرمایه‌شروع می‌شود.

اکنون در روسیه سلطه سرمایه سرنگون شده است. آن چه که مارکس پیش‌بینی کرده است در جلوی چشم ما جریان می‌یابد، نظام کهنه فرو می‌ریزد، تاج‌ها از سر پادشاهان و قیصران به زیر می‌آید. همه جا کارگران به پیشواز انقلاب و استقرار حکومت شوراهای می‌روند.

برای درک دقیق این که چگونه تمام این‌ها پدید آمده است، باید دقیقاً دانست که نظام سرمایه‌داری چگونه ایجاد شده است آن گاه خواهیم دید که به طور اجتناب‌ناپذیر باید از هم پاشیده می‌شد. حال اگر ما به این نکته پی ببریم که راه برکشتی به کهنه وجود ندارد و پیروزی کارگران تضمین شده است، آن وقت با نیروی بیش‌تر و عزم راسخ‌تر برای نظام جامعه جدید کار مبارزه خواهیم کرد.

منابع:

- ۱- صورت جلسه کنفرانس آوریل ۱۹۱۷،
- ۲- اسنادی مربوط به تجدید نظر در برنامه حزب،
- ۳- مجله "اسپارتاکوس" شماره ۹-۴، مقاله بوخارین و سمیرنوف،
- ۴- مقاله لنین در مجله Proweschtsch شماره ۱-۲ سال ۱۹۱۷،
- ۵- صورت جلسه کنگره هشتم، پیرامون خصلت علمی برنامه مارکسیستی. رجوع شود به سوسیالیسم علمی Golubkow "سوسیالیسم تخیلی و علمی" مارکس و انگلس: "مانیفست حزب کمونیست". برای مطالعه خصلت عمومی برنامه رجوع شود به جزوه ای از بوخارین. "برنامه کمونیست‌های بلشویک". از این مأخذ فقط آخرین جزوه تا حدودی مقاله Golubkow g مشهور است. سایر آثار برای خواندن مشکل‌اند.

بزرگ [دهه ۱۹۳۰] به این سو بالاتر از این نبوده است. اگر شما شغل خود را از دست بدهید، شانس شما برای به دست آوردن شغلی دیگر هرگز تا به این حد بد نبوده است. به علاوه در ایالات متحده، متوسط دوره بیکاری برای کسانی که به دنبال شغلی هستند، به بالاترین سطح خود رسیده است. «ارتش ذخیره کار» به طور پیوسته گسترده باقی می ماند.

درست همان طور که سال گذشته، همین موقع، گفتیم: «از نقطه حداقل سال ۲۰۰۹ به بعد، اقتصادهای مهم سرمایه داری عموماً از دست یافتن به حتی همان متوسط نرخ های رشد بلندمدت پیشین خود هم ناتوان مانده اند و برخی از آن ها همچنان با انقباض رو به رو هستند.» تا پایان سال ۲۰۱۲، برخی از اقتصادهای مهم سرمایه داری هم-چنان به سطوح اوج پیش از بحران خود در اواخر سال ۲۰۰۷، یعنی پنج سال پیش، نرسیده بودند.

من در نوشته سال پیش خود به دو دلیل اصلی اشاره کردم که چرا سرمایه داری پس از رکود بزرگ ۲۰۰۸-۲۰۰۹ به صورت «طبیعی» بهبود نیافته است. نخستین دلیل این بود که «نرخ سود در بزرگترین و مهم ترین اقتصاد سرمایه داری، یعنی ایالات متحده، هنوز در فاز نزولی خود قرار دارد ... از زمان اوج گیری سوددهی در سال ۱۹۹۷، این نرخ پشت سر گذاشته نشده است... از سال ۱۹۹۷ تاکنون و در مقایسه با دوره ۱۹۸۲ تا ۹۷، دقیقاً همین موضوع بوده است که، دست کم در اقتصادهای پیشرفته سرمایه داری، انگیزه بخش های مولد سرمایه داری (یعنی صنعت، حمل و نقل و خدمات) را برای سرمایه گذاری های جدید و استخدام کارگران بیشتر، کاهش داده است»

در سال ۲۰۱۲، این دلیل بیش تر مورد تأیید قرار گرفت. نرخ های سود در اقتصادی اصلی پایین تر از سطح پیشین آن ها در ۲۰۰۷ باقی مانده است، درحالی که سطح حجم سود هنوز بسیار پایین تر از نقاط اوج پیشین است. در ایالات متحده آمریکا، نرخ سود در سال ۲۰۱۲ در مقایسه با ۲۰۱۱، وسیعاً ثابت بود، و این علی رغم تداوم افزایش حجم سود به نقاط اوج جدیدی- بسته به نحوه محاسبه شما- است.

که انتظار داشتیم. اکثر تحلیلگران چندان در مورد سال ۲۰۱۲ خوش بین نبودند، به خصوص به این دلیل که شماری از تحلیلگران گمان می کردند که منطقه یورو تا پیش از پایان ۲۰۱۲ از هم خواهد پاشید. به علاوه سال ۲۰۱۲ واقعاً سالی وحشتناک برای سرمایه داری جهانی بود. رشد اقتصادی (واقعی) جهان فقط ۳.۵ درصد بود؛ رقمی که به زحمت برای توقف بیکاری رو به رشد در صنایع و خدمات کفایت می کرد. در میان اقتصادهای سرمایه داری بسیار پیشرفته، ایالات متحده در بهترین حالت ۲ درصد رشد داشت، درحالی که عملکرد ژاپن و بخش اعظم اروپا بدتر از سال ۲۰۱۱ بود. کشورهای هسته اروپا به زحمت بیش از ۲ درصد رشد داشتند، درحالی که اروپای جنوبی با بروز علائم ناچیزی از بهبود، وارد رکود شد.

همان طور که دسامبر سال گذشته در مورد اقتصادهای نوظهور نوشتیم، «اقتصادهای بزرگ نوظهور مانند هند، آفریقای جنوبی و چین نیز روند آهسته ای را از خود نشان می دهند. هند در حال حاضر با نرخ تنها ۵ درصد در سال رشد می کند، در حالی که همین رقم در ابتدای سال ۲۰۱۱ حدود ۹٪ بود. به همین ترتیب نرخ رشد سالانه چین نیز از ۱۰ به ۷ درصد رسیده و برزیل نیز به زیر ۴ درصد سقوط کرده است. هرچند این نرخ های رشد به مراتب بالاتر از اقتصادهای پیشرفته سرمایه داری است، اما از آن جا که اقتصادهای نوظهور برای ایجاد اشتغال شهری نیاز به جذب حجم بالایی از کارگران کشاورزی به درون شهرها دارند، ناگزیر باید برای ایجاد مشاغل کافی با نرخی سریع تر رشد کنند.» سال ۲۰۱۲ شاهد تداوم همین تصویر بود. به علاوه وضعیت برای اقتصادهای برزیل و هند به عنوان اعضای به اصطلاح BRIC به مراتب بدتر از انتظارات بود.

در سال ۲۰۱۲، نرخ های بیکاری برای ایالات متحده و بریتانیا به مقدار ناچیزی نسبت به ۲۰۱۱ کاهش یافتند، اما در بخش اعظم اروپا این نرخ ها بدتر بودند و بیکاری جوانان در بسیاری از کشورها در حال رسیدن به نقاط اوج جدیدی بوده است. به علاوه، نگران کننده ترین مسأله، این بود که بیکاری بلندمدت هرگز از بحران

۷۷

بدهی یا اعتبار (آن چه مارکس سرمایه موهوم می نامد) که بحران اصلی تولید سرمایه را موقتاً به تعویق انداخت و به وقوع حباب بی سابقه مسکن و املاک در ایالات متحده و سایر کشورها دامن زد.»

بخشی از این بدهی، مورد «اهرمزدایی» یا تسویه قرار گرفته است. در سال ۲۰۱۲، خالص ثروت خانوار امریکایی، به شکل اسمی و نه واقعی، بهبود یافت (هرچند مقدار واقعی آن هنوز بسیار پایین تر از سال ۲۰۰۷ است). دلیل اصلی این امر، کاهش بدهی (نکول وام رهنی) و بهبود بهای سهام (هرچند این امر اساساً به نفع ثروتمندان است) بود.

در همان حال که بدهی بخش خصوصی (شرکت ها و خانوار) به عنوان بخشی از تولید ناخالص داخلی، کاهش یافت، نسبت های بدهی بخش عمومی مجدداً در سال ۲۰۱۲ بالا رفت. نسبت بدهی خانوار به تولید ناخالص داخلی پس از اوج گیری در ۲۰۰۷، ۷ درصد سقوط کرده است، بدهی شرکتی ثابت است، اما نسبت بدهی دولتی به تولید ناخالص داخلی ۵۰ درصد جهش کرده است. بدهی به کشورهای خارجی نیز افزایش یافته است، بنابراین مجموع بدهی در واقع ۹ درصد افزایش داشته. به همین دلیل، این، نوعی اهرمزدایی در بخش سرمایه داری و نه در کل اقتصاد است.

بحث اصلی میان اقتصاددانان جریان اصلی در سال ۲۰۱۲ در این مورد بود که آیا سیاست ریاضتی- که به درجات مختلفی از سوی دولت ها اتخاذ شده است- برای پاکسازی اقتصاد از بدهی کار می کند، یا در عوض وضعیت را بدتر می سازد. من طی نوشته های زیادی در سال ۲۰۱۲ به این پرسش پرداختم. دولت هایی که سیاست های ریاضتی شدیدتری را اتخاذ کردند، شاهد بودند که وضعیت اقتصادهایشان عموماً بدتر از دیگر کشورهایی است که تا این حد سببیت به خرج نداده اند. اما این بحثی حاشیه ای بود. آن چه کشورهای نظیر اسپانیا یا ژاپن را در سال ۲۰۱۲ به رکود کشاند، سیاست های ریاضتی نبود. در مورد اسپانیا، به کارگیری سیاست «صخره مالی» به تازگی آغاز شده است. در مورد ژاپن، انبساط مالی و نه سیاست ریاضتی در دستور کار دولت

عاجز ماندن سوددهی از بازگشت به سطوح پیشین، هرگونه بهبود در سرمایه گذاری مشاغل را که برای حفظ و تقویت بهبود لازم است، تضعیف کرده است. بنابراین، با وجود آن که «هزینه های جبرانی» کار به عنوان درصدی از تولید ناخالص داخلی، به منظور افزایش سودها و نابرابری، به پایین ترین سطح در طول ۵۰ سال گذشته رسیده است، هنوز هیچ حرکتی برای خروج از این بحران طولانی وجود ندارد.

من انتظار داشتم که نرخ سود ایالات متحده در سال ۲۰۱۲ سقوط کند. در عوض این نرخ اساساً به دلیل افزایش فوق العاده نرخ استنمار، ثابت باقی ماند. پیش بینی من این است که این موضوع احتمالاً در سال ۲۰۱۳ ادامه پیدا نمی کند. رشد سود شرکتی ایالات متحده تاکنون در حال آهسته شدن بوده است. افزایش نرخ استنمار برای حمایت از سوددهی در سال ۲۰۱۳ کافی نخواهد بود. نرخ سود ایالات متحده در سال پیش رو کاهش خواهد یافت.

من آن چه را که در مورد سال ۲۰۱۲ گفتم، تکرار می کنم: «این (فعلاً) به معنای یک رکود اقتصادی جدید نیست». من استدلال کردم که «تاریخ سرمایه داری آمریکا از ۱۹۴۵ بیانگر آنست که وقتی نرخ سود شرکتی سقوط می کند، نهایتاً حجم کلی سود به نقطه اوج رسیده و سپس سقوط می کند؛ اما بین این دو، یک تأخیر حدوداً سه ساله وجود دارد. با این حساب، ظهور یک بحران جدید تولید در آمریکا از حدود سال ۲۰۱۴ به بعد خواهد بود، اما نه اکنون.» این هم پیش بینی اصلی من است (کمک کنید!)

تجربه ۲۰۱۲ این دیدگاه من را که سرمایه داری واقعاً در یک بحران طولانی مشابه با بحران سال های دهه ۱۸۸۰ و دهه ۱۸۹۰ قرار دارد و با سیکل «طبیعی» رونق و رکود در مثلاً دوره بحران ۱۹۶۵-۸۲ یا دوره «رونق» به اصطلاح نئولبرالیسم در سال های ۱۹۸۲-۹۷ متفاوت است. انتظار من این است که تجربه سال ۲۰۱۳ هم، همین موضوع را تأیید کند.

دلیل اصلی دیگر برای تداوم بحران، «در دلیل فرعی رکود بزرگ یافت می شود: یعنی افزایش عظیم حجم





## نگاهی دیگر به نرخ سود در ایالات متحده

مایکل رابرتز

آرمان پویان

به نظر می رسد که من در نوشته های خودم پیرامون اقتصاد و مسائل اقتصادی از منظر مارکسیسم، به طور اخص دو دغدغه فکری پیدا کرده ام: اول، اندازه گیری نرخ سود، و دوم، نقد اقتصاد کینزی. البته گمان نکنم که این ها دغدغه های چندان بدی باشند، چرا که به اعتقاد من سطح و مسیر نرخ سود سرمایه پیش‌ریخته در یک اقتصاد سرمایه داری، بهترین راهنما برای سلامتی آن اقتصاد است. و ضمناً درک تئوری ها و استدلال های جان مینارد کینز و پیروان او از این رو برای ما ضروری است که ببینیم حتی رادیکال ترین رویکرد نسبت به «مشکل اقتصادی» (لفظی مورد استفاده کینز)، قادر به حل تناقضات شیوه تولید سرمایه داری نخواهد بود.

اما در هر حال اجازه دهید که باری دیگر به نخستین دغدغه خود بازگردم. درحال حاضر ما برای اندازه گیری نرخ سود به شیوه مارکسی (a la Marx) - اصطلاحی که ژرار دومنیل و دومینیک لوی، اقتصاددانان مارکسیست فرانسوی به کار می برند- به آخرین داده های ایالات متحده تا سال ۲۰۱۱ دسترسی داریم. اداره تحلیل اقتصادی ایالات متحده (BEA) اخیراً ارقام به‌روز شده خود را در مورد خالص دارایی های ثابت منتشر کرده است. این ارقام، بخش مفقود اندازه گیری و محاسبه مارکسیستی سوددهی سرمایه در ایالات متحده برای سال ۲۰۱۱ را پوشش می دهد.

اما چه طور باید نرخ سود را اندازه گیری کنیم؟ بسیار خوب؛ برای این منظور راه های بسیاری وجود دارد که من در شمار زیادی از نوشته های قبلی، و به تفصیل در یکی از مقالاتم با عنوان «سیکل سود و رکود اقتصادی»<sup>(۱)</sup>، در مورد آن ها بحث کرده ام. اما هنوز علاقه دارم که از فرمول پایه‌ای مارکس برای نرخ سود استفاده کنم، یعنی کل ارزش اضافی تقسیم بر مجموع سرمایه به‌کار رفته، یعنی سرمایه ثابت (ابزار تولید) به اضافه سرمایه

اما سیاست ریاضتی کنار گذاشته خواهد شد، چرا که این سیاست جزئی از سیاست اقتصادی سرمایه داری است، نه صرفاً سیاه‌مستی ایدئولوژیک (آن طور که کینزین ها دوست دارند ادعا کنند). همان طور که سال قبل گفتیم: «افزایش مخارج دولت به تدریج به توانایی بخش خصوصی در کسب سود دست اندازی می کند؛ این موضوع هم از طریق افزایش مالیات ها و هم از طریق رقابت با بخش خصوصی در حوزه های مختلف سرمایه گذاری صورت می گیرد. البته، دولت های حامی سرمایه داران، عقب نشینی می کنند و برای کاهش بار بدهی، مالیات های شرکتی را حذف و در عوض آن را بر گرده خانوارها می اندازند. به علاوه، در طول دوره رکود بزرگ، اکثر شرکت ها با اعلام ضرر و زیان های خود مالیات های کمی را پرداخت کردند. با این وجود، در بلندمدت اگر بدهی دولتی به افزایش خود ادامه دهد یا کاهش پیدا نکند، به مشکلی حاد برای سرمایه داری مبدل می شود و توانایی یا تمایل آن را برای سرمایه گذاری تقلیل می دهد. به همین خاطرست که مقوله بدهی، برخلاف دیدگاه کینزین ها که به مخارج دولتی (از طریق استقراض یا غیر آن) به عنوان راه خروج از رکود نگاه می کنند، حائز اهمیت است.»

به طور خلاصه، در سال ۲۰۱۳، رشد اقتصادی اقتصادهای اصلی احتمالاً مشابه با ۲۰۱۲ خواهد بود؛ یعنی بسیار ضعیف و پایین تر از متوسط های بلندمدت. اما سال ۲۰۱۳ احتمالاً شاهد بازگشت یک رکود بزرگ در اقتصاد سرمایه داری نخواهد بود. من انتظار ندارم که ایالات متحده سریع تر از سال ۲۰۱۲ رشد کند و اروپا و ژاپن برای رشد دست و پای بزنند. اقتصادهای اصلی نوظهور شاید اندکی بهتر از ۲۰۱۲ عمل کنند، چرا که اقتصاد دولتی چین تحت رهبران جدید خود به سرمایه گذاری های بیش‌تری دست می زند. اما در کل، امسال هم سال ضعیفی خواهد بود. بحران طولانی، فعلاً بدون چشم‌انداز یک فرجه، وارد ششمین سال خود خواهد. ما در جایی نامعلوم به سر می بریم.

انباشت و سوددهی مارکس نامیده می شود، گرفته شده است. اکثر اقتصاددانان مارکسیستی که گمان می کنند محاسبه دارایی های ثابت به هزینه جاری درست یا بهتر است، از دیدگاه TSSI حمایت نمی کنند<sup>(۴)</sup>. بنابراین اکثر محاسبات صورت گرفته از سوددهی، بر حسب هزینه جاری هستند.

اما آیا این دو محاسبه اختلاف زیادی دارند؟ بسیار خوب، من فرض را بر این می گذارم که این محاسبات تفاوت چندانی در نتایج نخواهند داشت. در مقاله اخیر دیپانکور باسو (Deepankur Basu)، نگاهی شده است به دو محاسبه متفاوت از خالص سرمایه در اقتصاد ایالات متحده. این مقاله نشان می دهد که هر دو محاسبه، روندهای بسیار مشابهی را در بلندمدت از خود نشان می دهند و این موضوع «انتخاب [یکی از این دو روش] را برای تحلیل تجربی روندهای سوددهی، امری بی ربط می سازد»<sup>(۵)</sup>.

هرچند این موضوع مورد مناقشه است، ولی نتیجه گیری «باسو» با پذیرش این که محاسبه بر حسب هزینه تاریخی، همان قدر مناسب است که محاسبه بر حسب هزینه جاری- روشی که اکثر اقتصاددانان مارکسیست برای اندازه گیری نرخ سود استفاده می کنند- در واقع تأییدی است بر روش محاسبه بر حسب هزینه تاریخی.

من در محاسبات خودم از هزینه تاریخی استفاده می کنم، چرا که به گمان من نزدیک ترین روش به دیدگاه مارکس بوده و بنابراین از لحاظ نظری صحیح تر است. همان طور که نمودار زیر نشان می دهد، این محاسبه، بخش عمده بزرگنمایی و نوسان در نرخ سود را که در روش متکی بر هزینه جاری آشکار می شود، برطرف می سازد؛ روش هزینه جاری، به طرف اثرات منحرف کننده تورم (Inflation) و تورم منفی (Deflation) در قیمت ها متمایل است.

متغیر (کار). محاسبه مطلوب من این است که برای به دست آوردن ارزش اضافی، مقدار هزینه های جبرانی کارکنان (یعنی دستمزد و مزایای پرداختی به آنان از سوی کارفرما) را از رقم خالص تولید داخلی سالانه (یعنی تولید ناخالص داخلی پس از کسر استهلاک)، کم کنم. سپس رقم ارزش اضافی را به مجموع هزینه های استخدام نیروی کار (یعنی مجدداً همان هزینه های جبرانی کارکنان) و سرمایه ثابت (که می توان به صورت دارایی های ثابت تحت مالکیت بخش سرمایه داری با لحاظ داشتن استهلاک محاسبه کرد) تقسیم می کنم. البته روش های بسیار دیگری هم وجود دارد: برای مثال، می توان تنها به بخش شرکتی، پیش و پس از مالیات، نگاه کرد و نظایر این ها. اما محاسبه من با در نظر داشتن «کل اقتصاد»، ساده ترین روش است که در آن تمامی بخش های اقتصاد در نظر گرفته می شود، و ساده ترین راه برای مقایسه بین کشورها یا اندازه گیری «نرخ سود جهانی» نیز هست<sup>(۶)</sup>.

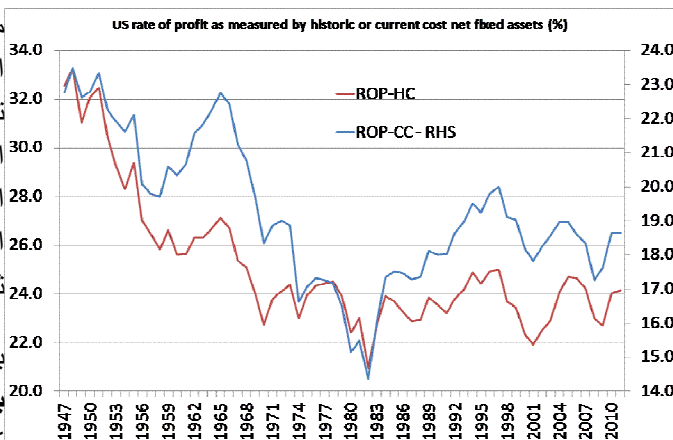
در این جا این پرسش ناراحت کننده پیش می آید که محاسبه خالص دارایی های ثابت، باید بر حسب هزینه تاریخی صورت بگیرد یا هزینه جاری. مارکس سوددهی را کم و بیش مانند سرمایه داران اندازه گیری کرد، یعنی شما از مبلغی پول (M) برای سرمایه گذاری در استخدام نیروی کار و ماشین آلات (C) آغاز می کنید، به یمن توان کار در تولید (P)، ارزش آن کالاها بیش تر از سرمایه گذاری اولیه (C') می شود و این ارزش در فروش کالاها برای کسب پول بیش تر (M') محقق می گردد.

بنابراین مقدار اولیه سرمایه در قالب پول، معین است و دستخوش تغییر از طرف پروسه تولید نمی شود، حتی اگر ارزش کالاها در طول پروسه و در انتهای آن تغییر کند<sup>(۷)</sup>.

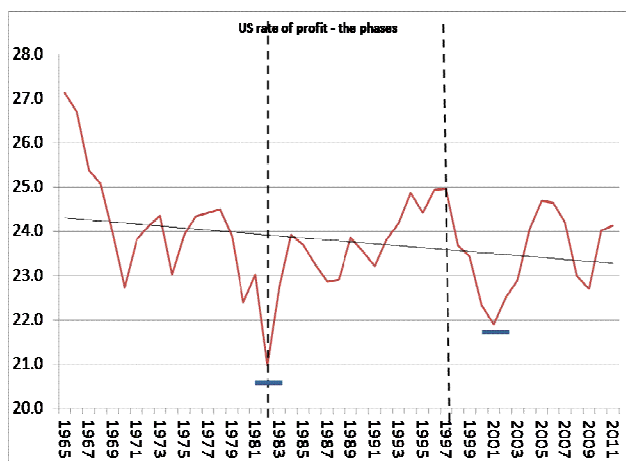
این به آن معنا است که شما باید مجموع دارایی های ثابت را بر حسب هزینه تاریخی اندازه گیری کنید، و نه بر حسب هزینه جاری (به طرز بی معنایی) ارزش مقدار اصلی سرمایه را تغییر می دهد. این جمع بندی از آن چه که «تفسیر سیستمی موقتی و واحد» (TSSI) از قانون

من نسبت به حرکت های نرخ سود ایالات متحده را که اولین بار در کتاب خودم، رکود بزرگ، عنوان کردم، تأیید می کند؛ یعنی ما می توانیم وجود سیکل سود در ایالات متحده را، دستکم پس از جنگ، تشخیص بدهیم. از ۱۹۴۷ تا ۱۹۶۵، سوددهی در سطحی بالا بود، که البته در دهه ۱۹۵۰ سقوط کرد و تا اواسط دهه ۱۹۶۰ ثبات یافت.

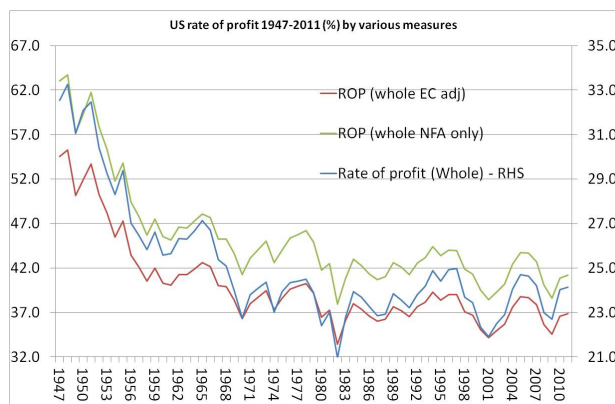
بنابراین ما وارد فاز نزولی سوددهی، یعنی دوره ای از بحران شدیم که نهایتاً در رکود عمیق اوایل دهه ۱۹۸۰ به کمترین مقدار رسید. پس از این، سوددهی افزایش یافت، و هرچند به سطح دهه ۱۹۶۰ نرسید، اما هنوز به طور قابل ملاحظه ای بالاتر بود. این همان به اصطلاح عصر **نئولیبرالیسم** بود. با این حال سوددهی در ۱۹۹۷ به اوج رسید و طبق محاسبات من، اکنون در فاز نزولی دیگری قرار دارد که هنوز به اتمام نرسیده است. از این نظر دوره نئولیبرالیسم در اواخر دهه ۱۹۹۰ به پایان رسید، هرچند در اوایل دهه ۲۰۰۰، رونق دیگری در وضعیت سوددهی با اتکا به رونق اعتبارات وجود داشت.



اما در مورد محاسبه، مسأله دیگری هم مطرح است. بسیاری از اقتصاددان های مارکسیست، سرمایه متغیر را از مخارج کسر نرخ سود خارج می کنند، چرا که هزینه جبرانی کارگران طی یک سال بسیار سریع بازمی گردد، بنابراین محاسبه اندازه سرمایه متغیر در معادله به مراتب دشوارتر است. من در این مورد تغییرات مختصری را اعمال کردم؛ یعنی ابتدا تخمینی قابل قبول از واگرد سرمایه متغیر به دست آوردم و سپس با آن را تماماً حذف کردم یا به طور کامل نگاه داشتم. نتایج سوددهی بسیار مشابه هستند. برای اطلاع بیش تر از موضوع واگرد سرمایه ثابت و متغیر در اندازه گیری نرخ سود، به مقاله عالی اخیر «پیتز جونز» رجوع کنید.<sup>(۶)</sup>



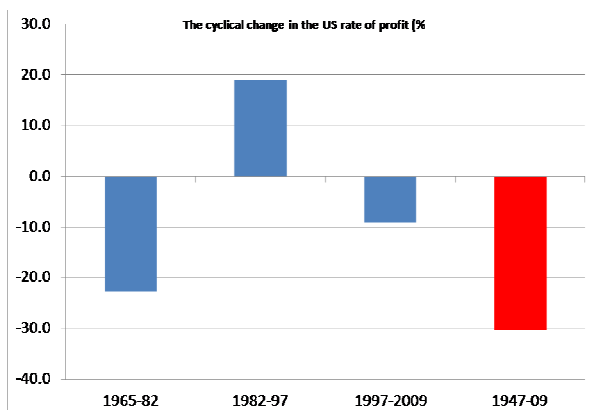
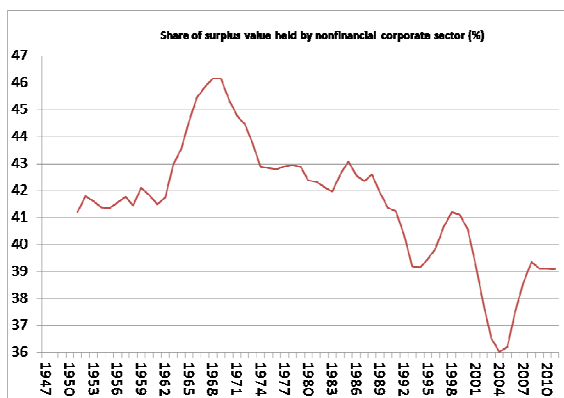
ما می توانیم حرکت نرخ سود ایالات متحده را با اندازه گیری تغییر این نرخ در فاز های مختلف، در قالب نمودار زیر جمع بندی کنیم. بین ۱۹۴۷ و ۲۰۱۱، نرخ سود ایالات متحده بالغ بر ۳۰ درصد سقوط کرد. بخش اعظم این سقوط، بین سال های ۱۹۶۵ تا ۱۹۸۲ بود، یعنی زمانی که نرخ مزبور بیش از ۲۰ درصد کاهش یافت. سپس این نرخ از ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۷، تقریباً به میزان ۲۰ درصد بهبود یافت. از آن زمان، نرخ سود حدود ۹



به این ترتیب برخی از مهم ترین موضوعات مربوط به محاسبه حل شد! پس نتایج چه چیزی به ما می گویند؟ اول و پیش از هر چیز، نرخ سود ایالات متحده نشان دهنده یک روند نزولی بلندمدت از سال ۱۹۴۷ تا ۲۰۱۱ است. و دوم، جدیدترین داده های موجود همچنان دیدگاه

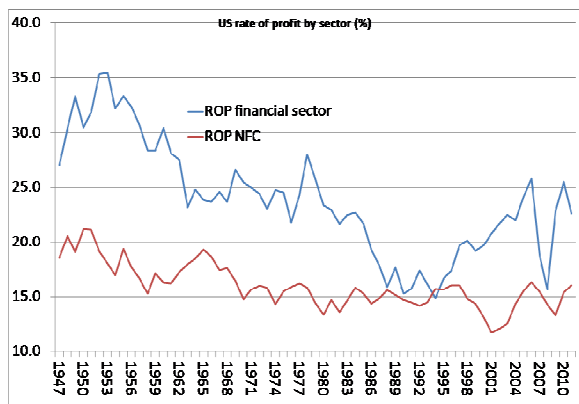


درصد (تاکنون) کاهش یافته است.



به علاوه سوددهی در این بخش مولد، برخلاف سوددهی در کل اقتصاد، حتی در دوره نئولیبرالیسم هم افزایش نیافت، درحالی که نرخ سود در بخش مالی پس از یک دوره طولانی از تنزل و افول، اوج گرفت. نرخ سود بخش مالی، همزمان با صعود در فرایند به اصطلاح مالی‌سازی (Financialization) بود. اما این امر به بهای رکود در نرخ سود بخش مولد رخ داد.

الآن یکی از چیزهای جالبی که سعی کردم از درون این داده ها استخراج کنم، این است که میزان رشد در آن چه که مارکس به عنوان بخش های «غیرمولد» سرمایه داری تعریف کرد، یعنی بخش هایی که سهمی در ایجاد ارزش جدید ندارند و صرفاً ارزش ایجاد شده به وسیله بخش های مولد را به خود تخصیص می دهند، چه قدر بوده است؟ این موضوع مهم است، چرا که تنها بخش های مولد می توانند اقتصاد سرمایه داری را به جلو حرکت دهند، حتی اگر بخش های غیرمولد هم برای حفظ شیوه تولید سرمایه داری و مناسبات اجتماعی آن ضروری باشند. بخش های غیرمولد را می توان به طور سردستی (می گویم سردستی، چون بحث طولانی دیگری هم در میان مارکسیست ها در مورد چگونگی تعریف کار مولد و غیرمولد وجود دارد) به صورت دولت، به همراه مالیه، بیمه و املاک (FIRE) مشخص کرد. بنابراین بخش های مولد (به طور تقریبی) در احاطه بخش شرکتی غیرمالی در اقتصاد قرار دارند.



در دوره ای که سهم سودهای بخش مالی به بهای سود در بخش غیرمالی افزایش یافت، احتمالاً باید انتظار می داشتید که این موضوع بر رشد سرمایه گذاری جدید اثر بگذارد. دادها هم دقیقاً همین را نشان می دهد. در همان حال که سهم سود مالی، از سطحی کمتر از ۱۵ درصد کل سودها در اوایل دهه ۱۹۸۰ به تقریباً دو برابر تا پایان قرن افزایش یافت، نرخ رشد خالص سرمایه گذاری (پس از استهلاک) دچار سقوط آزاد شد.

نمودار زیر نشان می دهد که سهم ارزش اضافی از مجموع کل ارزش اضافی این بخش، تنزل یافته است (به ویژه در دوره نئولیبرالیسم). پس در بلندمدت، سودهای موجود برای سرمایه گذاری در بخش مولد اقتصاد، محدود می شود.

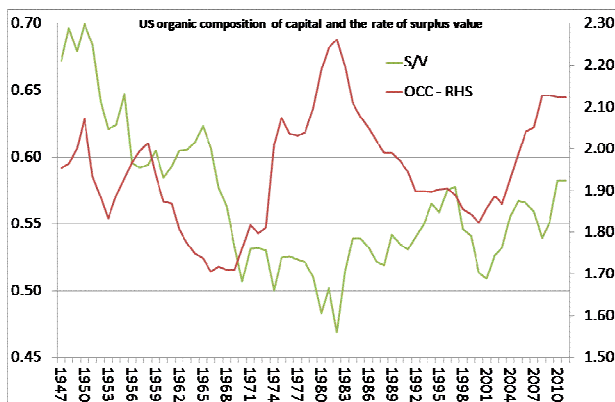


ارزش سرمایه ثابت، ابزار تولید، به ارزش سرمایه متغیر، توان کار - میل به تنزل دارد.

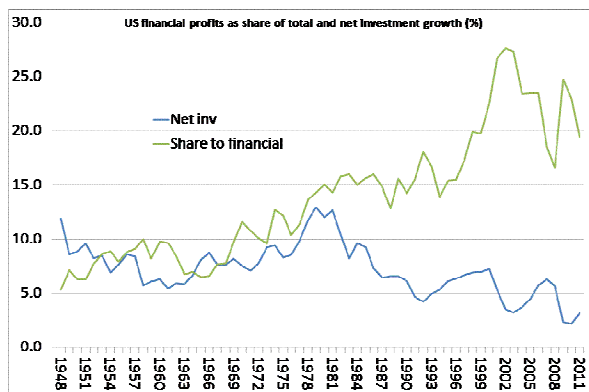
مارکس انتظار داشت که وقتی سرمایه داران سرمایه بیشتری را به منظور افزایش بهره‌وری کار در تکنولوژی سرمایه گذاری می کنند، این نسبت در طول زمان افزایش پیدا کند. با این حال، از آن جا که فقط توان کار (و نه ماشین آلات و مواد خام) قادر به ایجاد ارزش جدید است، و ارزش توان کار از ارزش سرمایه ثابت عقب می افتد، نرخ سود به سمت تنزل تمایل نشان خواهد داد.

همان طور که نمودار زیر نشان می دهد، هنگامی که ترکیب ارگانیک سرمایه در دوره نئولیبرالیسم، در نتیجه رکود اوایل دهه ۱۹۸۰ و سپس ارزانی ناشی از تکنولوژی جدید در دهه ۱۹۹۰، سقوط کرد، نرخ سود افزایش یافت. اما در دهه ۲۰۰۰، عواملی که موجب کاهش قیمت و ارزانی می شد، از میان رفت و نسبت ارگانیک به سطوحی بازگشته که از دوره بحران دهه ۱۹۷۰ به این سو مشاهده نشده است. اما این بار، نرخ سود آن چنان سقوط نداشته، چرا که نرخ استثمار (ارزش اضافی) هم، برخلاف دهه ۱۹۷۰، افزایش یافته است.

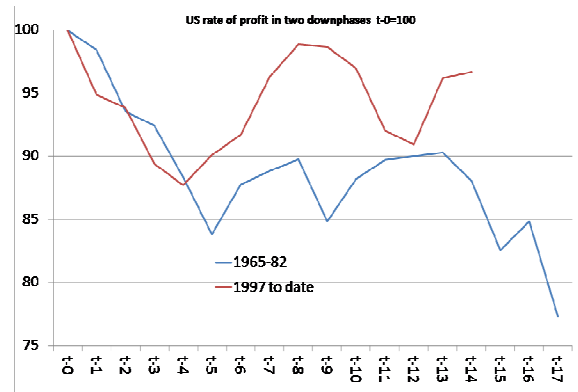
### !Error



هرچند ممکن است افزایش استثمار و نابرابری رو به رشد به خیزش های اجتماعی در آینده بیانجامد، اما قطعاً به بالا نگاه داشتن نرخ سود کمک می کند. ولی محدودیت هایی برای افزایش نرخ استثمار وجود دارد و اقتصاد

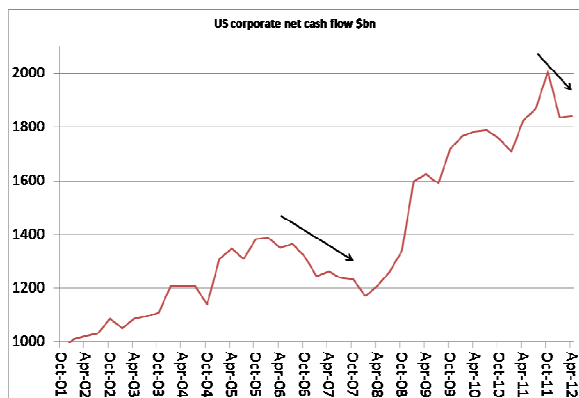


پس چه چیزی درحال رخ دادن در فاز نزولی اخیر سوددهی در ایالات متحده است؟ تا به الان، سقوط نرخ سود از نقطه اوج آن در سال ۱۹۹۷، به بزرگی آن چه که در آخرین فاز نزولی طی سال های ۱۹۶۵-۸۲ رخ داد، نبوده است. طی این ۱۷ سال، سوددهی ایالات متحده ۲۳ درصد سقوط کرد. در حالی که از سال ۱۹۹۷ به بعد، یعنی طی ۱۴ سال، این سقوط تنها ۳ درصد بوده است (نمودار زیر). اکنون اگر ادعای من صحیح باشد که در روند سوددهی، فازها و سیکل های قابل تفکیک و مشخصی وجود دارند، در آن صورت نرخ سود ایالات متحده تا پیش از اتمام این فاز نزولی، باید باز هم بیش تر سقوط کند و این همان چیزی است که طی سه سال آتی- یا در همین حدود- رخ خواهد داد.



نرخ سود به میزان فاز نزولی پیشین سقوط نکرده است، چرا که این بار ما شاهد افزایش تند در نرخ ارزش اضافی بوده ایم. تحت قانون سوددهی مارکس، نرخ فزاینده ارزش اضافی، مهم ترین عامل خنثی کننده نسبت به «قانون عام» مارکس است؛ قانونی که می گوید نرخ سود، به دلیل افزایش ذاتی ترکیب ارگانیک سرمایه-





منابع و توضیحات:

(1)

<http://thenextrecession.files.wordpress.com/2011/11/the-profit-cycle-and-economic-recession.pdf>

(2) در این مورد، به مقاله زیر رجوع کنید:

[http://thenextrecession.files.wordpress.com/2012/09/roberts\\_michael-a\\_world\\_rate\\_of\\_profit.pdf](http://thenextrecession.files.wordpress.com/2012/09/roberts_michael-a_world_rate_of_profit.pdf)

(3)

<http://thenextrecession.wordpress.com/2012/02/21/trying-to-understand-the-difference/>

(4) در این مورد مقالات و بحث های بی پایانی وجود دارد که شامل مطالب همین وبلاگ نیز می شود. نگاه کنید به:

<http://thenextrecession.wordpress.com/2011/07/29/measuring-the-rate-of-profit-and-profit-cycles/>

(5)

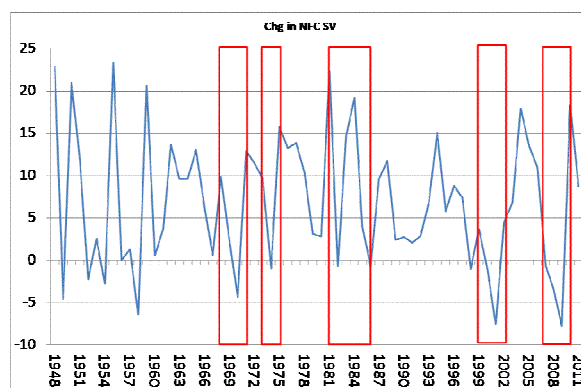
<http://thenextrecession.files.wordpress.com/2012/11/basu-on-rc-versus-hc.pdf>

(6)

[http://thenextrecession.files.wordpress.com/2012/07/jones\\_peter-depreciation\\_devaluation\\_and\\_the\\_rate\\_of\\_profit\\_final.pdf](http://thenextrecession.files.wordpress.com/2012/07/jones_peter-depreciation_devaluation_and_the_rate_of_profit_final.pdf)

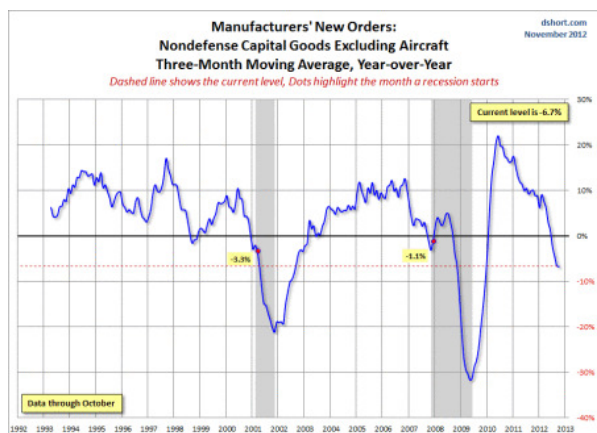
ایالات متحده احتمالاً با این محدودیت ها برخورد کرده است، به ویژه با آهسته شدن رشد بهره وری و ضعف رشد تولید ناخالص داخلی واقعی. بنابراین نرخ سود کنونی تنها از طریق سقوط شدید در ترکیب ارگانیک سرمایه می تواند تقویت شود و این امر تنها زمانی می تواند رخ بدهد که ارزش ابزار تولید (و همان طور که قبلاً گفته ام، سرمایه موهوم) تا حد زیادی مستهلک گردد. این به معنای وقوع یک رکود است، شاید معادل با رکود ۱۹۸۰-۸۲.

به علاوه محاسبات من پس از در نظر گرفتن برخی مفروضات منطقی در مورد داده های سال ۲۰۱۲، نشان می دهد که نرخ سود بنا به تعریف مارکسیستی در سال ۲۰۱۲، به سطوح اوایل دهه ۲۰۰۰ سقوط کرد. یک شاخص فوق العاده مهم برای تشخیص این که آیا رکود دیگری در راه است یا خیر، توجه به مقدار مطلق (و نه نرخ) سود است. هر زمانی که مقدار سود در بخش مولد اقتصاد به شکل مطلق سقوط کرده است، به فاصله یک یا دو سال پس از آن، رکود سرمایه گذاری و تولید از راه رسیده است (مربع های قرمز در نمودار زیر).

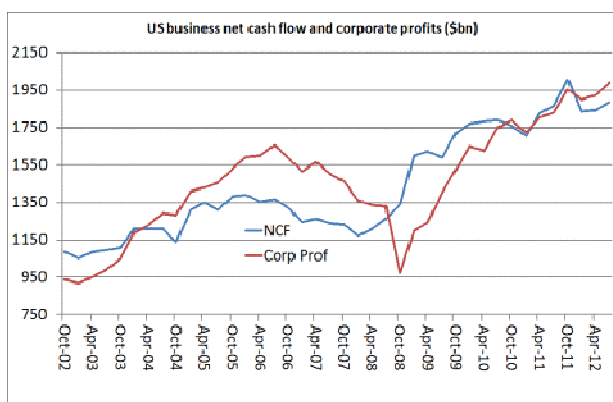


در حال حاضر ما در قلمرو منفی سال ۲۰۱۱ قرار نداریم. اما اگر نگاهی به جریان خالص وجوه نقد شرکت ها بیاندازیم که واقعاً به محاسبه مارکسیستی مقدار سود نزدیک است، می بینیم که سه ماهه اول و دوم سال ۲۰۱۲ با روند نزولی رو به رو بوده است. پس شاید رکود بعدی چندان دور نباشد.

شاخص های سرمایه گذاری در طول چند سده ماهه بعدی به هیچ وجه خوب نیستند. یک شاخص خوب برای تشخیص جهت حرکت سرمایه گذاری، نگاه کردن به سفارشات کالاهای سرمایه‌ای «مرکزی» (کلیه کالاهای سرمایه ای غیردفاعی، به استثنای صنایع هوایی) است. این شاخص در حال حرکت به سوی قلمروی رکود می باشد، هرچند احتمالاً هنوز برای قضاوت بسیار زود است.



فعالاً سودهای شرکتی در حال افزایش اند، البته دستکم تا زمانی که با استفاده از روش های نسبتاً ساختگی اداره تحلیل های اقتصادی ایالات متحده (پس از تعدیل مصرف سرمایه و موجودی کالاها) اندازه گیری می شوند. اگر ما رقم «کامل تر» خالص جریان وجوه نقدی جزف و مشاغل ایالات متحده را در نظر بگیریم (یعنی پیش از پرداخت مالیات، بهره، سود سهام و لحاظ کردن استهلاك)، آن گاه خواهیم دید که این رقم چندان امیدوارکننده نیست.



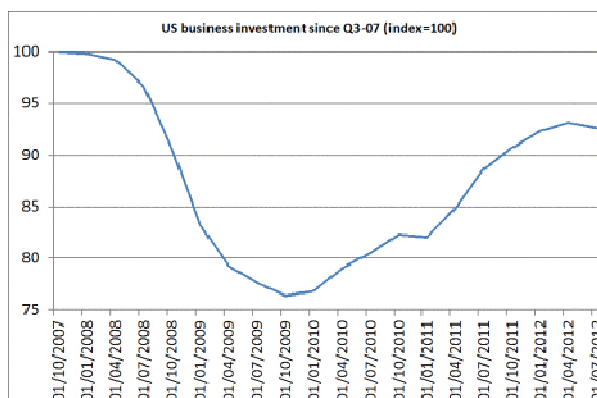
## ایالات متحده: مشکل «سرمایه گذاری» و نه «مصرف»

مایکل رابرتز

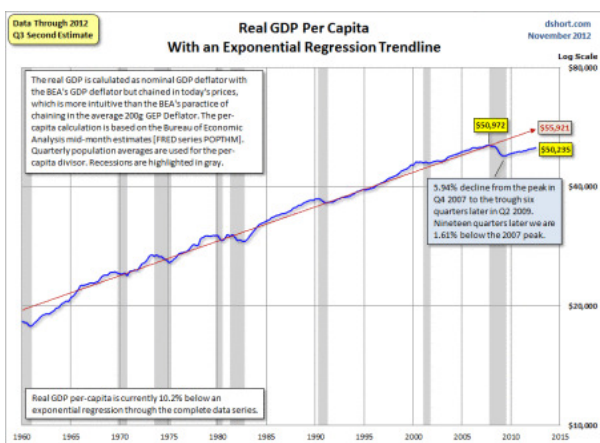
آرمان پویان

چندی پیش داده های تولید ناخالص داخلی ایالات متحده برای سه ماهه سوم سال ۲۰۱۲ پس از اعمال تجدیدنظر، منتشر شد. رشد تولید ناخالص داخلی در سه ماهه سوم، بر مبنای نرخ سالانه، پس از تجدید نظر از ۲٪ به ۲.۷٪ افزایش یافت. این موضوع خوب به نظر می رسد، اما مشکل در جزئیات آن است. این تجدیدنظر، تنها به دلیل افزایش تخمین حجم موجودی انبار کالاهای تولید شده صورت گرفت. به بیان دیگر، سرمایه داران بسیار بیش تر از تقاضا تولید کردند و به اجبار باید این مازاد را انبار می کردند. میزان تقاضا یا فروش نهایی پس از تجدید نظر، کاهش یافت، و مهم تر از این، رشد سرمایه گذاری در بخش غیرمسکن (به استثنای خرید منزل) نیز به طور قابل ملاحظه ای طی این تجدیدنظر ارقام کاهش یافت.

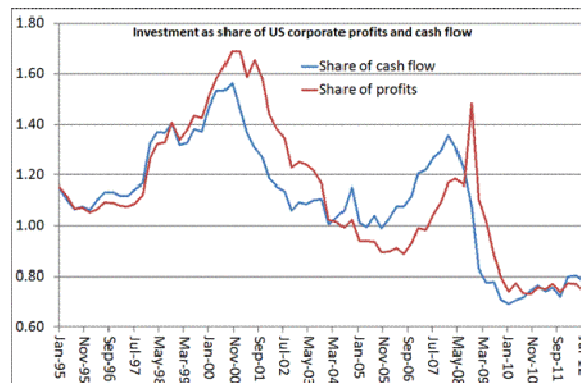
این آخرین ارقام که بهترین ابزار برای محاسبه سرمایه گذاری جدید بخش سرمایه داری در یک اقتصاد است، رضایت بخش به نظر نمی رسد. سرمایه گذاری واقعی هنوز حدود ۸ درصد پایین تر از نقطه اوج پیش از رکود بزرگ قرار دارد. سرمایه گذاری از اوج خود در سه ماهه سوم ۲۰۰۷ تا اواسط ۲۰۰۹، ۲۴ درصد سقوط کرده بود. بنابراین سرمایه گذاری بهبود یافت، اما اکنون دوباره در سرازیری کاهش قرار گرفته است.



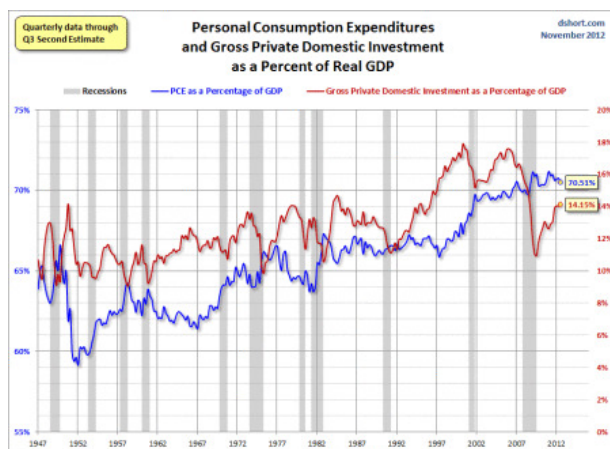
طولانی می نامم. این موضوع به بهترین شکل در آخرین نمودار من نشان داده شده است. شکاف بین روند متوسط رشد سرانه تولید ناخالص داخلی جمعیت تا پیش از رکود و رشد واقعی، در طول دوره رکود بزرگ سر باز کرده است. اما برخلاف رکودهای پیشین، این شکاف در دوره بهبود تضعیف نشده است؛ بلکه هنوز، به لحاظ سرانه، در حال عریض شدن است. ما دستکم از زمان بحران بزرگ دهه ۱۹۳۰ به این سو، در دوره ای بی سابقه به سر می بریم.



به علاوه، شکاف میان سودهای موجود و سرمایه گذاری از سوی بخش سرمایه داری ایالات متحده، هرگز بزرگتر از این نبوده است. سرمایه داران امریکا سرمایه گذاری را به حالت تعلیق درآورده اند، و هنوز متقاعد نشده اند که سوددهی برای دست زدن به سرمایه گذاری جدید، کفایت می کند.



برخلاف دیدگاه های حامیان تئوری «مصرف ناکافی»، مصرف خانوار در ایالات متحده به عنوان درصدی از تولید ناخالص داخلی، فاصله چندانی با بیشترین میزان خود تاکنون، یعنی ۷۰.۵ درصد، ندارد. اما نسبت سرمایه گذاری به تولید ناخالص داخلی هنوز فقط ۱۴ درصد است، رقمی که بالاتر از اواسط سال های دهه ۱۹۹۰ نیست. رکود بزرگ، محصول سقوط در سرمایه گذاری سرمایه داران و بازار املاک بود و نه سقوط مخارج خانوار.



بنابراین ما در همان جایی باقی می مانیم که من بحران



## بحران مائوئیسم در چین



بخش پایانی

### ۸- چین پس از مائو

با تثبیت موقعیت میانه‌روها در رهبری حزب، بی شک گرایش به راست سیاست های داخلی جمهوری توده ای چین تسریع می گردد. برنامه های اقتصادی حزب با حمایت بیشتر از اقشار ممتاز بوروکراسی و تکنوکراسی افتراق طبقاتی را تشدید خواهد کرد؛ بیکاری موجود در روستاها و شهرها را افزایش داده، تنش های نوینی در اقتصاد کشور به وجود خواهد آورد.

در سیاست خارجی، میانه‌روها مناسبات اقتصادی و همکاری سیاسی (!) جمهوری توده ای چین را با کشورهای سرمایه داری افزایش خواهند داد، در عین حال به خاطر شباهت های نزدیکی که جامعه ایده آل میانه‌روها با ساختار اجتماعی کشور شوروی دارد، به احتمال زیاد مناسبات دو کشور تا اندازه ای بهبود حاصل می کند تا راه برای کمک های شوروی هموار گردد.

اما میانه‌روها قادر نخواهند بود با این گونه سیاست های راست دوران «ثبات، اتحاد، ترقی» را که نوید می دهند، به وجود آورند، هرچند با ورشکستگی مفرط مائوئیسم و با مرگ مائو، توازن قوا در داخل، بوروکراسی به نفع میانه‌روها درآمد، لکن دقیقاً همین عوامل توزان قوا میان بوروکراسی و توده ها را به نفع توده ها تغییر داده است. در واقع با مرگ مائو، بوروکراسی در مجموع تکخال

برنده خود را در مقابل توده ها از دست داده است.

برای روشنی کلام بهتر است یک بار دیگر اثرات مرگ مائو و استالین را در رابطه با نقش ویژه ای که هر یک در دوران خود داشتند، مقایسه کنیم.

نقش بنیادین استالین به چارچوب حزب محدود بود. او تعادل میان جناح های مختلف بوروکراسی حزبی را در زمان حیات خوند حفظ می کرد. ولی با اختناق پلیسی هرگونه مبارزه توده ای را در نطفه خفه می کرد، به طوری که جنبش توده ای در رکود کامل به سر می برد. از این رو پس از مرگ وی، اگرچه تعادل میان جناح ها بوروکراسی به سرعت از هم پاشید، ولی جنبش توده ای همچنان در رخوت باقی ماند. نقش بنیادین مائو نه تنها حزب، بلکه کل جامعه را فرامی گرفت. بوروکراسی مائوئیستی، به علت ضعف تاریخی و ساختاری خود در مراحل مختلف (جنگ ضد ژاپنی، ضد کومینتانگ، ضد کره، ساختمان سوسیالیسم، انقلاب فرهنگی) به دلایل مختلف نیاز به حفظ رابطه مستقیم و نزدیک با توده ها و حتی دخالت فعال آن ها داشته است. مداخله فعال توده ها و بسیج آنان جهت رها ساختن نیروهای عظیمشان می باید کمابیش تحت کنترل مرکزی قرار گیرد و گرایش های مستقلشان کانالیزه شود. جهت کاربرد این گونه شیوه ها وجود رهبری بهمانند مائو، با حیثیت، نفوذ و مقام فراوان در میان توده ها که هم بتوانند در لحظه معین توده ها را فراخواند و هم قادر به تحمیل دیسیپلین و بازگرداندن اوضاع «به شرایط طبیعی» باشد، کاملاً ضروری است. پس از مرگ مائو دیگر هیچ کس قادر به ایفای چنین نقشی نیست. مرگ او بدون شک اوضاع سیاسی جمهوری توده ای چین را بی ثباتی ساختاری مواجه خواهد ساخت.

عامل دیگری که باید در نظر گرفت، سطح آگاهی و مبارزات توده هاست. در شوروی برخاست ترمیدور استالینیستی چنان شکستی بر جنبش توده ای و پیشگامان پرولتری وارد آورد که حتی پس از مرگ استالین پرولتاریا کوچکترین حرکتی از خود نشان نداد. در چین از سال های آغاز انقلاب تا به حال جنبش توده ای هرگز در خاموشی مطلق نبوده است و توده ها مداوماً در

انداز انقلاب چین روشن ساخت.

همزمان با ورشکستگی کامل مائوئیسم و نابودی پایه های اجتماعی آن، پرولتاریا به مثابه نیروی مستقل از هر دو جناح جهت مبارزه با کل بوروکراسی در مجموع و برای کسب منافع اقتصادی و سیاسی اش قدم به صحنه عمل گذاشته است. از آن جا که پرولتاریا تکیه گاه ساختمان سوسیالیسم و از لحاظ سیاسی نیرومندترین طبقات و اقشار اجتماعی است، بسط مبارزات کارگری و در نتیجه فلج شدن چرخ اقتصادی عظیم ترین بحران ها را برای بوروکراسی به بار آورده و مستقیماً موقعیت بوروکراسی را تهدید خواهد کرد. میانروها خود به خوبی به این خطرات واقف اند و از همان ابتدا شیوه های مطلوب خود را در مقابله با مبارزات مستقل کارگران نشان داده اند.

مرگ مائو به مثابه تنها رهبر با نفوذی که می توانست سعی در کنترل مبارزات توده ای کند، میانروها را در تنگنای باریکتری قرار داده است. آن ها ناچار خواهند بود، بیشتر و بیشتر از اختناق علیه مبارزات توده ای استفاده ای کنند. ولیکن استفاده از اختناق علیه جنبشی که از زمان انقلاب تا به حال هرگز خاموش نبوده است، بی-شک با واکنش های شدید کارگران و سایر اقشار زحمتکش مواجه خواهد شد. از این رو اختناق نیز نمی تواند در درازمدت بحران سیاسی ساختاری بوروکراسی را که با مرگ مائو تشدید یافته است، حل کند.

نسل جوانی که در صحنه سیاسی انقلاب چین ظاهر گشته است. برای نسل های گذشته تضادهای جامعه کنونی چین هر قدر هم که برآیند اشتباه ها و جنایات بوروکراسی باشد، در مقایسه با ستم و استثمار اربابان و سرمایه داران داخلی و خارجی دوران ماقبل انقلاب ناچیز و قابل تحمل است. لکن برای نسل جوان دستاوردهای انقلاب تازه نقطه شروع و معیار مقایسه است. رضایت آنان از اوضاع اجتماعی بستگی به آن دارد که جامعه درحال گذار تا چه اندازه احتیاجات آنان را برآورده می کند و تا چه اندازه ترقی اقتصادی و فرهنگی حاصل می شود. بوروکراسی که در بحران اقتصادی و سیاسی به سر می برد، نه تنها عاجز از جلب رضایت نسل جوان می ماند، بلکه با توسل به اختناق ماهیت ارتجاعی خود را هر چه

تحرك انقلابی به سر می برده اند. واضح است که در چنین شرایطی راست روی های میانروها و اثرات سیاست هایشان در اقتصاد کشور به زودی موجب بروز واکنش هایی از جانب توده ها می گردد.

از این ها گذشته طبقه کارگر چین در زمان انقلاب و دوران متعاقب آن برخوردی بی اعتنا به فراشد بورکراتیزه شدن انقلاب داشته است و حتی آگاهی چندانی از این فراشد از خود نشان نداده است. در طی این دوران، طبقه کارگر به طور کلی از لحاظ سیاسی و اقتصادی وابسته به حزب کمونیست بود و مبارزات خود را کما بیش از کانال حزب انجام می داد. از این رو برای سال های سال حزب کمونیست از خطر مبارزات مستقل پرولتاریا، که می تواند تأثیر مستقیم و مهمی بر بوروکراسی وارد سازد، مصون ماند.

ولی از دو سال پیش پرولتاریا برای اولین بار متحد، مصمم، و مستقل وارد میدان شده است. رخوت دیرینه پرولتاریا به سر آمده است. در آغاز سال ۱۹۷۵ کارگران کانتون برای افزایش دستمزدها و بهبود شرایط کار به مبارزه برخاستند و برای اولین بار مدیریت حزب را علناً بوروکراتیک خواندند و حقانیت اش را زیر سؤال کشیدند. موج خودانگیخته مبارزاتی کارگران که زنجیروار به شهرهای مجاور سرایت کرد، سطح بالای آگاهی سیاسی پرولتاریای چین را نشان داد. واکنش حزب کمونیست چه بود؟

رادیكال های پکن یکی از عناصر برجسته خود را به نام «ونگ هونگ ون» برای آرام کردن کارگران «هنگ چو» به محل اعزام کردند. ولی نیرویی جادویی مائوئیسم با همه ندای پرشکوه انقلابی اش و حیثیت و آبروی حزب کمونیست همگی قدرت جادویی ترغیب اخلاقی خود را از کف داده بودند. برای اولین بار کارگران از اطاعت حزبی که نماینده آنان به شمار می رفت، سرباز زدند. فرمول های سحرآمیز مائوئیستی دیگر مؤثر واقع نمی شد. موج وسیع اعتصابات کارگران سرانجام با مداخله ارتش به دستور تنگ سیا پینگ درهم شکسته شد.

مبارزات کارگران کانتون چند مطلب مهم را در چشم

بیشتر در انظار آنان برملا خواهد ساخت.

با درگذشت رهبران تاریخی و با حیثیت انقلاب، چوته، چوئن لای، و در رأس آنان مائو، مائوئیسم که به نقد در اثر ورشکستگی های برنامه هایش مرده بود، با مرگ دیگری مواجه گشت. با مرگ مائوئیسم گرایش در جهت ایجاد یک قطب انقلابی توسط پیشگامان مبارزه پرولتری هموار خواهد شد. وظیفه این قطب انقلابی متشکل ساختن پرولتاریا و سایر زحمتکشانش برای مبارزه علیه بوروکراسی است. سرنوشتی بوروکراسی (به همراهش تکنوکراسی) و دموکراتیزه کردن نظام اجتماعی تکالیف مشخص مرحله کنونی فرآیند انقلاب مداوم در چین است، که از طریق یک انقلاب سیاسی تحت رهبری پرولتاریا صورت خواهد پذیرفت.



۹- فرآیند انقلاب مداوم در چین

۱- شکست انقلاب دوم چین (مرحله اول ۱۹۲۵-۲۷ و مرحله دوم ۱۹۲۸-۳۳) ضربل مهلکی بر پیشگام پرولتری و جنبش کارگری در شهرها وارد کرد. از این رو مرکز ثقل مبارزات طبقاتی موقتاً به روستاها منتقل گشت. در آن جا جنبش خود به خودی دهقانی از حملات کومینتانگ در امان مانده بود. حزب کمونیست (جناح مائو) برای متشکل کردن مبارزات دهقانی در سطح منطقه و بسیج دهقانان در شرایط رخوت جنبش کارگری و عقب ماندگی روستاها خود را جانشین پرولتاریا کرد. از آن جا که دهقانان به علت خصلت طبقاتی شان قادر به سازماندهی خود نبودند، اتخاذ چنین نقشی از جانب حزب

در شرایط ویژه چین اجتناب ناپذیر بود. ادغام ارگان های حزبی و شوراهای دهقانی منجر به بوروکراتیزه شدن حکومت در روستاها شد.

۲- به جز شرایط عینی بالا که پیدایش و رشد بوروکراسی را تاحدی اجتناب ناپذیر می ساخت، سیاست های رهبری حزب نیز به تشدید بوروکراتیزه شدن کمک می کرد. هرچند مائو به خاطر تجربه تلخ انقلاب دوم از سیاست های استالین در مورد انقلاب چین روگردان شد، لکن از آن جا که به مواضع مارکسیسم انقلابی نرسید، هرگز به طور کامل از انحرافات استالینیستی نبرید: اولاً حزب کمونیست همچنان به صورت سازمانی بوروکراتیک باقی ماند که با بینش استالینیستی مائو از حزب کمونیست در انطباق بود، ثانیاً در قالب فرمول بلوک چهار طبقه، برنامه های حزب در خدمت حفظ ائتلاف طبقاتی با بورژوازی «ملی» قرار داشت، نظیر ائتلاف های مکرر با چیان کای چک و تعدیل برنامه های اصلاحات ارضی برای حمایت از بورژوازی روستاها. این دو انحراف استالینیستی هر یک به نوبه خود در کمک به رشد و تحکیم بوروکراسی و رخنه عناصر بورژوا و خرده بورژوا و تثبیت موقعیتشان در حزب موثر بود. نقش جانشینی حزب برای پرولتاریا در روستاها که توسط بینش استالینیستی حزب تقویت می شد به خاطر رخوت جنبش کارگری هم تشدید گشت، مخصوصاً که حزب کمونیست درصدد برطرف کردن آگاهانه مشکلات ناشی از شکست انقلاب دوم و ناموزونی میان جنبش کارگری و دهقانی برنیامد، هرچند فرصت های مناسبی برای مداخله در مبارزات کارگری داشت.

۳- برآیند مستقیم شرایط عینی مبارزات کارگری از یک طرف و انحرافات حزب کمونیست از طرف دیگر موجب شد که پرولتاریا در انقلاب سوم چین نقش قاطع و مستقلی ایفا نکند و از این رو بوروکراتیزه شدن انقلاب، که در شرایط عینی موجود با انحرافات رهبری حزب پتانسیل زیادی پیدا کرده بود، تحقق یافت. قدرت دولتی به جای این که به شوراهای کارگری منتقل شود، همچنان در دست حزب کمونیست ماند.

الملل کمونیستی. ولی بوروکراسی ناسیونالیستی مائونیستی عاجز از اتخاذ چنین چشم‌اندازی بود. در فراشد انقلاب چین هر قدر رهبری مائونیستی از سیاست های ضد انقلابی بین‌الملل کمونیست می‌برید، به همان اندازه هم گرایش های ناسیونالیستی اش شدیدتر می‌شد. تا جایی که انقلاب چین برایش انقلاب چینی شد و انقلاب جهانی به مثابه جمع جبری انقلاب های ملی مستقل از یک شدگیر شمرده شد. بعدها در اثر تشدید اختلافات با شوروی بوروکراسی کوتاه‌نظر و ناسیونالیست مائونیستی راه حمایت از رژیم های ارتجاعی سرمایه داری را علیه دولت کارگری منحن شوروی برگزید و ورشکستگی کامل خود را در پیشبرد فراشد انقلاب مداوم در صحنه بین‌المللی به ثبوت رسانید.

۷- رهبری مائونیستی که تکالیف دموکراتیک را کورکورانه، بوروکراتیکوار و تحت فشارهای عینی مبارزات طبقاتی به مرحله اجرا درآورده بود، عاجز از حل مسئله ساختمان و سوسیالیسم درآمد. حل مسئله ساختمان سوسیالیسم مستلزم انکشاف انقلاب جهانی و دموکراتیزه کردن ساختار اقتصادی و سیاسی کشور بود. ولی این دو تکلیف با منافع کوتاه نظرانه بوروکراسی و قدرت انحصاری اش در تضاد بود. رهبری مائونیستی کورکورانه مدل استالینیستی بنای سوسیالیسم را برگزید. در شرایط فقدان دموکراسی تولیدکنندگان و نظارت دموکراتیک کارگران بر تولید، برآیند این مدل شکل گیری قشر تکنوکراسی در اقتصاد کشور و به دست آوردن اختیارات و امتیازات مادی توسط آن بود. پیدایش تکنوکراسی به نوبه خود منجر به تجزیه بندی بوروکراسی حزبی به دو جناح مائونیستی و میان‌روها شد. سیاست های جناح مائو که از لحاظ تاریخی رهبری سیاسی انقلاب را به عهده داشته است، دارای سالوده های ایدئولوژیکی است که خود را در «اندیشه های مائو» منعکس می‌کنند. این جناح بهترین راه حفظ تعادل میان بوروکراسی و توده ها را در ادامه سنن حزب به مثابه جنبشی توده ای و متکی به مبارزات توده ها می‌داند. این راه حل نشانه ضعف ساختاری بوروکراسی مائونیستی است. میان‌روها بیانگر منافع محافظه کارترین و منجمدترین اقشار بوروکراتیک و تکنوکراتی هستند که

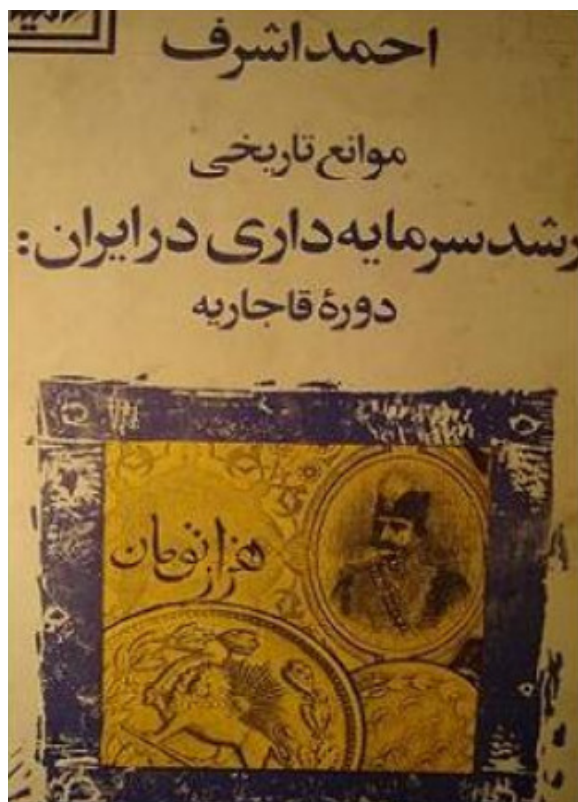
۴- بوروکراسی مائونیستی در فراشد برخاست جنبش توده ای شکل گرفت. برای دفاع از خود در برابر کومینتانگ و ارتش ژاپن و برای اجرای امور اجتماعی نیاز به بسیج و مداخله توده ها داشت. ضعف ساختاری بوروکراسی مائونیستی از همین جا ناشی می‌شود. حزب کمونیست برای حفظ تعادل میان طبقات متضاد روستایی (بورژوازی، خرده بورژوازی، شبه پرولتری)، و جلوگیری از افزایش قدرت بورژوازی در داخل حزب می‌باید رابطه مستقیم و نزدیکی با توده ها دهقان برقرار می‌کرد. در چنین شرایطی انجماد بوروکراسی به صورت قشری ممتاز و کاملاً مجزا از جنبش توده ای امکان نداشت.

۵- برخورد رهبری حزب به مسائل انقلاب کورکورانه و آمپریکوار بدون چشم انداز تئوریک صورت می‌گرفت. بین ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۴ تحت فشارهای عینی مبارزات طبقاتی، حزب کمونیست ابتدا ناچار به اتخاذ شعار انقلابی سرنگونی کومینتانگ، حل تکالیف دموکراتیک انقلاب و سپس ملی کردن صنایع بورژوازی «ملی» و اتخاذ اقتصاد بایرنامه گشت. با وجود این، در سرتاسر فراشد انقلاب سعی در حفظ ائتلاف با بورژوازی «ملی» می‌شد و سرانجام هم صاحبان کارخانه به مدیران کارخانه تبدیل شدند که علاوه بر حقوق مدیریت، سهمی هم بابت غرامت سرمایه از دست رفته خود دریافت می‌کردند. این گونه سیاست ها فراشد بوروکراتیزه شدن بیشتر انقلاب را تسهیل می‌کردند. رهبری حزب نقش متضادی به عهده داشت، در عین حال هم رهبری یک انقلاب اجتماعی قرار گرفته بود و هم مسئول اصلی بوروکراتیزه شدن انقلاب بود. این رهبری به مثابه گرایشی بوروکراتیک سانتریست، بین مواضع انقلابی و استالینیسم در نوسان بود.

۶- اما فراشد انقلاب به صرف سرنگونی بورژوازی بومی، انجام تکالیف دموکراتیک و ملی کردن صنایع خاتمه نمی‌یابد. انقلاب مداوم می‌باید در دو سطح داخلی و خارجی کماکان ادامه پیدا کند. در سطح خارجی، تکالیف انقلاب مداوم عبارت اند از اتحاد با کشورهای کارگری و کمک به بسط انقلاب جهانی از طریق بین-

## فصل چهارم:

### ماهیت رشد اقتصادی در شرایط نیمه-استعماری



چنان که دیدیم اقتصاد سنتی ایران در نیمه دوم قرن نوزدهم به ابتکار سرمایه داران غربی و تجار ایرانی و با تشویق و اعمال نفوذ قدرت های استعماری که در شمال و جنوب کشور مستقر بودند، به اقتصاد نوپای جهانی و بازارهای بین المللی وابستگی پیدا کرد. وابستگی به بازار جهانی در شرایط نیمه استعماری مستلزم دگرگونی هایی در اقتصاد سنتی جامعه ایرانی و اجزای متشکله آن یعنی کشاورزی، صنایع دستی و مبادلات بازرگانی بود. آشکارترین پی آمد وابستگی به بازار جهانی، رشد شتابان بازرگانی خارجی در دهه آخر قرن گذشته و اوایل قرن کنونی هجری قمری<sup>(۱)</sup> بود. چنان که مجموع مبادلات با همسایه جنوبی به بیش از سه برابر افزایش یافت و مجموع مبادلات بازرگانی با سایر

پس از افول نسبی جنبش توده ای و در نتیجه سیاست های مائوئیستی در مرحله ساختمان سوسیالیسم به وجود آمدند. آن ها قطع رابطه حزب و توده ها، پایان دادن به بسیج توده های و اتکا بر افشار منجمد بوروکرات و تکنوکرات را بهترین راه برای ایجاد «ثبات، اتحاد و ترقی» ارزیابی می کنند. می توان گفت آن ها استالینیست تر از جناح مائو می باشند.

۸- اختلافات سیاسی دو جناح در انقلاب فرهنگی به طور علنی آشکار گردید. مائو توده ها را به مبارزه علیه بوروکراسی دولتی به رهبری میانروها دعوت کرد، آن ها را تعلیمات «ضد بورژوازی» داد و با فرهنگ پرولتاریایی آشنا کرد. (بهتر است بگوییم هنر و ادبیات را به لوث کشانید). ولی هنگامی که مبارزات ضد بوروکراتیک توده ای از کنترل خارج شد و کل نظام بوروکراتیک به خطر افتاد، مائو با دخالت ارتش به مبارزات توده ها پایان داد و آن ها را آنارشویست و ماوراء چپگرا خواند. انقلاب فرهنگی نشان داد که در مقابل قدرت مستقل توده ای، دو جناح داخل بوروکراسی ناچار به اتحاد و مصالحه می باشند.

۹- عجز جناح مائوئیستی در مبارزه علیه میانروها نشانه ورشکستگی کامل برنامه های مائوئیستی است. در واقع در سال های اخیر بسیاری از رهبران جناح مائو (از جمله خود مائو) اغلب سیاست های میانروها را تأیید نموده اند. مثلاً حرکت به راست سیاست خارجی با توافق و تأیید طرفین صورت یافت. اگرچه به دلایل مختلف با مرگ مائو و تثبیت قدرت میانروها، مائوئیسم در چین عمر خود را سرکرده است. در عین حال همزمان با مرگ مائو و مائوئیسم، پرولتاریای چین پس از سال های سال رخوت، بیدار گشته است. در حالی که مرگ مائو ساختار سیاسی حزب کمونیست را بحرانزا کرده است، پرولتاریای چین به مثابه نیرویی مستقل و به گوهر ضد بوروکراتیک وارد میدان مبارزه شده است. برای پیشبرد تکالیف انقلاب مداوم در چین سرنگونی کل نظام بوروکراتیک از طریق یک انقلاب سیاسی به رهبری پرولتاریا ضروری است.

۱. سامان

علت بروز بیماری کرم ابریشم میزان تولید به یک چهارم کاهش یافت و با کاهش این محصول اهالی گیلان به تولید برنج برای صادرات به روسیه روی آوردند و آن را تا حدی جایگزین کاهش صادرات ابریشم نمودند. چنان که در اواخر قرن گذشته و اوایل قرن حاضر ارزش صادرات برنج در کل صادرات کشور در حدود ۱۰ درصد نوسان می کرده است.<sup>(۳)</sup>

در این میان تریاک از مهم‌ترین مواد خامی بود که در توسعه بازرگانی خارجی ایران در ربع آخر قرن نوزدهم نقش عمده ای ایفا نمود. صادرات تریاک در دهه ۱۲۹۰ ه.ق / ۱۸۷۰ ب.م با سرعت چشمگیری رو به افزایش نهاد و حجم صادرات آن از ۸۷۰ قوطی (هر قوطی معادل ۲۲ من تبریز) در سال ۱۲۸۸-۸۹ ه.ق / ۱۸۷۱-۷۲ ب.م به ۷۷۰۰ قوطی در سال ۱۲۹۷-۹۸ ه.ق / ۱۸۸۰-۸۱ ب.م رسید، در حالی که به خاطر افزایش بهای آن در بازارهای چین و اروپا ارزش آن از حدود ۷۰۰ هزار روپیه به حدود ۸.۵ میلیون روپیه افزایش یافت.<sup>(۴)</sup>

یکی دیگر از مواد خام که به خصوص در زمان جنگ های داخلی آمریکا تولید و صادرات آن رونق گرفت، کشت پنبه به خصوص در خراسان بود. بازرگانان روسی در توسعه پنبه و ترویج بذر مرغوب آن نقش عمده ای داشتند. به طور کلی نسبت ارزش صادرات پنبه در کل ارزش صادرات کشور در اواخر قرن گذشته و اوایل قرن حاضر در حال افزایش بود و سرانجام به حدود یک چهارم کل ارزش صادرات کشور رسید.<sup>(۵)</sup>

خشکبار نیز در این دوره از اقلام عمده صادرات کشور بود و نسبت آن از ۳ درصد کل صادرات در سال ۱۳۰۶ ه.ق / ۱۸۸۹ ب.م به حدود ۱۸ درصد در سال ۱۳۲۸ ه.ق / ۱۹۱۰ ب.م افزایش یافت.<sup>(۶)</sup>

در برابر تولید و صدور مواد خام، مهم‌ترین واردات کشور در اواخر گذشته و اوایل قرن حاضر، محصولات صنعتی کارخانه های غربی و به خصوص منسوجات منچستر و قند و شکر بود. ابتدا نسبت منسوجات در کل واردات حدود سه‌چهارم و نسبت قند و شکر و چای حدود

کشورها به خصوص با فرانسه، بلژیک، آلمان، و عثمانی نیز افزایش قابل ملاحظه ای پیدا کرد. \* رشد شتابان تجارت خارجی در این دوران موجب تحولاتی در نظام مبادلات بازرگانی در کشور، توسعه وسایل حمل‌ونقل و راه های تجاری و رشد گروهی از تجار بزرگ و ثروتمند و منتقد و نیز روی آوردن گروهی از بازرگانان و بنگاه های غرب به کشور ما گردید.

### رونق تولید مواد خام

مهم‌ترین دگرگونی در اقتصاد سنتی، توسعه مواد خامی بود که از یک سو بازار جهانی، به آن ها نیاز داشت، و از سوی دیگر موجب فراهم آمدن منابع مالی لازم برای خرید فرآورده های صنعتی کشورهای غربی می گردید. ابتدا مهم‌ترین ماده خام صادراتی، ابریشم گیلان و برخی دیگر از نواحی کشور بود. رابینو درباره اهمیت ابریشم گیلان می گوید: «رشت در زمان شاه عباس دوم و کریم-خان زند و آغامحمد خان قاجار به سبب بازرگانی خود شهرت فراوانی داشته است. کاروان های متعدد از هند و بخارا و ترکیه و سایر کشورها به این شهر می آمدند و ابریشم گیلان را با خود به بنادر مختلف دریای مدیترانه و خلیج فارس حمل می کردند. در سایه بازرگانی ابریشم که تا سال ۱۲۷۷ ه.ق / ۱۸۶۰ ب.م به صورت قابل توجهی پیشرفت داشت، رشت توانست زیان ها و کمبود جمعیت خود را که به سبب طاعون سال ۱۲۴۶ ه.ق / ۱۸۳۰ ب.م پیش آمده بود، جبران کند».<sup>(۷)</sup> در این دوران بنا به گزارش دبیر سفارت انگلیس درآمد ارزی کشور از صدور ابریشم حدود ۷۰۰ هزار لیره استرلینگ بوده است. تا آن که در دهه ۱۲۸۰ ه.ق / ۱۸۶۳ ب.م به

\* مجموعه مبادلات بازرگانی، با همسایه شمالی از ۹ میلیون روبل طلا در سال ۱۲۹۲ ه.ق / ۱۸۷۵ ب.م به حدود ۳۴ میلیون روبل در سال ۱۳۱۲ ه.ق / ۱۸۹۵ ب.م رسید و به ۹۴ میلیون روبل در سال ۱۳۳۲ ه.ق / ۱۹۱۴ ب.م افزایش یافت. در همین دوره ارزش مبادلات بازرگانی همسایه جنوبی با سواحل و بنادر خلیج فارس نیز از ۱.۷ میلیون لیره استرلینگ به ۳ میلیون لیره رسید و سرانجام به ۴.۵ میلیون لیره افزایش یافت.

ایران می ریزد، آتش خواهد گرفت.»<sup>(۱۰)</sup> یکی دیگر از شاهدان عینی در این باره می گوید: «به اندکی ملاحظه معلوم شد که در این شهر (تبریز) تجارت عمده هست و مردم هم به تجارت مایلند، ولی چه سود که همه امتعه خارجه است و از امتعه داخله نشانی دیده نمی شود، مگر در گوشه و کنار.»<sup>(۱۱)</sup>

بر اثر رواج کالاهای فرنگی و به خصوص منسوجات نخی، صنایع نساجی کشور و به خصوص نساجی شهرهای صنعتی مرکزی کشور یعنی اصفهان، کاشان و یزد رو به زوال نهاد. در *جغرافیای اصفهان* آمده است که «سابق که پارچه های فرنگی شایع نبود از اعلی و ادنی حتی در ارکان دولت و بعضی از شاهزادگان عظام، قدک پوش بودند ... چندین سال است پارچه های زرد و سرخ سست فرنگستان رواج گرفته، هر دفعه اقمشه ایشان طرح تازه بوده و هر کدام به نظرها تازگی مردم ایران جسم و جان خود را رها کردند و دنبال رنگ و بوی دیگران بالا رفتند و در واقع در این مرحله به ضررها رسیدند. اقلاً عشر اصناف این شهر نساج بود که خمس آن باقی نیست ... همچنین اصناف بزرگ دیگر مانند صباغ و نذاف و عمه کازرخانی که بسته و پیوسته به این صنف بودند، بیشتر ایشان از میان رفتند. سایر اصناف خلاق را هم از پرتو این شکستگی، ضررها رسید.»<sup>(۱۲)</sup>

فلاندن که در اوایل قرن چهاردهم از کاشان دیدن کرده است، درباره اثر واردات کالاهای غربی بر صنایع نساجی شهر می گوید: «واردات انگلیسی که پیوسته از سی سال پیش در ایران رو به تزاید گذاشته روز به روز از تعداد کارخانه های کاشان می کاهد. با این که هنوز کارخانه هایش دایر است ولی انسان از تماشای قسمت های عمده آن ها بایر و بیکار افتاده سخت مغموم می شود. باعث حسرت است که شهری به زمان صفویه اولین شهر صنعتی باشد و امروز به چنین وضعی درآید.»<sup>(۱۳)</sup> گذشته از کاشان شهرهای اقماری آن به همین سرنوشت دچار آمدند، چنان که وصاف بیدگلی درباره بیدگل می گوید: «در این زمان نسبت به ازمنه سابقه خراب و ویران ... خلقش ... زیادتیر نساج و حلاج اند ...

یکدهم بود، حال آن که در اوایل قرن حاضر به به خاطر گسترش اعتیاد عموم مردم به چای، سهم قند و شکر و چای رفته رفته افزایش یافت و به حدود یکسوم کل واردات رسید و سهم منسوجات به کمتر از نصف واردات کاهش یافت.<sup>(۷)</sup>

### رونق کالاهای فرنگی و زوال صنایع نساجی

یکی از آثار و نتایج رشد سریع بازرگانی خارجی، رونق کالاهای فرنگی و اعتیاد مردم کشور به مصرف این کالاها و به خصوص قماش منجستر که ظاهری بهتر و بهایی ارزان تر از قماش وطنی داشت، و قند و شکر و چای بود. چنان که اعتمادالسلطنه در ضمن بیان حوادث و وقایع چهل سال نخست سلطنت ناصرالدین شاه تحت عنوان «رواج تام و شیوع عام مالالتجاره فرنگ در ایران» می گوید: «کسانی که در این سنوات مالالتجاره همه بازرگانان قلمرو این شهریار را به میزان اعتبار سنجیده اند، دیده اند که نسبت امتعه اروپا به کالاهای ایشان همانا نسبت ثلث است، به خمس کما هو اظهر من الشمس.»<sup>(۸)</sup> کرزن نیز در دهه آخر قرن نوزدهم می گوید، گذشته از اشیای تجملی غربی که طبقات بالا به آن معتاد شده اند تا پوشاک همه طبقات جامعه از مردان گرفته تا زنان، جملگی از غرب وارد می شود. ابریشم، ساتن و ماهوت برای طبقه اعیان و قماش نخی و پنبه ای برای همه طبقات. لباس یک روستایی ساده از منجستر یا مسکو می آید و نیلی را که همسر او به کار می برد، از بمبئی وارد می شود. در واقع از بالاترین تا پایینترین مراتب اجتماعی به طور قطع وابسته و متکی به کالاهای غربی شده اند.<sup>(۹)</sup>

حاج سیاح درباره آثار و نتایج نامطلوب رونق و رواج کالاهای فرنگی می گوید: «این تجارت به این ترتیب در اندک زمان صنایع ایران را نابود و اهل ایران را پریشان و گرسنه خواهد کرد. راست بگویم سیل نفتی که از راه روسیه به ایران جاری است ... ثروت ایران را خواهد برد و این هزاران خروار قند و شکر دندان ایرانیان بیچاره را کند خواهد کرد و این اشیاء شکستنی شیشه و بلور با رفتن و غیرها سر ایشان را خواهد شکست و بالاخره با کبریت تجارت خرمن های کاغذ و البسه که به

بیگانه و آثار نوسان قیمت های بازار بین‌المللی و ذخایر و کالاهای کشور به خصوص نقره و غلات و نیز کوشش کشورهای غربی در پایین نگاه داشتن ارزش برخی از مواد خام مانند پنبه، جملگی موانع عمده ای در برابر رونق اقتصادی کشور پدید می‌آوردند و به خصوص خزانه دولت را در معرض آشفته‌گی و کاهش درآمد قرار می‌دادند.

تأثیر نامطلوب تقلب در ضرب مسکوکات و نوسانات ارزش پول در برخی از آثار و منابع و به خصوص در گزارش های کنسولی انگلیس عنوان شده است. در یکی از آثار اواخر دوران ناصری مکالمه ای درباره وضع دادوستد، یکی از تجار تبریز می‌گوید وضع تجارت بسیار بد و پریشان است که هزار سبب دارد، لکن «بدر از همه این پول سیاه و تفاوت همه روزه آن است که کسبه و فقرای ملت را بالمره از پای در انداخته و همه را خانه خراب نموده، گذشته از آن پول نقره را هم امروزه می‌بینی چهار تومان، و نیمی یک لیره است، و فردا پنج تومانش، معرکه است، ضرر و خسارتی را که از این روی بیچاره تجار می‌کشند، به حساب نیاید...»<sup>(۱۴)</sup> به طور کلی باید توجه داشت که تقلب در ضرب مسکوکات بیشتر در کاهش ارزش پول سیاه اثر داشت و به طور کلی ارزش تومان علی‌رغم کاهش ارزش بین‌المللی نقره تنزل چندانی نکرد و همواره بیش از ارزش رسمی نقره ارزش داشت.

در نتیجه تنزل قیمت نقره در بازار جهانی و کسری موازنه پرداخت ها، ارزش برابری پول ایران با ارزش های خارجی در دهه آخر قرن سیزدهم و دو دهه نخستین قرن چهاردهم صد در صد کاهش یافت و در دو دهه بعد نیز همچنان به تنزل خود ادامه داد<sup>(۱۷)</sup>. بر اثر تنزل نرخ برابری قران و افزایش هزینه های دیوانی در این دوران و ثابت ماندن حجم مالیات ها خزانه دولت نیز در معرض فشار بی‌پولی و کسر بودجه شدید قرار گرفت و ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه دست نیاز به سوی همسایگان شمالی و جنوبی دراز کردند و به استقراض از خارج اقدام نمودند. بالاتر از همه سیاست نادرست گمرکی کشور، نظام اجازه گمرکات و چگونگی عملکرد

و از قرار تقریر پیشینیان شمار خلقتش به چهل هزاری رسیده و مشهور است که یک هزار و هفتصد دستگاه شعرباقی (دارد) ... کساد و ناروایی اقمشه این قریه به واسطه رواج و رونق اجناس دول خارجه در ایران، این قریه را کم کم ویران و خلقتش را کم نمود که الان تمام مردمش ... از شش هزار بیش‌تر در شمار نیاید، ولی مساجد و حمام و حسینیه و بازار حالیه به فراخور این قلت جمعیت افزون و از قاعده بیرون است.»<sup>(۱۴)</sup>

شهر یزد که سومین شهر عمده صنعتی در ایران بود و ابریشم‌تابی از صنایع عمده آن به شمار می‌آمد به همین سرنوشت دچار آمد، چنان که تا اواسط قرن سیزدهم درخت توت به میزان زیاد در اطراف شهر به عمل می‌آمد و ۱۸۰۰ کارگاه ابریشم‌تابی و ابریشم‌بافی با ۹۰۰۰ کارگر در آن دایر بود، لکن پس از شیوع بیماری کرم ابریشم و نیز رونق بازار تریاک، کشت و صدور این محصول جای ابریشم را گرفت و صنایع ابریشم‌بافی یزد به شدت تنزل نمود.<sup>(۱۵)</sup>

در این میان تنها رشته ای که در شرایط نیمه استعماری و به خاطر فعالیت شرکت های انگلیسی و نیز به سبب نبودن رقابت در مغرب زمین رواج و رونق گرفت، صنایع قالی بافی ایران بود که در ضمن شرح فعالیت تجار انگلیسی، از آن یاد کردیم.

### سیاست های اقتصادی حکومت

سیاست های نادرست اقتصادی حکومت و به عبارت بهتر بی‌سیاستی های دولت که ناشی از تسلیم و رضا در برابر تحمیلات خارجی، روحیه سوء استفاده از وضعیت و سودجویی آنی سران حکومت و نیز ناشی از ندانم‌کاری زمامداران کشور بود، به نوبه خود موانع اساسی بر سر راه رشد سرمایه داری در کشور فراهم می‌آورد و آثار نامطلوب نالیمنی های سیاسی را تشدید و تقویت می‌نمود. از اهم این گونه عوامل سیاست های پولی و گمرکی بود. سیاست پولی دولت و تقلباتی که در ضرب مسکوکات به عمل می‌آورد و نیز توازن منفی پرداخت های خارجی و خروج طلا و نقره برای برقراری توازن پرداخت ها و همچنین اجازه صدور اسکناس به بانک



خود به ارث ببرد؛ در حالی که نتواند عوامل رشد سرمایه داری وابسته به حکومت را که دولت های نیرومندتر در طول تاریخ ایران تدارک می دیدند، فراهم آورد. گذشته از سیاست های مساعد پولی و گمرکی، توسعه شبکه های ارتباطی و تأمین امنیت راه های تجاری از عوامل مؤثر رشد فعالیت های تجاری و وسعت بخشیدن به بازار ملی است که همواره دولت های مرکزی نیرومند در تاریخ ایران بدان می پرداخته اند. حال آن که قاجارها نتوانستند اقدامات مؤثری در این زمینه به عمل آورند و تنها در زیر فشار همسایگان شمالی و جنوبی که در جستجوی توسعه نفوذ سیاسی و اقتصادی خود بودند، شبکه های ارتباطی آن هم به طور محدود در حوزه های نفوذ هر یک توسعه پیدا کرد و سیاست های استعماری مانع گسترش شبکه های ارتباطی جدید در سراسر کشور گردید.\*

یکی دیگر از موانع داخلی رشد سرمایه داری در این دوران که به طور ممتقابل با موانع سیاسی و اقتصادی درهم می آمیخت و دشواری های زیادی فراهم می آورد، سوانح طبیعی است که مهم ترین آن ها خشکسالی و آفات نباتی و حیوانی و شیوع بیماری های واگیر به خصوص بیماری وبا بود. این عوامل سبب کاهش تولید محصولات کشاورزی و رکود صنعت و تجارت می گردید و در مبادلات بازرگانی خارجی نیز اثر می گذارد\*\*

\* مانند راه آهن های جلفا- تبریز و میر جاوه- زاهدان، و راه انزلی- قزوین، و راه شوشتر- اصفهان و کشتی رانی کارون. نگاه کنید به: انتنر. روابط بازرگانی ایران و روسیه. ص. ۵۵-۸۰

\*\* از معروف ترین خشکسالی ها و قحطی ها مربوط به سال ۱۲۸۷ ه.ق بود که خسارات کلی به اقتصاد کشور وارد آورد. از آفات معروف حیوانی، بروز و شیوع بیماری کرم ابریشم در دهه آخر قرن ۱۳ ه.ق بود که به زوال پرورش ابریشم در گیلان انجامید. از آفات معروف غلات در جنوب کشور سن زدگی محصولات در اوایل قرن ۱۴ ه.ق در ایالت فارس بود. بیماری وبا از نیمه دوم

آن بود که به نوبه خود، هم برای توسعه تجارت و هم برای رشد صنایع ملی موانعی اساسی پدید آورد. به طور کلی میزان عوارض گمرکی کالاهای وارد و صادر شده کشور، بر اساس مقررات پرتکلی تجارتی ضمیمه عهدنامه ترکمانچای تعیین گردیده بود که بعداً سایر کشورهای غربی نیز بر طبق شرایط دول کامله الوداد از آن استفاده می کردند. بر اساس این قرارداد، از کالاهای وارد شده تجار خارجی، پنج درصد ارزش کالا در گمرک سرحدی، به عنوان حقوق گمرکی و یا عوارض راهداری دریافت می گردید. حال آن که از کالاهای تجار ایرانی سه درصد حقوق گمرکی دریافت می گردید و گذشته از آن در شهرهایی که کالا از آن عبور می کرد نیز عوارض گمرکی اخذ می شد و گاهی برحسب فاصله تا محل ورود کالا از یک محموله چندین بار (و گاهی تا ۱۰ بار) عوارض گمرکی و راهداری دریافت می شد<sup>(۱۸)</sup>. این وضع نه تنها بارها مورد اعتراض تجار و نویسندگان آزادی خواه ایرانی قرار گرفته<sup>(۱۹)</sup>، بلکه ناظران و مأموران انگلیسی نیز آن را مورد انتقاد قرار داده اند، چنان که دبیر سفارت انگلیسی در این باره می گوید:

«هر چه قدر هم که موقعیت تجار خارجی در ایران نامساعد باشد، وضع آنان به هیچ وجه قابل مقایسه با طبقات پیشهور و کشاورز ایرانی نیست، که به خاطر دلبخواهی بودن مالیات ها، نظام ویرانگر اخذ عوارض از کالاهای عبوری در شهرها و عوارض راهداری قادر به گسترش فعالیت های تولیدی خود نیستند. به نظر من باید عوارض گمرکی یکسانی از تجار ایرانی و تجار فرنگی اخذ شود. عوارض گمرکی کالاهای عبوری از شهرها به کلی ملغی گردد. عوارض گمرکی واردات از ۵ درصد به ۸ درصد افزایش یابد، و عوارض گمرکی صادرات (۳ درصد) رفته رفته کاهش یابد تا سرانجام ملغی گردد.»<sup>(۲۰)</sup>

ضعف سیاسی و اقتصادی دولت مرکزی در دوره قاجاریه و سردرگمی کارگزاران دولتی در برابر اعمال نفوذ قدرت های استعماری سبب شد تا دولت قاجار هم موانع تاریخی رشد و توسعه سرمایه داری را از اسلاف



## وابستگی تجار به خارجه

در اوضاع و احوالی که رونق تجارت خارجی از صادرات مواد خام و واردات محصولات صنایع در حال رشد فرنگستان و وابستگی بازارهای محلی به بازارهای نوپای بین‌المللی نشأت می‌گرفت، افزایش رفت‌وآمد تجار خارجی و برقراری فزاینده روابط تجاری میان تجار ایرانی و بازرگان خارجی خواه ناخواه به وابستگی تجار ایرانی به مؤسسات بازرگانی غرب می‌انجامید و به گفته قاطع و روشن حاج سیاح «تجارت هم شد دلالی خارجه، نه ترویج منافع وطن»<sup>(۲۱)</sup> آن چه که در این عبارت آمده مورد تأیید بسیاری از ناظران روشنفکر و آزادی‌خواه آن زمان نیز بوده و برخی از آنان چگونگی این وابستگی را تشریح کرده و آن را تا حد زیادی نتیجه سیاست گمرکی تحمیلی و نداشتن سیاست اقتصادی درست دانسته‌اند.

جریان وابستگی تجار ایرانی به خارجه در اوایل قرن کنونی هجری قمری را میرزا علی جناب به وضوح شرح داده است: «تجارت اصفهان قبل از این تاریخ سده چهاردهم به صورت بازرگانی و پیلهوری و مضارب کارکنی بوده. در نزدیکی سده چهاردهم به اللغات تجار اروپایی صادرات و واردات اصفهان ترقی نمود و تجار اصفهان نظر به این که هر جنس را وارد می‌ساختند به اصفهان یک گمرک صد دو و نیم در بوشهر می‌دادند و یکی در گمرک خانه اصفهان (و تجار اروپایی فقط یک صد پنج در سرحد می‌پرداختند و جواز گرفته که در سایر شهرها چیزی نپردازند) و با وصف اتحاد قیمت خرید و فروش ممکن بوده جنس تجار اروپایی منفعت ببرد و اجناس تجار اصفهان ضرر کند، بنابراین تجار اصفهان خود را نماینده تجارتخانه های اروپایی کردند و مدتی تجارت اصفهان عبارت از همین نمایندگی و حمالی اجناس تجار اروپایی بود. بعد از آن تجار اروپایی که تا این تاریخ بیشتر در سرحدات سکونت داشتند، احساس نمودند احتیاجات اهالی نسبت به آن ها زیاد شده و آن نظرهای توهین آمیز را دیگر به آن ها نمی‌کنند و به

قرن سیزدهم تقریباً به صورت بیماری بومی در ایران درآمده بود.

سبب امنیت در منزل ها و راه هایشان محتاج به مستحفظ نیستند به اصفهان آمدند، و در اوایل دهه سده چهاردهم چندین تجارتخانه و بانک در اصفهان تأسیس نمودند و به سبب مساهلت اروپایی ها در معاملات، بازارهای اصفهان رونق پیدا کرد. و تجارت این شد که اجناس را به طور عمده از تجارت خانه های اروپایی خریداری کنند و متدرجاً خورده خورده به کسبه بازار بفروشند»<sup>(۲۲)</sup>.

در گزارش دیگری میرزا تقی خان حکیم‌باشی، شکایت تجار بوشهر را بدین گونه نقل می‌کند: «شکایت دیگر تجار بوشهر که فی‌الحقیقه سبب نقصان کلی برای تجارت ایرانیان و مایه خرابی آن ها است و هم سبب می‌شود که متمولین رعایای ما خود را تبعه خارجه قرار دهند و یا آن که از کمپانی های خارجه ملزومات خود را بخرند و کمپانی های خارجه در مملکت ما بسیار شده تجار ایران از خرید خارج صرف نظر نمایند، تفاوت گمرک است که از ابتدا معلوم نیست کدام شخص از عقلاء وضع گمرک گرفتن ما را معکوس قرار داده است و حال آن که در تمام ممالک یک صد پنج در بندر داده همه جا آزاد و بدون گمرک است. لیکن اگر تجار ما متاعی وارد می‌کنند در بندر یک دفعه گمرک می‌دهند، در شیراز یک گمرک دیگر، در اصفهان و سایر بلاد باز گمرک دیگر می‌دهند، در عرض راه ها چند بار راهداری می‌دهند. لهذا گمرک تجار رعایای داخله ما چند برابر زیاده از گمرک کمپانی های خارجه می‌شود. پس تجار ما به واسطه این ضرر ناچارند که با خارج معامله نمایند تا آن که کمپانی ها و رعایای خارجه مال‌التجاره آورده از آن ها بخرند، به این واسطه هم تجار ما از حیث انتفاع افتاده باب معاملاتشان بالمره مسدود شده و هم کمپانی های خارجه در بلاد ما زیاد شده و می‌شود و هم رعایای ما ناچار می‌شوند که برای دفع این ضرر خود را رعیت خارجه کنند، پس باید گمرک کلیتاً همه جا چه از رعایای خارجه و چه داخله به یک میزان و در یک مکان وصول شود و همه بالمساوات باشند و برای رفع ضرر دولت قدری از داخله کم کرده و بر خارجه بیفزایند تا هم رفع ضرر تجار ایرانی بشود و هم فیما بین همه مساوات باشد و هم به دولت ضرری عاید نشود»<sup>(۲۳)</sup>.

نیروی کارگری کشور که در صنایع دستی شهری اشتغال داشته اند، حدود صد هزار نفر تخمین شده است که حدود شصت و پنج هزار نفر آنان در قالبیافی، بیست هزار نفر در صنایع نساجی، دو هزار نفر در صنایع فلزی، هزار نفر در تولید مصنوعات چرمی و حدود ده هزار نفر در صنایع متفرقه مانند عمل آوردن تریاک و توتون و تنباکو، سفال سازی، صابون پزی و روغن کشتی اشتغال داشته اند. در فعالیت های تولیدی و اقتصادی دیگر نیز حدود دویست نفر در معادن، حدود سیصد نفر در چوب بُری، دویست نفر در راه آهن و حدود پانصد نفر در چاپخانه ها اشتغال داشته اند. گذشته از این ها صنایع کارگاه های تولیدی جدید که در دهه آخر قرن گذشته و اوایل قرن کنونی در کشور تأسیس گردیده بود، شامل ۶۱ کارخانه و کارگاه متوسط و کوچک بود که جمعاً حدود ۱۷۰۰ نفر کارگر در استخدام داشته اند که ۲۰ کارگاه با ۵۲۴ کارگر متعلق به سرمایه داران ایرانی و ۴۱ کارگاه با ۱۱۵۲ کارگر متعلق به سرمایه گذاران فرنگی بود.

جدول ۲. مشخصات کارخانه ها و کارگاه های ایرانی-اواخر قاجاریه

نام کارخانه یا کارگاه	محل	تعداد	تعداد کارگران	درصد کارگران
کارخانه ابریشم تابی حاج امین الضرب	گیلان	۱	۱۵۰	۲۸.۶
کارگاه های پنبه پاک کنی	مازندران- خراسان	۹	۱۴۲	۲۷.۵
کارخانه کاغذ سازی	تهران	۱	۶۰	۱۱.۴
کارخانه نخریسی قزوینی	تبریز	۱	۴۵	۸.۶
کارخانه برق	تبریز- مشهد-	۳	۴۵	۸.۶

این وضع را برخی از ناظران ایرانی به دلالتی و مزدوری فرنگی ها تعبیر کرده اند که در واقع همان مفهوم بورژوازی کمپرادور است. چنان که زین العابدین مراغه ای می گوید: «اینان که به نام تاجر یاد می کنید و من هم معاملات تجارتی ایشان را تا یک درجه دیده ام، تاجر نیستند، مزدوران فرنگانند و بلکه دشمنان وطن خودشان هستند؛ زیرا که همه ساله بدامن نقود مملکت را بار کرده، به ممالک خارجه می ریزند و در مقابل امتعه قلب و ناپایدار فرنگستان را به هزار گونه زحمت و مشقت بر خودشان حمل کرده به وطن نقل می دهند.»<sup>۲۴</sup> حاج سیاح نیز در مقدمه عبارتی که پیش از این نقل کردیم، می گوید: «در چنین عصری که به واسطه کارخانجات اروپا و سهولت حمل و نقل به واسطه راه آهن و غیره محصولات به طریق آسان و ارزان وارد می شود، اهل ایران رو کردند به خرید متاع خارجه و به تدریج، هر صنعت که در خود ایران بود بر افتاد... اگر کسانی هم به خیال دایر کردن کارخانه یا ساختن راه می افتند سیاست شمال و جنوب به دست دولت ایران مانع می شدند... و هر کس هم اسم تجارت را بر خود جز از این ندانست که متاع خارجه را در داخله مملکت غلط انداز رواج داده، یکی بر صد گران فروخته، ثروت و نقود مملکت را حمل به خارجه نماید. تجارت هم شد دلالتی خارجه، نه ترویج متاع وطن.»<sup>۲۵</sup>

### ماهیت رشد صنایع جدید

در شرح فعالیت های اقتصادی سرمایه داران خارجی و تجار بزرگ ایرانی نقش آنان را در سرمایه گذاری های صنعتی بررسی نمودیم و کارخانه هایی را که در آن دوران به همت آنان تأسیس شده بود، یک به یک معرفی کردیم. در این بخش تحلیلی از ماهیت رشد صنایع جدید با توجه به نوع و میزان سرمایه گذاری ها و حجم کارخانه ها بر اساس آمارهای به دست آمده در زمینه تعداد کارگران آن ها به دست می دهیم و بر اساس این آمارها میزان سرمایه گذاری های تجار ایرانی و همتهای فرنگی آنان را مورد سنجش و مقایسه قرار می دهیم.<sup>(۲۶)</sup>

به طور کلی در نیمه اول قرن کنونی هجری قمری

های متعلق به سرمایه گذاری روسی، بیش از یک چهارم در کارخانه بلژیکی و حدود یک ششم در کارگاه های آلمانی اشتغال داشتند.

در این میان فعالیت سرمایه داران روسی، هم از نظر وسعت سرمایه گذاری و هم از نظر تنوع و هم از نظر گستردگی فعالیت های آنان در سراسر استان های شمالی کشور از آذربایجان تا خراسان از اهمیت خاصی برخوردار بود. به خصوص آن که روس ها در شمال کشور سرمایه گذاری وسیعی در شیلات با حدود ۴۲۰۰ کارگر (که ۳۰۰۰ نفر آنان اتباع روسیه بودند)، در صنایع چوب با ۳۰۰ کارگر، در ساختمان راه و راه آهن با ۳۳۰۰ کارگر روسی و تعدادی کارگر ایرانی به عمل آورده بودند.

مقایسه شمار کارگرانی که در کارخانه ها و کارگاه های متعلق به سرمایه گذاران ایرانی اشتغال داشته اند با کارگاه های و کارخانه های متعلق به سرمایه داران غربی نشان می دهد که اگر تنها کارگاه های متوسط و کوچک را که در جدول های شماره ۲ و ۳ آمده اند در نظر بگیریم از کل کارگران این کارگاه ها ۳۱ درصد در کارگاه های متعلق به ایرانیان و ۶۱ درصد بقیه در کارگاه های متعلق به خارجی ها اشتغال داشته اند. لکن اگر تعداد کارگرانی را که در نفت جنوب و شیلات و صنایع چوب و حمل و نقل اشتغال داشته اند در نظر آوریم، نسبت کارگرانی که در واحدهای متعلق به ایرانیان اشتغال داشته اند، حتی به یکدهم کل کارگران واحدهای تولیدی و اقتصادی جدید هم نمی رسد. این آمارها به خوبی ناکامی و ضعف بورژوازی ملی ایران را در رقابت با سرمایه داران خارجی در زمینه توسعه و گسترش صنایع ملی نشان می دهد.

جدول ۳. مشخصات کارخانه های و کارگاه های فرنگی در ایران- اواخر قاجاریه

نام کارخانه یا کارگاه	محل کارگاه	تعداد	تابعیت کارگران	تعداد کارگران	درصد کارگران
کارخانه قند	کهریزک	۱	بلژیکی	۳۰۰	۲۶

کارخانه	تهران			
کارخانه بلوسازی امین الضرب	تهران	۱	۲۰	۳.۸
کارخانه صابون پزی نظافت	تهران	۱	۲۰	۳.۸
کوره آجرپزی حاج امین الضرب	تهران	۱	۲۰	۳.۸
کارخانل فشنگ سازی	تهران	۱	۱۰	۱.۹
کارخانه آجوسازی	تهران	۱	۱۰	۱.۹
جمع		۲۰	۵۲۴	۱۰۰

مأخذ: کتاب عبدالله یف. ص، ۱۹۸-۲۱۳.

بزرگترین واحد جدید صنعتی که به همت سرمایه گذاران ایرانی تأسیس شده کارخانه ابریشم تابی حاج امین الضرب در گیلان با ۱۵۰ کارگر و سپس کارخانه کاغذسازی تهران با ۶۰ کارگر و کارخانه نخریسی قزوینی در تبریز با ۴۵ کارگر بوده است که جمعاً نزدیک به نیمی از کل کارگران واحد های صنعتی جدید را در اختیار داشته اند. در حالی که نیمی دیگر از کارگران در واحد صنعتی کوچک که گستره تعداد کارگران آن از ۱۰ تا ۲۰ نفر بوده است اشتغال داشته اند.

کارخانه های و کارگاه ها متعلق به سرمایه داران خارجی نیز غالباً از نوع واحدهای کوچک بود و تنها سه واحد از آن ها دارای ۵۰ تا ۳۰۰ کارگر بودند که بیش از یکسوم کارگران را به خود اختصاص می دادند، و بدین ترتیب دو سوم بقیه کارگران در ۳۸ کارگاه که گستره تعداد کارگران آن ها از ۱۰ تا ۲۰ نفر بود به کار اشتغال داشتند. از نظر تابعیت سرمایه داران و صاحبان این کارگاه های نیز نزدیک به دو پنجم کارگران در کارگاه

ابتدا تنی چند از تجار و روشنفکران اهل علم در اصفهان آغاز کردند. بدین گونه که در سال ۱۳۱۵ ه.ق / ۱۸۹۷ ب.م احمد مجد الاسلام کرمانی به یاری سید جمال واعظ و ملک المتکلمین و میرزا علی جناب، انجمنی به نام **انجمن شرقی** تشکیل دادند که هدفش رفع احتیاج از خارجه بود. به گفته مؤسس این انجمن «یک دسته که اهل منبر بودند، قرار شد در ماه مبارک رمضان در منبر مردم را به استعمال امتعه داخله ترغیب کنند و دسته دیگر مأمور شدند که با تجار مذاکره نموده، آن ها را به جمع کردن سرمایه و تشکیل شرکت وطنیه تشویق نمایند و این هر دو مطلب به زودی انجام گرفت.»<sup>(۲۷)</sup> در همین زمان حاج محمد حسین تاجر کازرونی نیز انجمنی به نام **انجمن اسلامی** برای ترویج پارچه های وطنی تأسیس نمود.<sup>(۲۸)</sup>

در نتیجه این اقدامات زمینه تشکیل یک شرکت بزرگ ملی برای بی‌نیازی از امتعه خارجه فراهم آمد و در سال ۱۳۱۶ ه.ق / ۱۸۹۸ ب.م شرکت اسلامی اصفهان از طبقات «علما اعلام و امراء کرام و تجار ذوی الاحترام و کسبه از خواص و عوام» با انتشار یک کرور تومان سهام که به ۵۰ هزار سهم ۱۰ تومانی تقسیم شده بود، تشکیل گردید و به زودی ۱۵۰ هزار تومان سرمایه اولیه در شرکت گرد آمد. هدف شرکت در فصل بیست و یکم کتابچه و نظامنامه آن بدین گونه آمده است: «این شرکت به کلی از داد و ستد متاع خارجه ممنوع است. فقط هم خود را صرف ترقی متاع داخله و آوردن چرخ اسباب و کارخانجات مفیده خواهد نمود و حمل متاع داخله را به خارجه برحسب اقتضا و به موقع خود در کشیدن راه شوسه و آهن اقدام خواهد کرد.» همچنین در ماده بیست و چهارم آمده است که «تمام اجزا از رئیس و مرئوس و امنای شرکت حسب الشرط مجبورند لباس خود را از منسوجات و متاع داخله مصرف رسانند.»<sup>(۲۹)</sup>

ریاست شرکت اسلامی بر عهده حاجی محمد حسین تاجر کازرونی گذارده شده و چهار نفر از تجار اصفهان به عنوان وکلا و امنای اداره مرکزی اصفهان برگزیده شدند: حاجی میرزا محمد مشکی، حاجی محمد جعفر، حاجی میرزا اسدالله نقشینه و حاجی محمد کاظم مثقالی.

کارخانه قالیبافی	تبریز	۱	آلمانی	۱۰۰	۸.۷
کارخانه کبریت سازی	تهران	۱	روسی	۵۰	۴.۳
تأسیسات نفتی	انزلی- آستارا	۵	روسی	۱۷۰	۱۴.۷
کارگاه های پنبه پاک کنی	مازندران - خراسان	۱۷	روسی	۲۷۲	۲۳.۶
کارگاه های ساختمانی	آذربایجان	۱	روسی	۳۰	۲.۶
ابریشم-تابی	برکاده	۱	روسی	۲۰	۱.۷
کارگاه مونتاژ	تبریز	۱	آلمانی	۲۰	۱.۷
کارخانه برق	انزلی	۲	روسی	۳۰	۲.۶
آجرپزی	ارومیه	۱	آلمانی	۲۰	۱.۷
روغن گیری	رودبار	۱	روسی	۲۰	۱.۷
کارخانه تنباکو	مشهد	۱	روسی	۲۰	۱.۷
الکل سازی	ارومیه	۱	روسی	۱۵	۱.۳
یخ سازی خوشناریا	انزلی	۱	روسی	۱۰	۰.۸
کارخانه آسیای بخاری	قزوین-ارومیه	۲	روسی - آلمانی	۲۰	۱.۷
کارخانه چوب بری	گیلان-ارومیه	۳	روسی - آلمانی	۴۰	۳.۵
فشنگ سازی	اصفهان	۱	آلمانی	۱۵	۱.۳
<b>جمع</b>		<b>۴۱</b>		<b>۱۱۵۲</b>	<b>۱۰۰</b>

### جنبش اجتماعی برای ترویج صنایع ملی

یکی از وقایع مهم دهه ای که به انقلاب مشروطیت انجامید، پیدایش شور و شوق ملی برای ایجاد شرکت های صنعتی بود تا وابستگی به کالاهای وارداتی غربی را کاهش دهد و مآلاً آن را از میان بردارد. این جنبش را

و تهران بود.<sup>(۳۲)</sup> سوم، پیشنهاد تجار و اصناف مشهد است برای تشکیل شرکت ملی نان که طی تلگرافی میرزا محمد اسماعیل خرازی به مجلس شورای ملی می نویسد: «یک صد و چهل و چهار نفر از اصناف و یک نفر از علما متحده شده جهت ترویج امتعه وطنیه می خواهند تأسیس شرکتی بکنند موسوم به شرکت انجمن اثنی عشریه مأذون به اقدام هستند یا این که منتظر قوانین شرکتی مجلس شورای ملی باشند.»<sup>(۳۳)</sup>

در این میان شور و شوق اجتماعی برای تأسیس بانک ملی که مآلاً فعالیت های بانکی کشور را در اختیار خود گیرد، در مواقع ضروری برای دولت سرمایه فراهم آورد و دولت را از قرضه های خارجی بی نیاز سازد و به نشر اسکناس پردازد، مهم ترین جنبش ملی اقتصادی در آغاز انقلاب مشروطیت ایران بود. فکر تأسیس چنین بانکی سال های پیش از انقلاب مشروطیت طی نامه مستدلی به وسیله حاج محمد حسن امین الضرب به ناصرالدین شاه داده شده و بی نتیجه مانده بود<sup>(۳۴)</sup>. مسأله بانک ملی از نخستین مسائلی بود که در مجلس اول مطرح گردید که بعداً به آن خواهیم پرداخت. پس از اعلان تشکیل بانک ملی، بزرگان تجار در تهران و شهرهای دیگر از آن استقبال کردند.\* لکن این کوشش عقیم ماند و اوضاع و

\* اسامی برخی از معاریف تجار که نقش فعال در جنبش تأسیس بانک ملی داشتند از این قرار بود: حاجی سید مرتضی مرتضوی، حاجی محمد تقی شاهرودی، حاجی محمد علی شالفروش، حاجی محمد آقا تاجر تبریزی، حاجی محمد ابراهیم ملک التجار اصفهان، حاجی محمد حسین کازرونی، آقا میرزا محمد شفیع ملک التجار، حاج فرج آقا صراف تبریزی، حاج باقر آقا صراف، حاجی لطفعلی آقا صراف تبریزی معروف به اتحادیه، میرزا علی صراف اصفهانی، معاون التجار دهدشتی، حاجی مشیر التجار محمّره، حاجی میرزا احمد تاجر لاری، حاجی سید محمد حسن شبانکاره بوشهری، حاجی میرزا حسن کاشانی معروف به شالفروش، حاجی میرزا یعقوب آقا تاجر امینی قزوینی، آقا محمد کمپانی عراق و تجارتخانه های بزرگ آن زمان یعنی تجارتخانه تومانیانس و تجارتخانه ارباب جمشید و عده زیاد دیگری

حاجی میرزا اسدالله نقشینه ملقب به ادیب التجار به ریاست کلی شعبه اصفهان و حاج محمد حسن امین-الضرب به ریاست کلی شعبه تهران شرکت برگزیده شدند و انای مجلس شرکت در تهران حاجی میرزا تاجر کاشانی، حاجی محمد تقی شاهرودی، حاجی محمدعلی تاجر کاشانی و حاجی میرزا علی تاجر اصفهانی بودند. شرکت اسلامی در بدو تأسیس از میان تجار هجده شهر وکلایی معین نمود که نشان دهنده استقبال و پذیرش جماعت تجار کشور از شرکت مذکور است. شرکت در شهرهای بوشهر، شیراز، قمشه، کرمان، یزد، مشهد، سمنان، تهران، قم، کاشان، سلطان آباد، رشت، قزوین، بارفروش، اشرف، تبریز، همدان و سنندج نماینده داشت. علمای اصفهان از تأسیس شرکت پشتیبانی کامل به عمل آوردند، به خصوص حاج شیخ محمد تقی معروف آقانجفی که در اصفهان سمت ریاست داشت. به گفته مجدالاسلام «بسیاری از علمای بزرگ اصفهان مثل مرحوم ثقة الاسلام حاجی شیخ محمد علی و جناب ثقة الاسلام آقای حاجی شیخ نورالله تمام ملبوس خود را حتی عمامه از پارچه های اصفهان قرار دادند.»<sup>(۳۵)</sup>

شرکت کارگاه هایی در اردستان برای تهیه منسوجات دایر نمود که پارچه های بسیار عالی معروف به پارچه های اسلامی تهیه می کرده است، ولی محصول آن بسیار کم بوده است. شرکت همچنین در نظر داشت که یک کارخانه ریسندگی تأسیس نماید.

در نخستین سال های انقلاب مشروطیت (سال ۱۳۲۵ ه.ق / ۱۹۰۷ ب.م) فکر تشکیل شرکت های ملی برای توسعه صنایع داخلی در سه مورد ظهور کرد: نخست در تابستان این سال انجمن تجار یزد شرکتی با سرمایه هجده هزار تومان برای تأسیس و به کار انداختن کارخانه های پارچه بافی تشکیل دادند. آنان در نظر داشتند ماشین آلات و متخصصین مزبور را از روسیه وارد کنند و از علما تقاضا کنند تا قماش فرنگی را نجس اعلام نمایند.<sup>(۳۶)</sup> دوم، پیشنهاد کاشف السلطنه، مبتکر کشت و توسعه چایکاری در ایران، به مجلس شورای ملی برای تشکیل شرکتی از بازرگانان به منظور توسعه چایکاری در کشور و تأسیس کارخانه های چای در گیلان، مازندران

گمرکی حکومت قاچارها نیز به نوبه خود موانعی در راه رشد سرمایه داری ملی و صنعتی فراهم آورد.

ششم این که، تجار بزرگ ایرانی که در کار مبادلات خارجی بودند به سرمایه داری غربی وابستگی پیدا کردند.

هفتم این که، کوشش های سرمایه داران ایرانی در زمینه ایجاد صنایع جدید ماشینی عقیم ماند و در مقایسه با سرمایه گذاری خارجی ها در صنایع نسبت کمی را تشکیل داد.

هشتم این که، به خاطر حضور تجار بزرگ که در عین وابستگی به خارج، خود را رقیب سرمایه داران غربی می دانستند و از این رو دارای تمایلات سرمایه داری ملی نیز بودند در اوایل قرن کنونی جنبشی اجتماعی و سیاسی برای ترویج امتعه وطنی و تأسیس بانک ملی و مآلاً کوتاه کردن دست خارجی ها از اقتصاد کشور پدید آمد که سرانجام به صورت قیام بازاریان در برابر استبداد و استعمار در شورش تنباکو و نهضت مشروطیت تبلور یافت.

\*\*\*

**فصول بعدی کتاب به ترتیب در شماره های آتی نشریه منتشر خواهد شد.**

احوال نامساعد سیاسی و اقتصادی کشور از یک سو و کارشکنی های بانک های روس و انگلیس در ایران از دیگر سوی سبب شد تا این جنبش اجتماعی و اقتصادی که بازاریان و تجار کشور در آن نقش رهبری داشتند، به جایی نرسد. براون درباره کارشکنی های بانک های خارجی در راه تأسیس بانک ملی چنین می گوید: «اشکال تراشی های دیگری از طرف بانک های روس و انگلیس سد راه شد، تا آن جا که در قوه داشتند اشکال کمیابی پول را به میان آوردند، چه معتقد بودند و مسلم بود که اگر بانک ملی با سرمایه شش میلیون تومان در ایران به وجود آید، آن ها دیر یا زود کار از دستشان بیرون رفته و مجبور خواهند شد پی کار خود بروند» (۳۵).

بدین گونه ماهیت رشد اقتصادی در شرایط نیمه استعماری این خصوصیات را داشت:

یکم این که، تولید مواد خام که مورد نیاز بازارهای بین-المللی بود افزایش پیدا کرد.

دوم این که، واردات کالاهای فرنگی رونق پیدا کرد و مردم کشور به مصرف این کالاها و به خصوص قماش منچستر و قند و شکر و جای اعتیاد پیدا کردند.

سوم این که، به خاطر تنزل ارزش نقره در جهان و فزونی واردات بر صادرات ذخایر ارزی کشور از دست رفت و ارزش پول کشور در برابر اسعار خارجی تنزل کرد.

چهارم این که، با ورود امتعه خارجی و به خصوص قماش منچستر صنایع نساجی کشور و به خصوص صنایع نساجی شهرهای صنعتی مرکزی کشور یعنی اصفهان، کاشان، یزد رو به زوال نهاد.

پنجم این که، سیاست های نادرست اقتصادی و مالی و

---

از تجار کشور از همان آغاز به حمایت از تأسیس بانک ملی اقدام نمودند: نگاه کنید به: مذاکرات مجلس اول. ص ۱۱-۱۵.

سردبیر:

مازیار رازی

همکاران این شماره:

مازیار رازی، آرمان پویان، پوریا مزدک، آرام نوبخت،

نازنین صالحی، پرویز گویا، رضا مهدوی، آرشین قهرمانی،

سیروس پاشا، کیوان نوفرستی، سامان راد، شادی معصومی و

فعالین شبکه همبستگی کارگران ایران

پست الکترونیکی:

[marxism.enghelabi@gmail.com](mailto:marxism.enghelabi@gmail.com)

نشانی وب سایت:

<http://mlitaant.cloudaccess.net>

نشریه میلیتانت هر ماه پس از انتشار، بر روی وب سایت قرار می گیرد

**رفقا! در حدّ توان، با نشریه همکاری کنید!**